


۱۷۰۰۵
۲۰۸۴۷۰

صفحه



کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 شماره کتاب
کتاب	تاریخ حسینی	
مؤلف		۲۰۸۱۷۰
مترجم	سرور اسعد الزمانی	
شماره قفسه	۱۷۰۰۵	

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

1
 2
 3
 4
 5
 6
 7
 8
 9
 10
 11
 12
 13
 14
 15
 16
 17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100

$$\frac{14.06}{2.144}$$

این کتاب ترجمه شرح حال سلطان شهید عثمانی از آثار
میرزا محمد علی خان کورد را السید محمد علی بن محمد اصفهانی
کتاب در بیان شرح حال السید محمد علی بن محمد اصفهانی
میرزا محمد علی بن محمد اصفهانی در بیان شرح حال
صفتی یافته در شرح و بیان حال او از کتب و اشعار
نسخه عن المکتب منشی میرزا محمد علی بن محمد اصفهانی
کورد را السید محمد علی بن محمد اصفهانی
کورد را السید محمد علی بن محمد اصفهانی

در بیانچه کتاب شرح

حالات سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی

مورخین آنکه بر ایشان خاطر خواهند بود برای آنکه انتخاب نمایند یکی از افاض
مختلفه را که برای سلطان عبدالحمید مذکور شد و اخراجی توانستند
قول نمایند لغیر از برای سلطان خاتمه قبول کنند زیرا که
عبدالحمید سلطاناً غاصب این ملک است و سلطان مشغول به هر چه بوده
که از روی پیگیری داده است **ملکها اینکه عبدالحمید از دست داده**
بغیر از این نیست بلکه جزو از زمینان مصر روم ابله است
چون که ما این داری از این القاب که مضامین سلطان داده است

برین

مورخین صحیح نمیتوانند چیزی بنویسند لیکن القاب دیگر که مردمان
عالم و بزرگ از روی تحقیق بیکدیگر میدهد داده اند همین مورخین خوانند
نویسند زیرا که ان القاب مضفی و مناسب حال سلطان خاتمه است
چنانکه میگوید دیکنون پیر و افاض اعظم خوانده اند و میگویند
و انزال او را سلطان فرزند نامید و میخوانند افاض و سلطان
دیوانه از وحشت میگوید بعضی و از جوان فوز و سلطان بزرگ
پرده گفته اند ولی تمام این مضامین در ظاهر مجمل است و میباید
موافق اصل و مطبوع طبع انتخابی که از حالات عبدالحمید مطلعند
شود زیرا که این القاب و مضامین واضح نمیشود حالات و فقرات
این وجودی که غیر از هر یک چیزی از این است در او نیست

بکرا از خراج بگذرد که از عتقانی میبخت پس این است تاکنون شبیه بچند
دوروی زمین کبی بنامه است و بعد از این هم اجتهال میبرد چنان
و سودی بدیدار نکردد میگوید که پادشاهان اسوری که فتح
نمایان کرده اند و بیعی تمام نبرنج خود را در کینه روی بستگان افش
کرده اند و نارنجها که نوشته اند از این قبل است که چگونه نیست و با خود
کرده اند ملل را می راود و با دشمنهای بیخبر شده را از پوست دستان بیان
آن شهرها زیست داده اند و بجه عقوبت برای دشمن را در زیر شکنجه ها افیل
رینایند اند و نزن و کاکل گولا و چنگل چنان و مقنن کاکل بکها
و یک کجی کنندگان چندی هیچ آدم کش برچی مثل عیدالجمید نبوده اند
و این سلطان که زندان را برادر خود سلطان مرشد و عصب کرده است

سلطان و از پیران زن نفاصه آرگی که بفصل فخر مخلوق خدا ما بایست
و بعد از این که حالتی از شدت سوء ظن فریب بخونیت محض جزئی سوء
ظن در باره آن نفر با جمعی نوری آن بکفر با جمع مجدد خواهند شد
و او هیچ خیالی ندارد که حفظ شخص خود را از رنجهای او چه از فلاجه
با سیه با شکار با خدام با اهل پولیک هرگز از جزئی کانی در جفن میبرد
او را هلاک بینداید و مقنن از کشتن هزارها هم پروا ندارد و مثل آن
بیکنا مان را اسباب خلاصی جان خود تصور کرده است در صورتی که
آن مقنن بکجی هیچ کناهی نداشته اند بفرزانکه سلطان پراز سوء
ظن در حق آنها کان بدیده و این خائف جنان که سوء ظن را با جبن مخلوط
کرده اسودی خود را بر چش خون رنجهای بی گناه خود دیده است این شجر

مثل مدحت پاشائی را بفصل رسانید که بعضی مدحت پاشا ایالت پاشا
و از سویه ظن بعد از کشته شدن مدحت پاشا غنی توانست خاطر خود را
مطمئن سازد که بعضی مدحت پاشا کشته شده تا آنکه حکم کرد که نفر از
جواسیس را که پیش فر مدحت پاشا نموده آن سری که سلطان از او خبر
و خود داشت برید و بهار جعبه گذاشته برای سلطان به طرابلس فرستاد
و در وی از جعبه نوشته بودند اندیشه صیغی خیلی علی و نفیس از عاجها
مست شده کار را چون در این جعبه است که تقدیم سلطان شده است
کشته های سلطان که در جعبه فل غام نموده چند نفر است
فل غام ارباب درین فل غام ظاهر در روز در لیان شام و در
اسبنا از کرد و ازها و چرکیها و دراز و با از با آنها و اکثر اینها

که میره

که نامیده شد بجای مقبول شده اند در موصول بریدها و فل غام
نمود که کاتبه مردمان پاداری بودند و بونا آنها را بفصل رسانید
در چنین کثرت و در پیر و در مغل و بنه عک و پادری از باغها و چوچا
و دالاکها و نفوس از فرمانهای مملکت عثمانی که بعد از آنها را خدا میداند
همین قدر نامیده اند که هزارها از رعیت بی گناه با انواع چندان مقبول
میشدند چه در غرق کردن به جاز و چه خفه شدن در صیغها و چه
بنفی بلد کردن و پس از اخراج حکم فلان بکند بخان را دادند
این سلطان در مینه هزار و هشتصد و نود و چهار و نود و نود و نود و
شش مستقیم شد که افعه از مینی هزار مملکت عثمانیست بفصل رسانید و در
معدن این دو سه سال شوم سپید هزار مینی از زندگانی دور و از

عمر و کامرانی میجو نمود و در حق پیر و جوان زنان و مردان حتی پشیر
 خوارگان رسم و اضاف نکردند و فرمودند که با انواع وحشی کری
 و افیام پیر و زن اغا را فانی کرد و اعمال میسوخ شد و زمان وحشی کری را
 بنیان نو نهاد از قبل دار کردن و زنده در آنرا آنگاه که اعضا را
 قطعه قطعه نمودن توانا می نکرد انجام اینکار و انعام این فعل شایع
 تا مختار بواسطه فطری است بر محور در کارها بود بقیه البقا از ارمانه
 بر بقای جنات خود شاکر و هر یک بنفون این شعر مترنم و ذکر بودند
 (قل این خسته بشمیر و نفعی بر نبود و در هیچ از دل پرجم و نفعی بر نداشت)
 هنگامیکه در ایلام بود و در فاشون سلطان حبیب الله که هم او در دهان
 از ارمانه دین بقصد جانان شایسته بودند و کشور وجودشان از سلطان حیات

میپرداختند و با ریشهای بران میسوخ میکارانی در پی انجبا باغهای شهر
 عبور میدادند میسود و لا یولی نه بر شاد و فرزند با و پیر طایع الحان
 عبد المجید را میسود و نفعی بر نداشت او را با بر عیارت نام میسود که نشو و نام
 بشما شرح دهم ریشه اینکارهای خیم نشدنی که مدلل و ثابت است
 نفعی بر نداشت عبد المجید که او سیل ساخته این سیاه را و حکم بقتل داد
 اینجکه بیچاره ها را او سیت فرمان دهند که بکشی را و در زندان گذارند تمام
 این افعال شایع از شایع سوء اعمال غیر مجید عبد المجید است
 انقی مانده از روی اخبار و تابع نگاران با عرض و تقاضا میسوخا کار صاحب
 مرض چیزی میسوخا و با مقصود آنها کاری ندانم بلکه از اخبار جمیع و آنچه
 در سینه های دبیده ما می ثبت و ضبط شده مثل کتابها در دوا می که بعضی از

اغیار احمد سنان و مخلصین سلطان نوشته اند مانند میوه کار بر اینها نوشته
و غیره که از اینهای ذنهای بلغاریا نوشته است تا قبل غام از فر کردن
از غریب طرفه العین به فرار بر مرد و اطفال و زنهای در کلبهای بر اینها
سوخن را از نویت تا کنون همچنان از کارهای سلطان عبدالحمید بدوین دله
حقیقه نوشته شده و صورت تمام واقعات نزد مردم مارش و ضبط است و گفته
کارهایش نزد انا بان جنوب ماروش و پیدا و ظاهر و موبدین احدی نیست که
اجمال و افعال او را نداند و از قلمهای که کرده است کاملاً حقیقه مطلع نباشد
دول را و از کارها و کردارهای این سلطان اغراض کرده در مقام این سلطان
و پیش بر بنامند و سلطان نیز از دادن پول و نشان و خطا بل برزنامه کاران
اروپا و اجزای سفارت خانهای خارجه و هر کس را که میبرد که بتواند با جمیع افعال و

فهرست

ظاهر و سزا خود داری و میباید با وجود دادن رشوهای زیاد و
اقلب روزنامههای اروپا و از بنام روی زمین افعال و فریب سلطان واضح
نمیباشد و در این کتاب غیر از حالات تاریخی عبدالحمید چیزی نوشته
نمیشود و مصنف این کتاب خواستند مردم بفهمانند وضع زندانیان با
که چگونه غم فردا را ندارد و غاری این کتاب مصنفان زور و دیرین را
خواهد شناخت که شخص را غافل یا هوشی بوده البته برای نوشتن چنین چیزی
چنان مؤخر جزا و اراست برای شما که فانی این کتاب همیشه در خطا
مصنف فی الجمله شرحی خواهم داد که در سنی احوال و اطلاع کامل و ازاد و بلند و مطلع
شود این مصنف مصنف زور و دیرین یکی از نجای پوتان و از اینها
هر بار در میان سباسبی و مفران حضرت سلطان و اجزای بلد و زمینها و از جمله

افغانیو بیست است و این شخص عاقل و بزرگ بنای کار خود را بکلی کادی
و ذاتی اخلاص و امانت بلد و زکات داشت چنانکه اخبار و نویسی بعضی از روز
نامه های بزرگ اروپا را مستند شده بود و این بزرگ مرد عالم را فرزند
زبان فرانسه را خوب تحصیل کرده و در نهایت فصاحت حرف میزد
و خوب می نوشت شخصی است که بتوان اعتماد با او را و کرد و بزرگ که بگوید آنچه را
که میباید و بعضی بصدق و حقیقت میزند **ملخص کلام** هیچکس نمیدانست
عبدالمجید طالب و یاعی نیست که اعمال و افعال و مخفی بماند و هیچ کارها
نزد عجم مشکوف نکرد و لیکن برعکس تمام کارهای مردم را ضمیمه و شکار شده است
کلیه حالات و عادات طبیعی و تکلیفی و زرد عجم است و ضبط است در
طغولت مرقوم و تحصیل بود و از نوربتهال برادرها را بطور خاص می پویش

ملک سیر

بعونش ملطاع عبدالعزیز پیر میبند و او را هزاره بود علیل المزاج و معتمد
بغایب باطله از قبل جاد و جادوگران میبود حال که سیاحت رسیده اخلاقی
ملت خود را ناسید میکند و بهر غصب برادر بزرگتر از خود سلطان مراد
شده است و از برادر کوچکتر خود رشتا دشمنی است که این برادر حال
و بهجدا است و از اولاد خود نفرت دارد و انا مرد توانم کی در اوقات
که از ملاحظه چیزی حرکت نمیدی از جنون و خوفی که در دستان مستغیر
میشود که بقصد قتل و برهنا بد چنانکه کنیز جوان بیکناهی مراد خوا
خودش کشت و عبدالمجید مجمع انعام سکنه جدید شده که
از پیش در هیچ ملتی معمول بوده هر وقت اجتماع خطر می نمود میبند
از وحشت زیاد که بر او میسر می نمود میبند و از میگوید و هرگز در شب

پای در بان و طاق نخواهد و تا بخوابد غذای خود را نکند و بیک
و کمره بخورد و خود بخورد اگر چه میل قریب باغبانی و درخت دارد و بیک
از کثرت و حیثیت درختها را ضایع و ناقص میکند از پریدن شاخه درختان
برای آنکه اطراف خود را همیشه خوب نگاهدارد که کسی نفوذ جان و کین
نکرده باشد و بختا باغهای دور و نزدیک را به بند
در این زندگی پر زحمت و طبع غم آنکه خود و صفتش را بداند و بیکال دنیا
بیک صفت بر چو تکبرانه و دیگر خوف و حیثیت که خیالات واهی را نزد او محسوس
مصور میباشد که گاهی باین برایش حاصل میشود چیز دیگر وجود خارجی ندارد
چون در خواب بود قبل از فوت عبدالمجید شخص عالم بصیرت احوال او را ملاحظه
کند و وضع زندگی و ابدیت نکرد و این نماشاخانه خون او بود که بر آن کلاه

الذی فی

آنکه خونهای آن حیات شود برای همین مشاهده نماید تمام مخلوق را در
دارند که شخص عبدالمجید درین دنیا مکانات اعمال خود را به بند هر چند
بدون مکانات مردن او برای تمام مردم حیثیت بزرگ خواهد بود و بی
امید است که جزا و سزا را اعمال خود را در دنیا به بند امیدواریم
دول او را از پریدن ظلمهای خیالات مبرز و ظلمهای ملالت آنکه در حقیقت
شده و محض حفظ نفسانیت عبدالمجید را در روی پل ایلام قبول کرده
نزنند و اگر اینکار را نکنند فقط دفع ظلم او را بجا بیاورند که نتوانسته اند
مردم بیکنا هر یک درون سبب و چهره بقتل رسانند و امید دیگر بیست
که یکی از زنان حرم با خواجگان بحدی بیعت از و خائف شوند
و او را مثل بر زمین زده و معذور و مشغول نمایند و از هر نزدیک

جنون که بنیاد در وجودش موجود است بهات جمله سخن نشا مشیاد و

زندگانی شوم او را با خبر میاند

پیش از آمد

سلطان محمد الجید پادشاه و وزیران

سلطان سالتة عبد الجید پادشاه دوم پادشاهان مراد و اولاد
زاده سلطان عبد العزیز است و وزیران عبد الجید است و
سلطان محمود و بیگم سلطان محمد پادشاه و وزیران پادشاه
نام پادشاهان و پادشاهان و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران
سلطان محمد پادشاه و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران
پادشاه و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران
سلطان محمد پادشاه و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران
پادشاه و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران

کوه

تومند تولد عبد الجید پادشاه و وزیران و وزیران و وزیران
دراست پادشاه و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران
آن کثیر سلطان عبد الجید پادشاه و وزیران و وزیران و وزیران
اربعی که پادشاه و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران
و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران
از وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران
بیت و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران
سلطان محمد پادشاه و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران
نفرین کردن و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران
اسم بد و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران

از ارامنه اسیت وین فری کتا به باصل و نژاد سلطان زده و با این همه از حجاز
 نفر دریا کاشنه قوفت و قی بد شدند پذیران ان بد بخنان هر چند
 و تقبایش نمودند خبری و اثری از آنها بدیست نیا و گردند و نداشتند چه
 بر سر آنها آمد و از نیاال هزار و هشتصد و نود و شش نیا بر حکم سلطان در
 صفه اول قیوم رسی دولتی دولت عثمانی اصل و نژاد سلطان را شرح میدهند
 و خیال کرده اسیت با بنوا سیله میواند رفیع انجام را از خود بکند که در میان
 مردم نیا بیج شده بد سلطان امرتی و نیا در سن کتیر سیر کاسی بوده اسیت و بعد
 از فولد عبدالحمید و وضوح زنا کاسی ان کتیر را حکم سلطان غرق کردند
 اثابیان وافع ایت کر نیا و سلطان خالیه در نیاال هزار و هشتصد و هشتاد
 برض میل قوت شده و در وقت وفات بیست و شش نیا له بود که در کتیر اس

مجموع بیست و پنج و ص سلطان حکایت کرد که هنگام نزاع این کتیر و قی که
 سلطان خالیه را که کتیر باشد بنا این اوضاع کر کردند و همرا از روی
 بر داشتند غماشای و حشمتالی بود که ماحضار و بدیم و سلطان عبدالحمید
 کتیر بنا خوشی میل در بین سی و نیا لک قوت شد در سنه هزار و هشتصد
 شصت و یک و سلطان خالیه با ناده مرغی که پدر و نیا در نیاال
 کرد بد نیا آمدن کن و سلطان این مرغی سخت نفا و ست نمود بعد از قوت پدر
 و نیا در نیا هزاره جوان که هشت نیا داشت سیر و نیا و نیا نیا
 خانم که کتیر پری بود و رجم سلطان و حشمتان طوی نکبیل این کتیر نیا قوت
 شد بعد از او بعد از حمید نیا سیر و نیا پری و خانم و این زن چنان هم سلطان
 بود و اولاد نداشت از جانب عبدالحمید حکم شد که این شاهزاده را عوض از او

شخصی خود تربیت کند بعد از فوت عبدالحجید که عبدالعزیز بنعت سلطنت بجا
 کرد و خواست بر بی‌خاتم را بعنوان زنا شوی و حرم خود داخل کند چونکه بی‌خاتم
 و خوشکل و صباحت طافی و در لطافت و ملاحت شمره طافی بود ولی از تکلیف
 این نعمت انکار کرد و بدین جهت سیران زد که اگر چه سلطنت میرفت فی الواقع
 بطریق دل خواه مشغول تربیت عبدالحجید و خواهرش عبدالحجیم شود بر بی‌خاتم
 هنوز زنده و لقب والده سلطانی دارد و این زن مجرم در اندک زمانه بیست
 عبدالحجید بخاک کرده و اطفال را داده و در عوض آنها دین و صدقه کشید
 و هرگز آب بنکوه نگوید و مثلاً چند وقت قبل از تلغ سلطانی مراد عبدالحجید
 رنگهای مختلف میپخت و در بلبه ها بر می انگشت برای وصول بار بکشت
 و از زند سلطنت حتی بجا دو کراش میپخت مشغول جاد و کسب بود و هر
 چند

پرسودم

بر بی‌خاتم و از این محل شمع میوقد داشته و بر میپخت و عوض آنکه
 اطاعت به بند و نهی میبخت و نداشتند بر بی‌خاتم از این سبب زیاده
 از حد میسر و ملول شد و زمان سلطنت سلطان عبدالعزیز
 سلطان خالید نزد او رفت اظهار داشت که بر بی‌خاتم با عثمان بیگ
 میزبانی دارم و راه لغت می بیند عبدالعزیز او را از توکری خارج کرد و بی‌خاتم
 قسم یاد نمود که هرگز با عبدالحجید زیارت یسقف نخواهد دیدی بعد از آنکه
 زمانی با هم صلح کردند حال همان عثمان بیگ در نزد سلطان مقرب و
 به پیشخدمتی مخصوص انانیت بر بی‌خاتم حرم سلطان را خواند و نمیداند
 و از این جهت میل دارد که کارش نشان ناسر داشته باشد و خودش منت
 کرد و عبدالحجید که بر بی‌خاتم والده او محبوب و والده سلطان نامیده میشود

ازاد پناه او دست بر نداشته و نمی بخت نظر زندهای خود اظهار داشت که این دوزخ
 شخص موسوم به پیر پاشا را داند باسیم بر رهای خود مقرر کرده بود
 میگوید و شورش همان است که این دو نفر بخوان مجربیت هر وقت نزد او مراد و داشته
 باشند و بان نظر از ایشان فعل شمع خود نماید طوطی عبدالمجید است
 شاهزادگان میان هرم با زینا و خواجگان و کنیزان گذشت با خالین جیف همیشه
 میل با نزد و خوشی داشت و او بر حبیب خلق و عادت اختلاف کجی با برادرها و
 خواهرانش داشت مشغول به ری سنج مشغول که از طوطی عبدالمجید را پیشین
 میگوید و طفلی بود با سران برین و هر وقت مشغول خیال از خود و میانک و شغل
 و بوسینه از برادرانش بخارج جینه طوطی و عبدالمجید را می شنید که اوقات کاسه
 نشسته بازی و خنده برادران را با آنها میگرد با خالین ساکن و مجربیت بگرد

شماره

شاهزادگان و سپید و کالان پنهان برادران عبدالمجید با خواهرش سینه خاتم
 در مانع مشغول بازی شده و یاد و دیدند ناخفته شدند آمدن میان طاهر
 بزرگ روی سینه آنها را زدند در حال خواب رفتند عبدالمجید آنها را از
 ملاطفت میگرد عبدالمجید را که خواب را از آنها میگردید بینا ایشان حاضر شده است
 جیب و بغل از قبل جوارفت و عین هر چه داشتند در دین و مانند ناغیه
 برده میان بلد و ز باغیه بر زمین میخاند نمود و این چکایت معلوم میداد و کمال
 او را و این شاهزاده میل بدین میخاند و اغا که شاهزادگان را در خورد و سیر
 داشت چنانکه لاله اش کال پاشا و مجانبین او میخاندی و شریف افندی
 مجسمه فرایند او را هم پاشا و منبک پاشا و سب و گاده همیشه از او شکایت داشتند
 و هر قدر برادرش در کشتن مراد میای و کارکن بود بر عکس عبدالمجید کمال و شغل

پیغمبر و این قدر بر همه واقع و بر همه بنیاد که عبد المجید با نذر و بی علم است
 گزبان خود شرم خوب بینی دادند هر چند بعد و محمد زبانی کرد برای بخت
 و طبع خود ولی توانست شوق شود با بیکر املا و نشاء را غلط تو بدید چون حالا
 دوردی و نزدیک و پیدایش را صحیح کرد بدین چشم بدین افشا و هیچ چیز سلطان
 عبد المجید را از خوب نمی گفت و پیوسته بدین حقاقت بد و بیکر نیست و نشاء
 بی اعتنائی با و داشت و این طلب در میان مردم شایع است که هنگام تولد
 عبد المجید پدرش در شام بود یکی از خصلت شمره ولادت او را بر پدرش سلطان
 حشام برهنه بود و پیرای با او نبود که مرقه کافی دهد و خود نشان زد که
 این پسری سلطنت خواهد نشست و در ایام پادشاهی او بر عجب بد خواهد شد
 بکشتی سلطان عبد المجید با تمام اولادش شام میخورد و در آخر خلاصه ملاحظه کرد

و بعد

و بعد عبد المجید با بیکر هند و آنکه روی به زمانه بود بر داشت و بُرد
 سلطان از این حرکت بخت را شفت لا کرب عبد المجید هیچ گفت چون طبع
 او را می شناخت و میدانست بخت دوی او نخواهد کرد سلطان روی
 به بزرگان بیک کرده گفت مرا از اولادم خواهر جمع هینم مگر از عبد المجید
 بکلی ما بوسه و نشاء خوبی در او احسان ننیکم و این بزرگان بیک را نمی
 از تو که آن مجرم سلطان عبد المجید بود و دزد بیکر سلطان با دلی بیکر
 عمومی مزار بیک بود اظهار داشت عبد المجید زود و زود و زود و زود
 دلی بیکر محض خجالت عبد المجید عرض کرد اعلیحضرت بنام شاهزادگان
 مرحمت محض می دارند و بعد عبد المجید پیر عمر هستند سلطان گفت من را این
 ما بوسه شد ام زیرا که دوشیزه مثل و مانند ندارد و بیکری فریادتی نمیشود

که تخلص این است بن خاوی نیست نبود از او و کوه کوه کرد و اردان عبد
 نیز از او خوب بودند و میپندارم او را دوست نمیداشتند و بی مراد که بچه
 طبع و طبعی نال داشت برادران را میجو و میگردد که با او زاده و غنای خوشتر از
 نما بند عبد الحمید با رنگ پریدن و علیل المزاج زندگانی میکرد و کسی او را
 و نه او کسی را دوست میداشت هر چه میشد بین معاشریت میزدند و نما
 خوانه و زاده سیاحت کسی که با او امر گرفت و الفت انداخت فقط والد سیاحت
 عبد الهزیر بود و این خانم زن پرینا و طلب مرقد این بمشاید با طاهر معتقدی
 بود و نام این زن بر نواله کرد این و لغزش والد سیاحت بود بجهت توانی بعضی
 صفات با عبد الحمید دوست شد و مانند عبد الحمید با عیویان دشمن بود
 خلافت سیاح عبد الحمید و سیاحت مراد که میل داشتند اکثر اشیاء آنها عیویان

باشند عبد الحمید عبد الحمید با این زن مراد و نام پیدا کرد از تخلص این
 بخا و معتقد شد چون والد سیاحت مرشد با خدا و کوه بدی برای کارهای
 مختلف مشغول میگردد و بریل و جبر و پیشه تخلص اعتقاد بی پیدا کرد و اینگونه
 از معتقد بین مشرب و بین منکر و اکنون اهالی اینجا کاف و الشایق بهمان خطبت
 با طاهر را می بینند و این تخلص برای عبد الحمید پیشه نموده بود و سیاحت
 و وعده دهیم ملک با و دادند اتفاقا این وعده را بیست و بیست و سیاحت و طاهر را
 شد عبد الحمید تخلص سیاحت جلوس کرد چنان عیویان بخا و کوه و غیب کوپاد
 ناست و واضح کردید که هنوز همان عقاید باقی است در زمان سیاحت طاهر
 عبد الهزیر از تخلص حق فی بلد شد تا از تخلص شخص موسوم به نجیب باشا را در
 قبرس فرستادند و این شخص از دستان عبد الحمید بود و فی دران چون عبد

نای را که یکی از شاخ کرام و اولیای عالم مقام مبدل داشت نجیب پاشا ملافا
کرد و با او طرح صحبت انداخت آن شیخ با و عهد داد که خفیه بیای نخت
احضار پیشوی و صاحب مناصب غالب خواهد شد از رضا پاشای اناقری
تکلیف بد که کسی جز ازین برای بردن نجیب پاشا به سیطنتیه مأمور وادار
بنیای نخت وارد نمود نجیب پاشا چون از عفا بدید عید کا کا ملافا
داشت از عید الرحمن نهرینیا کرد عید الحیدر شنانی ملافا شیخ شد آنرا
با و کردن ایشان در پای نخت داشت از شیخ خواست نمود که چند روزی
لذت صومعه کرده سیطنتیه آمدن بعد از ملافا مرعیت نمایند صوفی
شیخ بیدون بود اجرا لایمرا صرا شیخ عبدالرحمن سیطنتیه آمد و
عید الحیدر و کمال مهربانی پذیرائی نمود و در چنین ملافا تمام صحبت آغاز

کرامت قرار

ایات خیران رحمت الهی بود و عید الحیدر از غلصه بن او شد اکثر وفات شیخ
با نخت حسین و صوفی شین بن شغول ملافا قرار میشد و عید الحیدر چنان دان
که مسجد که بر کردیت در عافیه که نام سواس خود را جمع میشدن صوت
تکبیر شیخ مبدل است ایشان از چشم اوجاری میشد و روزی شیخ الحیدر
تکف شاهر در شما انشاء الله بزودی سلطان این مملکت خواهد شد عید
جواب داد اگر چه من نغمه پاشا شما میفهم اما اینکار برای من صوفی
نخواهد گرفت زیرا که سیطنتیه الحیدر با عافیه و وایس عید و ملافا
با و سیطنتیه مشغول و عید از او مراد که و عید است جوایب با کمال فدا
وایس غلام کان بی برم عید از این دو نفر من زندم باشم شیخ در ایام
شیاغه زبانه نمود و گفت من ایجاب خود نمیکویم کار سیاحت شما من تمام

شد خلاصه بعد از دو سال از این لشکر و عید العزیز گشته شد مرد بجای او برادر
 شکر گرفت و عبد الحمید و عبد کرد بدو را بنویسید شیخ غیب کورا فراموش
 نکرده اجناسش نمود شیخ بقیه عمر را در قیام طلبه گیر برد و چند سال در
 قوت شد و در وقت زندگی با کمال افتاد و قیام در مراجع سلطان است
 کرد و عبد الحمید تا کون شیخ نوشته را مفسر و از اولها میداند و در
 حیات دجانی سلطان جدا شدن مکرر و بی کربای حجاز و ایچیه دیگر از مشایخ
 و علمای بهینا مفسر رفت بلی جای افسوس است از این یادگار بی ادب
 مانند و از یادگار نیست که شیخ قبول کرده ما مؤمنان بر دین حکم نقل مکتب
 پاشا و اما دجمن و پاشا از آنجا از برای حاکم آنجا عثمان فرستاد پاشا که بداند
 و افسر اعز از شیخ نامبر غیب عبد الحمید نام بدد و عبد الحمید بوسه بنویس

خاد و کمر بخت که باب غایت خاد و در وقت سلطنت بیرون نما بدد در حقیقت
 عبد الحمید بعد از بیخ و بیاض شیخ شاد و روزا آنجا کرد و مشا در سلطنت
 سلطان فراد عبد الحمید یکی از کمرانهای منتهی شد که برای خلع با قوت
 سلطان مراد کاچه بکشد آن خاد و کمر شوی شبیه مراد از موم ساختند
 عرویس کویلی که بچه ها بازی میکنند و بعضی شوزها را بر سر خوانده و بدین
 عبد الحمید داد که در بدن صورت مومی فرو کرد و جادو کران محیته را بفرست
 خود برد و خفی نمود هر روز مشغول کار و شاخه کبی بدست گرفته عمل خود را
 نوا و نهالا مشغول میداشت و آن شاخه کل بر سر را برداشته بدان صورت
 میزد که سلطان مراد زود تر از سلطنت خلع شدن با میرد و همین بن عبد الحمید
 بکشد لباس برای برادر بر و خود داد و و خند و جادو کر را با افسون

خواند جمعه برادر بزرگ پوشت بکمر زود تر بمقصود رسید خلاصه طوی^ل
 که تخت سلطنت از وجود پادشاه زخا نه داده سلطنت خالی ماند و
 چنین خواست که عبد الجبید خا و کمران تخت جلوس کنند و عبد الجبید
 زنا سلطنت جویش چنانکه گفتیم با والدین سلطان اظهار بندگی نمودند
 زن بنا توافق طبعیت با عبد الجبید محبتی وافر داشت نزد سلطان ^{آن} عبد الجبید
 همرفت و تهریض را و مبعود تا آنکه سلطان سیر مهمل آمد برادران در آن ترجیح
 داد و عبد الجبید را بورت کارهای مراد و سایر برادران کوچکی خود را بمقتوی
 میداد و منزل عبد الجبید در قصر پادشاه بود که آن قصر را باسم مسکن ^{ترا}
 پادشاه بنامیدند چون برادران دانستند که عبد الجبید را بورت احوال نهاد
 سلطان میداد و در حقیقت بلبس مخفی سلطان داشت از او داده از پیش ^{شهر} شدن

د و دی بیکر دهند سلطان امر کرد که در آنوقت و بعد بود و غایت زیاد ^{شربت}
 و زو داشت و سلطان از امر او و زو و از اعیان ^{بیک} بار بدش میامد لکن مراد
 بهر وسیله بود ترک مراد و از ارکان و اعیان زانی خود و شخص بزرگ ^{کچرا} کچرا
 دیدن او بهر نیت بود که سلطان مطلع شود با مراد و عبد الجبید خاک پاشا
 مصفا ^{ان} مراد بود و محبت از اخلاص و اخلاف پسندیدند او بیکر در مصطفی ^{ان}
 که محرم مراد بود بهیچا داخل اوطان شد و گفت برادر گشت عبد الجبید بدین
 آمد مراد از شنیدن این خبر بهیچا ^{مش} مضطرب شد و از مصفا ^{مش} خبر پرسید
 کرد و بر و اوطان دیگر و چنان شود زیرا که مراد میدانست عبد الجبید فوری
 را بورت بمقتوی خواهد داد آمدنی که عبد الجبید نزد او بود و نیز ^{بیک} بیک
 بیچاره در اوطان دیگر محسوس شد بعد از رفتن عبد الجبید هر روز آمد و شاه ^{بیک} بیک

عبدالحمید زخم داشت لشکری و پنهان داشت بموضع غلات و
مخبرانه و زندگانی بر صفائی و قطع مراد و از مردم را پیشنها نمود کرد و که محبوب
چون فرستادگان عبدالعزیز شود برای بنالین مقصود دنیا یعنی زوفا را از دست
مهربان و **نادر و سید و فرزند و شریف و عبدالمطلبان عبدالعزیز**
فرز کسان رفت و پسرهای برادرش مراد و عبدالحمید را با خود برد و در قضا
در بعضی امور بطور نا پلئون سیم سلطان مراد در پرتام نارحال دولت فرانسه و کس
از ظاهر حرم خاصه میباید زبان فرانسه صحبت میداشت سلطان عبدالعزیز بواسطه
عدم ندانستن زبان فرانسه لابد نیاز داشت بواسطه مترجم سوال و جواب کنند
عبدالحمید در آنوقت فرانسه را خوب میدانست عمل آنها را عمل کرده و باید اکلان زبان
فرانسه تکلم نمیشد برای آنکه نگردد چنانچه با مراد با دقت و تبع مراد و عبدالحمید

مخبر

اختلاف داشت که هر کس مباد با منجهت پیش از ضد نباشد اختلاف این دو برادر
نا پلئون سیم را از مراد خوش آمد و بقواد پاشا گفت اختلاف بجای در میان این دو
برادر است و گویند عبدالحمید بعد از شهادت این حرف گفته نا پلئون را بدل کشت
ما وجود عبد و حمید را با عبدالحمید سلطان عبدالعزیز چند رسیله باو داشت و
طرف اخلاف واقع نمیشد و بی عبد الحمید کار و جهان خود را از دست نمیداد
حتی شویبل فعل تنبع خاشویی شد شاید طرف الطاف چنان کرد و اخبار را
هر جا را بعرض میرسانید تا که تکیو خلع سلطان در میان آمد عبدالحمید باطلای
منجید کن میبوی اظهار کرد و حمیدی داشت که سلطان طلع نمود و این تکلان نه
برای دو سیئه مراد برادرش بود بلکه ملاحظه میکرد خلع عبدالعزیز در یکدیگر
او و اسطانت نزدیکتر میکند عبدالعزیز میبوی سلطان خاتمه را دوست میداشت

شکلا کرد و عید الجدید سلطانی برای خروجی از بیجا داشت در غایت دلجو
از سلطان رسیدن خایه کطای نوحه ملوک و مرا که در عطا لیا نوحه و با نداشت نمود
کرد برای خوشتر ماند و بوسه داد عبد الغفر و جبر را داد و بی با کمال که اهدایت نمود
میست گفت چنین رفتار می برای شاهزاده کان ملوک از نسبت عشق و دلگیری و عطا
جیل عبد الجدید است و این صفت را بنیادای طفولیت در وجود این شخص موجود بود
هر قدر برین و افزوده این صفت نموده عبد الجدید بر عکس تمام شاهزاده کا
خانه واده سلطنت که همیشه فرض بود ندیده و بیخوف فرض نداشت و بر فرض خود را
از دست نهداد همان بحیثیتهای خودش شخص را رسیدن که بگرد شاهزاده و عطا
د و بوسه گاهانا بر نسبت خوبی سپید و بی با کمال عطا و او را حامله بوسه
نکرده بلکه هر وقت نفع با و غایت است چونکه صاحب الملک از هر طرف بود و در

داشت حسین بین که او نیز خدمت میکرد و این مرد دلال خیل و زندان
از هر کاری با اطلاع بود عبد الجدید و عبد الجدید از وصول عطا لیا نوحه
دختر فراوانی فراهم کرد و از کارش هیچ گرفته طرف مرحمت سلطان شد و با نداشت
کرد و در دنیا نهایی رسیدی و غارت بلد و دعوت میبشد یکی از نهایی
بزرگد که این شخص هم دعوت شد و حاضر بود و بکهر از زاری عطا لیا نوحه
ابرا که کرد که جزا با بد چنین عطا صغیر اصل دعوت شوند و نه اکمل سلطان
عبد الجدید است لازم شد از این صفت ناپسند او مخفی بی بیان کنیم
این شخص و بی که سلطان عبد الغفر زند بود و زنی را ناظرش و ناظرش میبشد
که چون این دال و لخم برای جرم سلطان فراد برادرش فرستاد است و در قهر و بیکری
از نوکرهای ندیش را استخراج کرد بواسطه اینکه چند قطعه مرغ با و شیر از نهان

رفت و در سلطنت از انانست برادر خود کاملاً مطلع و کاملاً ملامت میکرد
 سلطان عبدالعزیز سلطان مراد و عبدالبا جو که از دانشمندان نوانان را که موصوفه
 شد بر دوشانه هلال بود و حضور نمود با آنکه کتاب را که از انانست مولای است
 ترجمه نماید **اما در زمان غزیه الحجه که در این کتاب از کتب مولای فرانسویست**
 بعد از ترجمه مراد گفت با هاسم این کتاب را بنویسید که در این **و زمان خود**
بسم الله الرحمن الرحیم و بعد از این سال اسم بنویسید در مملکت بغداد و عراق
 امثالشان بودند چنانکه اسم **هاراکی واسا و انجی** در دوازده ضریح است
 شاهزاده عبدالحمید از این ترجمه بنیاد یافت و در روزی که در زمانه ایستاد
 خواند که بنویسند و در میان بازی بنویسید و در آنکه عبدالحمید از کایا بی بی هم
 کرد که این بازی را در میان موقوف دارند کایا بی جواب داد این بازی در میان زنان

نشود و هیچ کس از این تعلید نرسید عبدالحمید بنیست با کایا بی بی
 در آنکه در عبدالحمید کینه کایا بی داد و دل گرفت از زنان سلطنت انعام
 خود را با دهنای بی در پی از او کشید عبدالحمید از آنرا زاد و دست
 و بی بی با خود و سر می نمود در این باب با برادرها اختلاف کلی داشت چه
 بسیار که کشیدند شد که مشهور بکرد با با خاسرج از قوم خودش را و بی بی
 کشید مگر با که دختر بی بی که موسوم **فادول و انجی** و بی بی خانی ایلام داد
 رابطه پیدا کرد و با دختر و عده داد که اگر ترک مذکب خود نموده مسلمانان
 میبوی نوران بخشد خود در میان ورده دختر مذکب ایلام قبول کرده موسوم **بی بی**
 شد و بی عبدالحمید و عده و آنکه در و اند خسران زن نمود دختر دیگر
 از عظمه های خوشتر عبدالحمید از برادر بود و آنکه سلطان با و مدخله بکنند و

و غیر از ایند و هفت اتفاق دیگری که در حرم خاتمه آوردی نداده که در سال هزار و

هشتصد و هشتاد و یک عبد الجبار بواسطه افتراط و دیش و عشرت و هم خوابی با زنان

نزد بخت بود ناخوشی مکرر و بی استقامت و بیاد و در وقت عبد الجبار بیست

هشت سال داشت **بسم الله الرحمن الرحیم** و در این سال از او جدا گویی نمود

که داشت ناخوشی آن بیست شود و از آن بعد عبد الجبار در کمال احتیاط زندگانی کرد

فصل دوم از غلامان ملک که در پی راه میروند و در وقت سیاحت

منازل و شش عبد العزیز را معزول و سیاحت نمود و بنیم شیر را در وقت سیاحت

نشانی و باعث سیرت و شادی غوم مردم شد زیرا که بعد از عبد العزیز ملک بود

خلاص میدانید و بواسطه سیاحت مراد و ترجیحا برای دولت و ملک غفور و بکر

زیرا که سیاحت مراد را قبل از خلوس بر تخت سیاحت مراد مصلح بنامید که در دوازدهمین

با دوازدهمین پسر پدید آمد و برای خارج و در وقت سیاحت بر باب گفتند و مکدم

از آگاهی میسر دهند دولت و وس فقط از این غفر دیگر بود زیرا که وجود عبد العزیز

باعث پیوستن کارهای و وسه میسر ملک عثمانی نیز از این ضرر و کشت و کشت

که مراد را میخواست و میدانست سلطان بنات فطرت و جو خود را وقت سیاحت

ملک خواهم کرد و برای دولت عثمانی بیجوشی برای وسه که غفور و کشت و کشت

فصل اول از غلامان ملک که در پی راه میروند و در وقت سیاحت

پوشیدن میدانست و در این سال از او جدا گویی نمود و در وقت سیاحت

ازادی طلبان اما این شادمانی و وسه و غور و شنان چندان دوامی نکرد

زیرا که ناخوشی و ناخوشی بر سیاحت و طبع کرد آن ناخوشی که عقل سلطان جوان را

مغفل دارد و ملک عثمانی را برایشان و نهمل گذار و اتفاق خوشی که در این ملک

و در شش ماه دولت خجانی مثل روس دست داد و ملک را بدین روز انداختند
 مدحت پاشای مجرب فاعل وطن پرست بود که این وزیر وطن پرست در آنوقت
 هیچ شغلی نداشت و به چنان قبول خامه افتاد بود که هر چه بگفت عمل می کرد
 میستندند و این شخص از اول عهد خراج بحث و وطن و از روی ترغیب ملک افتاد
 ضلوف و مسیوات کل خجانی نداشت اینو غیر پادشاه دست بدهد و بود کمال
 دگر بی مشغول اصلاح امور آن ملک پشیمان بود چون مدحت پاشا ملاطفت
 در اخلاص حال سلطان را در این موقع اسباب خرابی ملک خواهد شد بخجانی
 آن افتاد که سلطان را با معافا و دارد و نایب السلطنه برای او انتصاب نماید
 تا وقتی که چنان است و خوشبختانه خود را با امور آن سیاحتی رسیدگی نماید
 و این مطلب خط بزرگی بود که مدحت پاشا نمود چنانکه بعد از آن خود را ملافت

لایق

همه سیاحت موافق قانون یکسال بمرکت تا ناخوشی سلطان رفع شود که در دفع
 فطری نداشت زیرا که کارها هر دو هم شده و بیم افتلا با شکل از داخل خجانی
 مبروت و امورات خارجه کلینه معونی نماند از وجود کار و کارهای ناخیر بود
 باین ملاطفت مدحت پاشا با اشخاصی که اسباب خجانی سلطان مراد را لازم میدانند
 هدیه شده **اشخاصی که در این زمانه برای کار و کارهای دولت** رشدی پاشای
 صدر اعظم **جهان افندی شیخ الاسلام** حسین حوی پاشا وزیر جنگ که
 چند روز بعد در پانزدهم ماه ژوئن بدست حسن چکن دیوانه کشته شد
 و این کارها و غیره اتفاق افتاد که در دایرة ملک مرینا عت خجانی انتشار پیدا کرد
 و هر کسی بخجانی خود بخجانی میگفت بلکه از اهل خجانی نایب تا و میبند و میبند
 بجادات پیش بودند و در باب اصلاحات ملک که مدحت پاشا در صد و بود از آن

و عدم رضایت خود را اعلان میکردند و بفرقه باعث زد پا و انقلاب اخله
 میشد و این اوقات هر کس قصدی داشت و هر فرقه‌ای که شور و غوغا می‌فرمود
 انحراف از مذهب پاشا بر تمام فرقه‌ها می‌آمد چون مذهب در مملکت عثمانی بود
 ازادی می‌نمود و حالت مذهب پاشا از او طلب بود و کلیه اصلاحی که در آن وقت
 می‌خواستند بکنند بفرقه و بخواطر داشت که اهمیت وافر داشتند مثلاً پاشا
 مطلق مانع مسلمانان و عیسویان و دخول عیسوی مذہبان و غیره می‌شد
 بنام امور ذات دینی و ملی و فیح بعضی فوئعا که علمای کداسنه و اسم را
 شرعی می‌گفتند و بنای اوطاقی شور و نهاده‌ن که می‌نمودند و کسان کارها می‌نمودند
 عیسوی بکنند و بی‌شکل بودن و زراعت کارهای پرمه‌شد و نویسن فانی
 ملا فوئون فایلیون و سایر مالک مقدمه و غیره سلطان مراد و این خیالات

مرتبه

مذهب پاشا هم می‌گامی کامل داشت و با خیانت علی‌علی شغور اصلاح برپا می‌نمود
 بود و بی مذهب پاشا لابد می‌شد خیال به فرقه‌ای کند که انقلابات داخل مملکت
 زودتر بر طرف و در فکر ایجاد خیانت و زرقی دولت و مملکت باشد لهذا آنکس
 منعقد کردند و در خانه شیخ الاسلام از وزرا و امر و علمای و اعیان انجمن
 آرا می‌نمودند بعد از گفتگوی زیاد قول و رای مذهب پاشا قبول و قبول همگی
 افتاد و عید التجید که بر حسب سن بعد از سلطان مراد آید بود و مذهب پاشا
 وعده داده بود که آنچه خیالات او است ازادی مملکت و رواج قانون و
 مجلس شورای و غیره بخواهد و در مذهب پاشا قبول کرد و سلطنت شوالیه
 آنکه بعد از این خیال سلطنت دینی بود و ناخوشی سلطان مراد و وزیر و شخص
 شد و غیره بقات سلطنت او که می‌خواستند که این تمام خیال خود بانی مانده و ضاع

اغشاش بانی تخت زبا و ترشد و قمر رفته بالایات دوروزد یک سیر بکشد
مخصوصا در باغخان که در این ایالت جنات عقیانی و روس سخت شد خلاصه
در این اوقات ملاقات مدحت پاشا با عیدالجهید اکثر روزها و شبها اتفاق
می افتاد و شاهزاده عیدالجهید چنان خود را از آزادی طلبان نظر مکتب پاشا
جلوه میداد که آن وزیر را تدبیر مجرب غافل فریب داد و خورد و قول میداد
پاشا میداد که اگر من تخت سلطنت جلوس تمام در اینجا صد خبر حق القوه با تو
و هم دست خواهم بود و در وقتنا وضع کار چنان معلوم میشد که انقلابات عیان
در مملکت واقع خواهد شد لهذا بحسب رای شاهزاده عیدالجهید که در عهد
تعلیل و زوا میبویاد و در نامه جات بنوم مردم را اعلان و امر بیکوت کردن دارند
تفتکوی سیاهی آنها را منع نموده چون در اینوقت اضطراب داشتند و اسطرالع

هسته صبر بجا و ایستادگی باغخان بیک و محمد تمام مردم را امر بیکوت بیکوت
از خبرهای دولتی منع شدند تا بتوانند با خاطر آسوده از گفتگوی مردم پاشا
تکبر اصلاح ایالات بردارند و لازم بود مردم سخت تر از اینجا بگریزد که مطالب
سیاهی ابد از زبان شاهزاده و پادشاهای غیبی را بدی بخص حال مردم ما مقرر کردند
و از هر کس صحنان فیما دی مبرض پاشا غیبی را و بیک شند و او را انطباقا
غایب نمودند که در روزنامهها مطالب سیاهی نویسند این تدبیر مردم
سیاکت کردند و در این اوقات عیدالجهید کتابت و غالبیت خود را بخرج داد
و حسن تدبیر او نزد عموم واقع کرد و بدانی که اوضاع و احوال مملکت بدینوال
میگذشت ناخوشی سلطان مراد رو باز داد نهاد و قوتیه و زدا و امر بیکوت بیشتر
شد استماع این حالات و انقلابات بر ناخوشی و بیافزود اصل منشا این ناخوشی

سیاحت کنند و سیاحت با جمال دیگر هم فرود بنای مرو و راه جزایر و هند و سیاحت
 داشتند و اکثر آنها را فریب داده با خود متفق ساختند اما اینطالع را که در
 بنویسیم که از او ذکر کردن روایت پیدا نمی‌آید زیرا که اعتقاد و صدق آنها و ما قبول
 آن اشخاص است که میگویند سلطان عبدالعزیز و شوه زبا دی طبیب مخصوص سلطان بود
 و او که مرض را علاج و در حیرت از بدن نجات نماد طبیب قبول و قبول کردند و بعد
 چند مرض نموده و به این اثر از اینست که دشمنان نیت بسیار ایجاد داده اند و
 اینکه این طبیب موسوم به کزکا پلر از دشمنان هیچی سلطان مراد بود و
 او را دوست و عبد ایجاد می‌نمود و دشمنان می‌داشتند و مکرر می‌کشتند اگر عبد ایجاد
 سیاحت رسد و چون کوچکی خواهد بود که این خبر بهین است بابت که در میان
 از روی جهالت و غفلت شد و کزکا پلر آن مانع بود تا اینکه طبیب دیگر می‌آید

نکته

ناجده سی مشغول مدد و ایاستند یا آنکه تمام اطباء را جمع کرده شورای یاقوت
 میان آوردند تا خطای و خطای در حق او بطور نشود و از آن سلطان مجتهد
 لایسن دوف طبیب شهر طبرستان را از پهنه برای مطالعه احضار کردند و کزکا پلر آن
 مانع شد چون حالت سلطان روز بروز وسعت می‌یافت بدین جهت که پلر
 دو کمر لایسن دوف را از طریق احضار کرده و دو کمر معروف بعد از رسیدن و
 و از بی بختا مرخص کردن مدت را با او زد و ای دو کزکا پلر آن کرد و چند
 روز در حیطه شهر توقف نموده بطرف خفا نسیان رفت و می‌آورد و در طبرستان بود
 و این دو کزکا پلر **دو کزکا پلر** و **دو کزکا پلر** که ناخوشی سلطان را علاج است
 و هرگز مخالفه نخواهد شد این خبر را از پورت اول منافع کلی داشت
 از انعامات چند بی‌عید که سلطان بقصر چالان رسید بکلی رفع مرض او شد

و حسن کامل یافت و آن سرور دو کرم عز را باطل کرد

آنکه تا این که این شاهان در ملک جهان بر تخت پیداد شدند پادشاهی صدراعظم
و خیر اقامت بنام شیخ الاسلام و مدحت پادشاه حضرت و صلاح ملک و قضاء کفر
نهایت سلطنت عبد المجید بدو کند اما حال سلطان خوب شود و مقصود از
اینکار گمان بود برای نایب و رفع ملک و در این باب از سر سیکر و دین پادشاه
داده بود و سایرین را فواید سیکر و زباله این سر سیکر از مخلصین جهان مجید
بود بلکه نادانی او شمره میباید اگر چه از اول و شد پادشاه این ضلالت را چنانچه
میگردد و به آخری و مغلوب رای مدحت پادشاه شد و رفتی پادشاه اعیان این
بود که عبد المجید صلاحیت سلطنت و نهایت سلطنت را دارا نیست و اگر از
سلطان مراد ما بوس پادشاهیم بهر این مراد و بکارها کمال القبر افتد و بگوید

الحمد

کنیم بالاخر خون مدحت پادشاه است و عبد المجید مقدم باشد و او را در
وطن و شخص و کارهای میانیت بدلیل و برهان هر دو خطاب و تقدم عبد المجید
تا دین جواب دایمت هر طاعت کرده و چند ماه بعد از این مقدمه شد
پادشاه میگوید عبد المجید در زمان سلطنت مراد و ولایت عهد خود نشاند
پیش از رفتن سپهر و اولاد کرام بنظر مبادی و در دین از پیش بر اخصا ملک
شمره میباید چون خانی محبوب داشت و خود را تحت وطن جلوه داده و نایب
و دامت و دلیلی و در حق سلطنت مراد ظاهرا و مینا خست چنان بمن و انقدر کرد که
جان خود را در راه ترقی و طاعت گذاشته و بفرمان آن خاخر است اما چنین
نگذاشت که جاه طلبی و استکبار است و فتنه که مدحت پادشاه را باب
نهایت سلطنت یا او ملامت کرده و بنمود عبد المجید چنان طالب سلطنت بود

که هر کس با او بیایید بیکدیگر ندانید که در دنیا که نوزاد حضور پادشاه
چند نفر تکلیف با او کرده اند و فیصل دادن از او بیکدیگر و گاه است که نون و هفتاد
میلی و غیره خط ایستاده که برای سلطنت عبدالعزیز باقی مانده اند و در آن
اوضاع سخت و روزگار فتنه که بیست و هفتاد احکام شرع مطاع رفتار میکنند
زیرا که قانون شرع هر پادشاهی عقلش منحل شود بیکال با بداد و اصرار و کار
علاج نشد و وقت با بدخلع شود برای ایستادن سلطنت پادشاه کاغذی و ایستادن
عبدالعزیز که بیست و هفتاد را که هر وقت برادر و برادرش سلطان افراد و مخالفه و دفع شرین
شد عبدالعزیز بدو و بیست و هفتاد جواب سلطنت را که حق برادرش میباشد و گاه
نماند و این خبر هر کس رویش است که این نوشته بگویند بی زمانه و بی جایی و بکار
در میان نماند و افشا و فتنه که مدحت پادشاه باطاعت حجاز نفی بدست خاندان او است

و مردم چنان کان داشتند که آن نوشته بی دروغانه مدحت پادشاه بود و در میان
چندان خاندان که کثرت امثال مدحت پادشاه آن نوشته را در گذشتن بیای میهنی امثال
گذاشته بود و در آن بیکه از سواد روزگار بر ایشان و کارهای مردم
هم و بیسر و میان مان مانده بود برای رفع حادثات و جمع اوری برینا و ملک
لا بد شد پادشاهی خطاب کنند تا آخرین انحصار مانا بخیرایی و نمای ملک
میدانند و لهذا عبدالعزیز سلطنت دادند که بیایا بود و از و زمان
چنین روزی را داشت و شب بیست و هفتاد و پادشاه عبدالعزیز در غار شد
و زمانه و خوانده شود بیست و هفتاد بود که شیخ الاسلام اندکی بقر سلطنت افراد
حاضر کرده و بعد از عظم روز و اعیان اعلان کرده که فرار و روز بجنبه در میان
قبل از ظهر و غارت شد و پادشاه و ایستادن قبول فریاد جلوس سلطان جدید

تجهه نمود و نهایتاً کرد در همین شب که شب چهارشنبه بود غارت و غلبه یافت
که میکن سلطان مراد و در محاصره شد و بیطیه انواع نظامی و حکم سلطان جدید
عبدالمجید در صبح پنجشنبه بی و یک ماه او صبح زود شاهزاده عبدالحمید که پسر
بود از خانه مادر خوانده خود پسر و خانم بیرون آمد و بار دینف پاشا و عسکر
در کالاسکه نشین و شویب در دوزکالاسکه دیگر بودند و از عقب کالاسکه رفتند
و یکصد و پنجاه نفر از مردم سوار با کالاسکه عبدالحمید در حرکت بودند تا بنا لیس پاشا
و از کویچه بزرگ پیران خود و در این کویچه پاشای حاکم هزاره آنها روانه شدند و این
قسم آمدن نا از سبیل شایسته و از یک کراکوی روشن رسیدند تا بیلا بیل
چون سه ساعت و نیم ظهر ماند و زرا و امرا و صاحب منصبان در غارت شب کا پور
و انتظار مقدم سلطان جدید بدار داشتند که عبدالحمید با همراهان رسیدند و بهمین ساعت

آمد

دو ساعت ظهر ماند و یکصد و یک نفر و شب شهابان اعلان ثرابت فتوی غارت
مراد و جلوس و بعد از سلطان عبدالحمید را به تخت سلطنت نمودند و این ساعت
بعد از ظهر وفات دسینه بی و یک کالاسکه را انجام این خدمات سلطان جدید در
دماغه سیرلی و اعقاب دماغه کسین نشین و سیرلی در برای تمام خدمت و حاضر
دولت باقی که روزی بیطیه مراد و سنان و در سلطنت را از آنجا خارج کردند و غلبه
بودند و در آمدند و سلطان مراد و سیرلی او را در غارت چو غان مراد دادند و از آن
روز بعد در کهای اینها مراد بی و یک کالاسکه را از شد مکرر فرستاد و سلطان عبدالحمید
انتخابی که شام مراد بودند در همان روز تماماً خود رفت شدند بعضی را مراد و بعضی
بلد نمودند و بعضی را محض کردند شاهزاده صالح الدین پسر مراد که پدرش اول مراد
نظامی گذاشته بود آن مرد همه بیرون نمودند و کلبه مراد و در قصر خاغان از آنجا خارج

دانشند
بعد از آنکه از خدای عز و جل بی برائی نداشتند بر حسب حکم سلطان احمد

جمع کبریٰ از خواجگان و مشائخ کما وان کہ نقل و ثبوت و احضار سلطان عبدالحمید بود

مجلس شورای ملی از محض کمالی که در این باره از طرفین آن

خدمه و خواجیه بر شد علاقی بکشد از اجناس و اکسها و می باشد و در کتب معتبره و معتبره

سلطان محمد مجید بود رئیس آن دینیه و اری خاں ایس مخبرم ما مور کرد و در قریه

ابن سلطان بدیع زوارسی بن الجبائی و استماع و استیضاح بود و از انجمن ابن الجبائی

روزه را بفری مرون میامد که خالت او بگریه و خون او شد بدین شد و این سلطان را شجب

بعد از چند بی بکلی سفا باغله و حیض المراج کرد و غوی دماغی و اسهال اول و اثر بی

از ان جنجال در وجود نریایم و موجود نمائیم همان حالت حبس و اسیر باقی میماند.

حالت او بجز یکس سخن نرشد پدر زبید و مرا و مردم با هم از او قطعند و سبب

فصل اول

بیشتر از پیشتر از آن حاله نمودند و موافقت او را زیاد کردند و مخالفت

غیر ممکن است ما بتوانیم در باب مرض دماغی بر سلطان بدینجای حکمی مکتوم اثبات صحت قبول

انها بعدد هم و داخل این سیلطان با الحاق همینند میگویند سید این شهر و

بہشت سالہ و این ہمد شد اند و غافل است و زندگی و حشمت انک و بدین نامہ انما

که این سلطان بدبخت بخت شد و باین از منده آخری اثری خیلی بد و مزاج او کرده

و بعضی از آنها کار او گذاشته آنچه از این باب تعبیر میباشد بگویند که بعد از این امر آنها

و تخیر و بدینجی و از پناه و عین یارین یعنی و بلا فای مضاعفه که با و وارد آمد چنان

ناب آورده و هنوز زنده است و بنا بر لازم افتاد چند نفر از رفاهانی که در بازار

او شده در اینجا شرح دهیم

و اخیان نام سلطان عبدالعظیم و مأمور بر سپیدی این سندنکه تحقیق کنند سلطان را و در این

سلطنت
آذربایجان

فدیل باخترانه و کوفی چیده نهادند که در اینست و در اینوقت احمد ماکینا فتنه یافت
 سلطان عبدالعزیز که کتانی نوشته در اینوقت نصیر سلطان را در وینا و در آنکه سیاحت خطین
 نقد و جواهرات جز آنکه اخذ کرده اند و در قصر دیگر بدون مقصد و هیچ دلیل
 الا که سلطان عبدالعزیز میخواست آن توکران مخلص بنامها نموده که ثابت نمائند سلطان را
 در اینجس وقت که احدی با و راه ندارد با و زلزلین یا لطف سر پی مولود غنی دارد و
 مقصود جزینهاست کردن مملکت عثمانی نیست بعد از بیعت چون اسیر و حقوق
 خبرت که کعلی سواد بی محمود و بقصد خلاصی سلطان مراد را مدحان خود و چند
 فقره که شایسته از این جزالت و حقوق بیا د فناداد سلطان مراد بدختر از عمارت
 چراقان نصیر بدو برودند و بواسطه علم خط سلطان این سلطان بدینست سلطان شد و
 نصیر که بر او توانمند دارد بنا و زند و دهم دیگر سلطان عبدالعزیز جمعی را بران داشتند
 کینان

که این سوال و جواب را خود نشان بد مقصود او را انجام دینند و تمام
 مثل این سلطان اسیر و بدینست بیگاه و نصیر بود چنانکه جمعی از روز و اسناد
 پاشا که مثل سکه له قلم بود اجتماع نموده و دلیل بر محبوب مثل سلطان مراد افکار
 که شرح قول نمائند وجود دو پادشاه را در وقت واحد بیک مملکت و انبساط
 ظالمانه از روز و جمع بعضی علما اظهار شد و رد انبساط بواسطه نوری است
 و صاحب مندی که بحضرت و جلالت موضوع نمیکرد بد و بقضوای امینی انبساط
 مدح کردند و این دو فقره را کار علما بودند سلطان عبدالعزیز جمعی را بدختر
 و اذیت برادر بزرگ دست بر نهاده و چنانکه کینال فیل خیال داشت شاهزاده
 خدیجه خانم را که در حضر سلطان مراد است عقد کند برای طاهر یاب مدبر روزانه
 مخفی و بدنام سرور و این شاهزاده خانم را بدینست بدینست با بدختر پیشین

سلطان از عقبه رجولو از آن حرکت میکردند در عقب این جلوه دارها شل لب
 سوار می سلطان را جلوه از آن با لباس محضی که برای دشمنیات پوشیده بودند
 و از عقب آنها صاحبان سواره میزدند متغایا فلانهای نزل سواره جلوه
 داران خود را می نمودند لیسر هم فلانها سبک الا سید هم سوار و جمع کثیری بناده در
 اطراف او روانه بودند در وسط و وصف سران که از فراوان خاصه شریف کرده بودند
 لباس فریز پوشانید و کلاه بردار کاپا ک بر سر گذاشته بودند سلطان با لباس
 نظامی سبک بر تنه بران دور کلاه و سر به حقه بر سوار کبی سفید با کمال و
 شاهانه بها است تا قی حجت میکرد و این اسب خیل ممتاز و باشکوه و تمام بران
 و اسب ناب زین و اوز طلا و بجز این اسبهای اصطلح سلطنتی بود با این جلالت
 و شکوه و جمعی از پادشاهان و وزیران و درین وارد شهر شدند و این دو روز و

از خانه واده سلطنت و اجزای خودشان میآکن شدن و تمام کشتهای مروی باغ را زین
 زده و این بینه و برای سیدم متصل از کشتهای جنگی زینت بینه سلطان نوشیدند
 بود ملاخان و عیالات کشتهای مروی دکلهای بلند و نه هوارا میآکنید و کشتهای
 ثمانا ترنوب با داشته و بر نهای الوان باها نصب کرده و صف کشید با شلای
 و هوای علمیات و زو نهای سلطنتی از آنها گذشتند و با یوب و سپید و نور کاجیا
 نظامی که در توغیا نصف بینه و مشغول نواختن نوز بلب بودند و یکبار هون
 ملای قوین روی سکوئی جلوه از آن ابرجری بود در اوب سلطان از این
 کرده و بعد از طاهر که در این موقع رسم است نمب بر عیان لاکر سلطان بیست و این
 شرفیات ختمت بنای بد سلطان در مسجد و بعد از آن عبدالعزیز سوال و شب کاو
 رفت در آنجا که خانه را دی از علما و وزیران و اعیان در عقب سلطان حرکت بودند و

و درین روز مجلس هدم و مجلس بود سلطان از آن چون بنظر میراث پند سخت را
 و در عهد و از آن مجلس کاغذی مناسب برادر کوچک نوشت و سلطان عهد کرد
 از خندان او صلوات نامناسب مصرف نمود و هم چنان در ملک عثمانی بجزایر تنگستان
 این سلطان مطلقاً بکشت و از آن جا به نایب و نایب عثمانی از سلطان امرادیم هیچ کس
 و در کلاه و کتی رسی بی اهل عثمانی ام و از آن روز که در آنجا بود و در عهد
 یافت و در آنجا که مردم و اهل آنجا یافت و در آنجا که یافت و در آنجا که یافت
 جلوس سلطان امراد که زاهد الکشف سیرت و بیانش از عموم خلق سرفراز و شاهان
 میباید پادشاه و مردم بی شتابانند و در بین پنداشتن و بیای چون این سلطان
 جانشین سلطان میباید که عموم رعیت و بلاد دست میباید باشند لهذا با غایت رزوت
 و در آنجا که بی سلطان و از آن قول کرد مردم چندان سلطان امراد را دوست داشتند

لذات

که در آن قول آن صورت میباید و چنان میباید که این پادشاه عادل و امانت
 از دینیت رعیت و بوده اند و شرفیات علی سلطان عبدالعزیز ثانی و نایب
 در عهد و نامبر **سلطان جلال** و در آن روز جمیع مردم نایب یافت و نایب
 حاضر بود و از صبح تمام خلق کرده و در حرکت و در حرکت و در حرکت
 و طرز بیگوت و بیگوت ایوب و در آن روز که در آنجا بود و در آنجا که بود
 و سلطان رسیده از دولت باغچه در کشتی نشین و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 با چنانکه در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 بیاض شد و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود

و اینکار بواسطه دشمنی شاه که خطاب بجهت بیگوت بود و عموم شکوت شد و
 سلطان خود را میباید و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 بعد از این که فرات کرد و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 عنان بیگوت و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 خودمان موافق قانون بیگوت و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 سیرت که در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 انجام امور و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 سلطان است که او توفیق عذاب فرماید و در آنجا که بود و در آنجا که بود

خارجی با اتباع خود را میباید و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 صفت این شاه و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 باب هائون آمد و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 از برای برپای آوردن و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 در حرکت و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 جلوس کرد و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 لکن رعیت با غایت بی غنی نماند و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 میباید که در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود

در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود
 در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود

و با به جلالت اصلاح امور ملت و شرفه و حکومتی بر داشت و با آلات را با یک
اصلاح نمود و برای آلات فاقه لازمیست که مایل باشد با فاقه که برای
منقبض شدن و اغشاش باشد مثل گشته در بوسه و هر کس بر روز کمره و اغشاش
مقتضی چرخ از داندان شور شدند و شور شد بدندان حال که ملاحظه کنیم هر
از طرفین گشته شود ضرر ملک نیست چونکه رعیت و شعون اطفال بکوترا باشد
و از مدتها و این شورش و اغشاش ما به نهایت میبردیم و شما باید بداند که
از این حادثه عظمی بکثر زود تر بر طرف کرد و و تمام عهد نامه ها را که با دول
خارجی کرده و میماند میبندد در میان خدا و ائمه شما باید پیوسته با بقا
مواجد و فرار دهای عهد نامه ها و این از بنا ط و میماند که ما این مایه و
خارجی بر فرار است باقی مانده خلاصه بعینت خیالات و میل ما از خدا و

خاتمه

خدا و دین را با بقا نمود تا باقی ماند **و در کتب به بیت سوم نامه شریفان**
سند هزار و دویست و نود و سه مطابق دهم سنه امیریه هزار و هشتصد
هشتاد و شش سال از بن و سیاحت سلطان که بنمود شخص علی محمد بنو خلع
و بموجب و وطن پرست میباشند بموم رعیت همان برای حساب از آنجا میبند
و نیز سلطان بر جانی زاهد و اهل بیت یعنی زکرم با اولادش را فریب دهد و طایفه
زبان و داند که در مفسود خود را با کمال منتهای زور و شرف ملک و ارادی
رعیت نیست و این که خواهد بود این شرح بر فرار چندی با لایه و فاکتور میبندیم
و سیاحت سلطان قبول شد برای مردم عرب از بیرون مردمانی که با غریبیت زیاد
و دور اندیش بودند بسیارین با قول علی محمد اغشا کردند و سلطان نظر
مردم شخصی آمد که چندی میبست و متعلیل نپل خود میباشند و چون با کمال اجازت

نیل با دای کمال بیست و سیصد خود دارد و بطور وقت کار خواهد کرد و این فقر با بقا
داخله ملک و دول خارجی را رعیت کرد و در اجازت بیت و بیخیال سلطنت سلطان
علی محمد تمام اغشاش بخلافان و اعیان و فرار دای و معاهدات و سیاحت بود اکثر
وضع اول که علی محمد برای سلطنت خود اختیار کرد و لایه بود و ما بواسطه احوال
که از او ما در بند علی محمد را بیست و سیصد از نیل مل کرد و اجماع بلد نمودن و از بقا
مشغول نیست بر جهت روان داشتن و طلبهای بی با بان طبایع از او مشتق شد
و با اقبال در تمام ملک عثمانی نه احدی را در دست دارد و نیز او را احدی نیست
و فکیر مکنت پاشا با واصل نموده و باب و فاقه محمود که دهم نامه و سیاحت

فرار و سیاحت و هشتاد و شش سال از بن و سیاحت سلطان که بنمود شخص علی محمد بنو خلع
و همچنین اصلاح و اجرای قوانین میبندد و مدحت پاشا و اصلاح

فرار داد و این احوال در انتظار مردم تحصیل شد و بطور خوبی کرد و بکسر دایه
دارا لشکر دایه خوبی سلطان در بیان انحصار مانع بیشتر خیالات شخصی است
مقام معهود کردن از مجلس با ملک کنونی و اوقات اظهار اطلب الی بکند چون از دست
پاشا کمال خوف داشت زیرا که مدحت پاشا دنیا و دماء عثمانی از سلطنت خلع کرد
بود و بیست و سیصد و سیصد و سیصد سلطان در این اندیشه و راه حسرت و غم
که چگونه مفسود خود را با انجام رساند بعد از دنیا سلطان فساد و فتنه و دست برد
عبادت کرده و بکشد کشتی و کشتی خود را از شر زده و این بکشد را که در مدحت پاشا
نشانده و او را معزول نمود و بجز نشا اکفا نکرد و بکشد و بکشد و بکشد
مکنت پاشا را بکشد از بهر و با افسان فامت داد و بعد از آن میدان خیالات او و سیاحت
سیاحت کرده و با افسان فامت داد و بعد از آن میدان خیالات او و سیاحت

خاتمه

شد نزع مایه و زای سیسول و در صفت شد و زوایا آن زوایا ظاهر
نمودند که را پور سنا کمال و اقبال خود را بکسیر بدهند و بدندان به درخت غنچه
چوبی در آمدن و چوب زده را پور اقبال خود را با آن خاص بدهند که اغداخت و در آن
نمانند و این نزع عید الجید را فتنه بکر و با فضای وقت حرکت بگرد
در این طایفه این نماند را غایب می شود و منظر غیب بود با این اقبال و زوایا
مقتضای امر شد که با یک مجلس شورای عمومی موقوف شود عید الجید را بجا آورد
بنوعی داده و از خواهر اقبال در را با واداشته نمود و اقبال اصرار بدادند و
سلطان جهان و نمود بیکر که موقوف شدن این مجلس خلافت نا آنکه حکم کرد
جلس شورای دیگری قرار داده منعقد شود و این مجلس در عمارت بلد و در سیاحت
برقرار شد و در آن مجلس موقوف شدن اوطاف شورای منعقد شد و در سیاحت

و بعد

دو مطلب از روز خواهر کرد و بدین مذهب که **کلی سلطان موقوف کردن اقبال**
نمودن تا نون خضار باشد دیگر آنکه فتنه فتنون زبانی برای حاضر بودن در پای
دیده شود بجهان آنکه بنا را فتنون و دسته که نزدیک باشند عید و این پای
نخستین شورش نمایند و سهل خیال را باقی و واسطه خوف زوایا و عید
بود که بر شورش کنند مجلس شورای موقوف و تمام افتاد در بد سلطان نهاد
شد با دشمنی که روز قبل مطیع تا نون بود و بعد سلطان جهان با کمال افتاد
زبیت بیکر و معتد چنین بود که سلطان جهان عید الجید اقبال جهان باشد
و یکی آنکه این طایفه محسوب کرد و ظلمای او که در تاریخ بک و بکشد شد و در
عید با حکایت المثل کرد عید از موقوف شدن مجلس شورای سلطان
بنای ظلمای ناخوش داشت در حق هر کس سوءظن داشت اخراج بلد می نمود

کرد و کینا بیکر دم از زادی و عید مزید و ازادی طلب بود که کمال جفا
بلد شدند و این ستمها را بنا گذاشت بعد از آنکه از عمارت دولت را بجا آورد سلطان
افتاد و خود عمارت بلد و فصل نمود جمع کثیری از فتنون که از طبیبان با آنها
داشت فرار و مخصوص خود فرار داد که آنکه در عمارت بلد و در سیاحت کرد و از
خوایا این بد ایداد و کینا فتنی از عارض نماند و عید و کینا خود را موقوف نهاد
تا عید این که در غایب اقبال با او داشتند و این عید و واسطه جهان با دولت
حاصل شد بود بر طرف نمایی و از اینجه تمام خندان سلطان موقوف و در
و باقی و اقبال خود موقوف می شد و سوء ظن که برای سلطان فراهم شد تا اینجه
از اقبال و اقبال مردم پای تخت و ابالات و در نزد یک مطلع باشد و آنکه
با این اقبال میاد می نمود بلکه مجلس از تمام اقبال و جواب و مسئولان را با اینجه

و بعد

بلکه باید بداند هر کس در خانه خود چه میگوید و هر کس را دوستی خیر مشورت دارد
نمانا به عرض حضور سلطان رسید و برای این کار سلطان مجبور ادا و عید الجید
نماند و عید کثیری از طبیبان می شدند و جواب پس با فتنون و در عید الجید
با این امور است که ادا و جواب پس واسطه میل و از سلطان و طول مدت
سیاحت و توجه مخصوص در راه اقبال با خود می داشتند و هر سال جهان
انها افزود و حالا می شود گفت در حقیقت این مکتب دولت جواب پس نباشند
آنکه این مکتب در هکصد و هشتاد و هشت خوار که برای ادا و عید سلطان
شد و او امر را کردند نهادند دیگر احدی در مکتب باقی نماند که چون و چرا
او نماند مکتب این مکتب نماند و در عید و جمع شد و سلطان بدون آنکه عید
از وقت خود را بچود و تلف نمایی که مشغول کار کردند شد و عید جهان و اقبال

این بود که رجب از جهت ثروت و کثرت و اختلاف عری و بی نمایا و غیر
تواند بظلم گوشت و کبکی بسیار و اهل او شود و باین جهت بیانات عمومی را برین
نمود بشرافادی سیاسی و مذهبی که در ملک بانی مانده معدوم صرف کرد و
بیست و ده گناه و نکاح و عمارت و غلبه از نوشتن و روزنامه و تلف و کجایان
که منافق برای سلطان با شک و ترسان داد و بستان کردن روزنامه و جات عثمانی
اکتفا نکرد و بنا بر روزنامه و جات ممالک را هر جا موافق و بی تضاد و **سلطان** کرد
سال هزار و هشتصد و هشتاد و شش که روزنامه بزرگ و بزرگ ایجاد
نمایا که آن روزنامه طبع شود بزبان ترکی و فرانسه و انگلیس کرد و ضبط نگذارد
از روزنامه طبع کند یعنی چنانکه روزنامه طبع برای ملت انگلیس طبع میشود
این روزنامه نیز برای ملت عثمانی طبع میگردد و یکصد و پنجاه و یک نفر نویسندگان
بودند

ما مودارین کار نمود و ایالتی از انظار از فریب که ما میبایستیم **اول** ایالتی
عراق را بیک بخش اول را بیک بخش دوم و سوم و چهارم کرد
و **سوم** که از اهل خاخرستان و **چهارم** سیاحت و بعضی اعمار و دیگران
شدند که این فرمان را برای روزی نموده و در کتب را بیک نفر بدقت یک از آن
ما مودارین بسیار گفت با جفا و من برای این کار سه چیز لازم است اما ما بخواهیم
چنانکه قصد سیاحت این خاخر را بخواهیم اول و دوم و سوم و چهارم لازم
تا بایست که محاسن با صد و پنجاه ساله تا اثبات که برای ملک و معیشت
اندک گفتگو متفقاً خدمت سلطان و غیره عرض کرد که روزنامه طبع کرد و
ملت انگلیس و این روزنامه عقیقه و ضلالت او را ظاهر بدینا زد و
تصرف این روزنامه ازادی طلقی ملت انگلیس و سیاحت و غیر این دلیل و لا بد کند

بنا بر این برای سلطان نامه بنمایا که بخواهیم از آن روزنامه و جات
از جمله ممالک نیست که لازم بدلا بل بیک خود که بخواهیم بخششند که
چنین روزنامه را بدینجهت که ظاهر برای آن کار و شغری که بیکر است و در
بروزان نیاورد و سلطان حکم کرد و آنچه استبانات از کفر قبل باشد با ما و بعد
عیسویان و ادیان مختلفه سواي سلطان باید اهل و فاعل باشد و فراموشی که در
از اجتناب و سیاحت و سلطان سید و کجای داشت که جندی ما باین ترکی
و دولت عثمانی بکار و در نوایان از با یکدیگر داخل شود و چشم و گوش و عیب
چنانچه باین ترکی و در هر وقت بیانات از ضدیت عیسویان را الفاظ میشود
و از او امر و جفا و با آنها لطف و مکر و ترغیب میفرمود که در وقت جنگ با عیسویان
که جنگ جفا و است با تمام سلطانان با طاعت خلیفه حاضرند و در هر

حضرت رسول مشغول میگردیدند در ضمن این کارها از کشتن و
بلد نمودن و کج کردن و با پای با بخت روزی غفلت نمی نمود و با انواع و اقسام
مختلف در صد و پنجاه و ادب و ریاضای خود بود و در وقت کشتن جمع را بنا
گذاشت اول دفعه که اقدام باین امر شیع نمود و چاه و هزار نفره ها که آن سلطان
برای جنگ کردن با روسیه را می نمودند آن چاه و نفر را که بعد و ریاضی
و نا بود و ساخت بعد از آن که با اجماع پسندید و کول و بدینسان کار
برداشت و هر وقت بیک نفری از کشتا بیکه تا از آن سلطان با وطن پرست
بودند با هم غری میگردیدند خلاصه در صد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
فایده مکنت با شما و شما نیز ظاهر شد و این جمله برده را از دوی که در کشتن
و مردم سلطان را چنانکه بودند و شما خندید و یکدیگر از این خبر سلطان میتوانست

خمس خود را از مردم بخان میازد و امان از غریب بدهد اما از آن بعد با بعدی
مواظبت الهی شبه نماید و نیز خیالات سلطان بر مردم واضح شود بواسطه
بعضی از دنا و محارم و کینا بیک معاشره را و بودند اکثر این اشخاص خیالات طائفا
و فسادهای پیرخانه او را دنیا پرین اظهار نمودند و طول تکبیر عجم ملان زد و
و نزدیک بان و از خوب شناختند و دوی صدر اعظم بیای محمد شدی پاشا کتبا
پاشا کرد و سیت جعفری و بود و بکشت سرمانه و طول کتبدان سلطان عبد الغفر را
شناختم و بی برای شناختن عبد الحمید سیر ساع کاف بود زیاد و بر سر بیاعت
برای من لازم نند و او از خوب شناختم و این حرف اشاره ملاقات اولین وزیر با
سلطان عبد الحمید بود که بکر وزیر سیدار مجلس ملاقات او با سلطان شد و صد
اعظم سیدار بیرون آمدن از نزد سلطان کرد و از وزیر حضرت ملاقات و عیون کتبدان بود

محمد جلال الدین باشد که از صفین سیلابین و از اعجاز ملک بود و هنگام آمدن
صدر اعظم همراه بود و بهشت نامی مانام میماند که تصور میشود در وجود
موجود است بعلی خود پسندی زیاد و از انانیت دارد زیرا که هیچ بنده
و تصور نمیکند هر چه شود انبیه دارد و آن صدر اعظم مجرب بالحق محزون
تلف خط اینک یعنی خط کرم

گویند اش که اصل این بدنامی و نامرزش را بدست خداوند پادشاه است و گویند خدای او
فرموده حال چنین است که زنهای را بیک رئیس گوناگونی میباشند که اگر این رئیس را
رنگ بیک در رنگ اصلی آن فاعل فکر میشود و فاعله این رنگ را بیک از شاخ بار
داد و حاصل این رنگ مرکبیت آن فاعله و جنایه و ناؤ و پیشانی دارد و حدب و کلا
فکر که خبر دارد ناپیانی و زانو پوشیده و موهای ریخته بر او پنهان میباشد
و نه آنکه زانو پنهانی رنگ سیاه را پیشروا ضعیف میباشد که مانع از رنگ
و بابت سیبیل را نگه دارد که در پیش از آن سیبیل را و از پیش بیک که در پیش
لبانی او را و لب زیرین او درشت و چینهای زیادی بر صورتش افتاده
سفیدهای پهن او فرو رفته اند و بر او مانعی چشمها بر او افتاده و لبان را
نصف چشم را پوشیده دارد و لب چینه ای بر چشمها خوف بر لب چینی از لب و بر لب

واعلی ادوات متبکیر میکند چون دود و قوای و تعبایات او را بعضی از اوقات
چشمهاش طوری و دراز میکند که گویا بناهای سید پدی و دیوار شد
دور بیند که خوف بر او غلبه کند یا مستعز شود از چشمها چشم انشاص دهنش
شبهت دارند تا چشم شخص صیقل العمل و انشاهی که خادی بکاه کرد و سبطا شینا
از نگاه او حالت خوف بر ایشان دیت مبدل حد خلاصه تمام بشر سلطان
تحسیم میکند خالهای غشائیه او را حتی آن حالت ملائمت که غذا بخورد و خود
باغال و انما یکد قادی دارد و متوسط با عدم ثنائیب اعضا بواسطه لافریه
بی اندازه آیت که بری نیز بر او افزوده آیت و لافری سلطان صحت چیست که از
از دهنی که ما بوس میکند و اس و زنجیان نظر بنا یکد که چیزی را و با بی غمان
عبر از فیض و زندگی و اسطر اعضا دیت بن تفرزا ها بی ملک غشائی که ملای

از غیظ طغیانه و پناه بردن به پارس خلاصه بنظر ما با آنکه در این داخل
 بعضی و بیابان دیگر برای نشستن اجتناب کرده چنانکه در غیظ طغیانه در راه او
 اندک نشسته و زخمی میگردید و ما این جزو از چنانکه شنبه ابر مستقیم به جهت
 و شیخ از احمد سودی که در کرمه انظار این بود که جوایز پادشاهی صدک اعظم
 که در راه و رویه کشیده از آن خوشی سپیده در دشت شد غوث او بواسطه مرض
 نبوده بلکه بجای آب نوشیده میبود که با خود را نهد نبوده اگر چه بنده
 سیاحت عثمانی را که نبوده است طوفا می کردیم میباید که باز چند وقت
 آب نوشیده میان آمده افعال بدی که بعد از بعضی اوقات در حال است
 او اتفاق می افتد ولی اکثر در حال خشم ظاهری فاحش و بطنی پنهان
 ولی چون در حال خوشی او میخیزد است از وقتی که در حال خشم است

و بعد

و سلطان چنانکه حادث گردید از اندک مزاج و زود روح است بعضی
 اوقات انجالی از او بظهور میرسد که خلاصه سیاحت است مثلاً
 چندین دفعه انشائیاتی که بدست خود میخیزد و مشتبان
 کتاب زده است و بعد فیه و ذات را انداخت برای سیر کوهان معبد
 پادشاه که انوقت منشی حضور بود و او توافقت خود را از این ضرب
 فوری نیات دهد و مخاطب نماید بگوشت و دیگر با این سیاحت حضور در
 باب معیر سؤال و جواب می نمود در غرض خود که نفع افایش را در
 آن میدانست اصرار میکرد و سیاط را میخیزد و از حجب و لوله را
 بیرون آورده بر پشانی میخیزد حضور گذشت که در حال منشی خود را بیا
 سلطان انداخته بنشانی میخیزد و بعد از آنکه از ظلمانی که میکند

و همچنین میتوان خود را بطوری مهربان و باخس خلیف جلوه دهد
 که از حضور در فریانی نماید و این رفتار را با اکثر از اهالی خارج معمول است
 و دیده شده است که بعضی نزد سلطان برود و از ملاقات و مهربانیهای
 سلطان مشغول شود و فریادها را در هر وقت از خود را خلیف و خوشحال بینداید
 و بجهت سلطان مهربان نوازی را غیابی بینداید که هیچ نادشاهی خان
 باین مهربانی و مصلحت اندازی و پندارانی نبوده است و ادب سلطان هم در
 واحدی نمی شود و بدین وصف سلطان ابرار می باشد و در سخنان نوازی
 و ادب و نه مهربان بر سر شرفی است بلکه با ادب او با تهاج است با کمال
 بصیرت و مهارت اهل خارج و در مهربانی خلیف مهربان از پند و پزیرانی
 نبیند و سلطان نیست همان نوازی در حق شیخان بی نام و نشان که از

زود بینان میشود تا آنکه از اظهار شهنشاهی و ندامت برای دلرانی
 و فریب با نفع خود میکند که بنا را از این ظلمت و بیخود و با نفع میباید
 انظار کشیده که او را بدل بگردانند و از بدترین است که بعد از خود را
 ندانیم و باخس خلیف بیخود خود جلوه میدهد و چنان را نموده
 میکند که خلیفای محبت و دل برای نوکران و رعایای خود میخیزد
 دارد و خلیف مصل و دارد که مردم او را دوست دارند و چون می بیند
 کسی او را دوست نمیدارد اغلب اوقات شکایت میکند از شراب و غیره
 و نمک ناشناسی مردم و این شکایت را با کسی ادا میکند که هر کس در آن
 نشاندن ناسد که است و دعوی خود را در آن است صدق و با لقیه
 یکست و نا هوا و این وی در وقت احتیاج صدق و ابرام و دلخواه میکند

ممن

باشد و راه سیادت چو یکد را به نوع بهترین کارها برای او نیست
که سرخسین برود و فرنگینان در پیش سلطان بدین طریق و طریقی متعدد
اخلافی ملکه افاسید نموده و آنها را بشغل جاسوسی و اسبند و مخصوص جوانان
و این طریق نیا د اخلافی ملت جاسوسی از حضرتان عبدالمجید است و این
او اینکار را و واج کامل میدهند با انواع و اقسام جمله ها بکار میزنند و
میگیرند تا آنکه جوانان را به طریقی و بطرف سلطان بشناسند و در وقت
اوصاف نمایند و هرگاه در نزدیکی از جوانان ملک تصور نمایند اسری
هیئت و آن سر برای سلطان به بدست هزاران جمله و و بعد از دادن پول
و منصب و نشان و رتبه و مقام به میگیرند که آن سر را از او بگردانند و در این
بود و بعد و اسبند و بوی جوی زغای خوشگل برای جوانان را انداخته و در آن

خاند

ندارند که شاید توسط آن زغای با سر جوانان آگاه شوند و انحصار
بتری میداند و ایناع سلطان در فکر اطلاع آن سیر میباشند و
پول دادن و بوجدها اسبند و این سخن اگر جوانان تر از این در
پیدا شود ایناع سلطان چنان او را احاطه کرده و بر او غلبه میکنند
انجوان هیچ نمیداند مگر آنکه خود را نوکر مخصوص سلطان مشاهده نماید
و اگر بخلاف ثبات و رزید و چیزی بگوید و همانا این از او مانوس
ستودان بخاره گرفتار میزنند و مضایق خواهد شد از قبل احاطه کرد
پاینها و حق سلطان او را و نصیبها نیست با و میدهند و از نهایی
کونا کون میباشند است که بعد از بچید توانست است بچید مملکت را
نموده و بشغل است جاسوسی مجبور نماید و کرد و میگوید بدو که چنانچه

اخلافی آنها موافق عالم دنیا نیست نباشد و سلطان این کار را اکثر
بخرج کردن پول زیاد از پیش میبرد و پولی که از مملکت اخذ میکنند
آنکه برین جوانان اتمکست زند و با صلاح حالات و نیازان
اخلافی آنها صرف نماید بر عکس بخرج نیا د اخلافی آنها میدهند سلطان
دوست نباشد و مردمان زبردت عام را از یک چنین انتفاع میبرد
مگر اجمال میباشد و بکارهای ناشایست و عیب جویی کرده و اراد
سر روز بعد از نصیب علی سعید باشد به متعبد و عیال سلطان او را بخاطر
خود احتیاج نمود و بعد شخصی بود که از آن روز کسی ارادی با و نکرد
و قبول غایب داشت در آشنای محبت سلطان با و گفت کوشید پسند
من مهمل دارم مردمانی که بمن خدمت میکنند بخلص صدفی و با دارم شخص

بند

باشند و با داشتن اخلافی شخص خود را از مال دنیا میبغی نماید
چلی سعید باشد گفت از این فرمایش سلطان بهضوت مانده اند اینست چه جواب
ولی بعد از چند روز سلطان ثابت نموده که و برش بند و قبول نموده است
و کار این سلطان فاسید کنند بخاطر ذکر اینست از خود و مملکت خود میگوید
میدانیم دهن بند طلا به همان اکثر روزنامه نویسان از و با هم گذاشتند
و همین نوع مردمان سینهایی را مطلع خود کرده یکی از او بدو سبب پاشا
که تخفیر کرده و دایینه بود که در وقت کشنار از امنه کشنده طول کشید
چند نفر از خبر آنه دوی پول و نشان بپرون رفته و بر روزنامه های اروپا
شده است اطلاع میدهند که سبب و چهل طبع نشان و در پیت و بی
بجمله این غمناکی که فریاد میزدان نصف فرات پول میشود **بجای آنکه**

عجیب و آریست که روزنامه‌های بلاد آن قول زبانه با خود و بیست تند در
 وقت انقضا مجلس شورای بران بوزیرش صفت با شایسته با و کرم و نیک
 چنانچه ما میخواستیم دهن بهمانا که از اینده سلطان بیای و در سنی جدیدی در
 عالم انقضا ندارد با کسی که انقضا با حدی ندارد و چنانچه در عالم انقضا در دوز
 و آن چنان قدر غم و فتنه میبندد در روی زمین از این بعد از این است
 میبندد است و با طلب و اخلاص نه میبندد چنانچه است نه بر شول نه میبندد نه
 و نقدی را از این جهت خیل و نصب و بروج و زود با و است و از این خطاها
 باطله میبندد چون حالت او بر کمر و اخلاص ما با بد بگویم میبندد برین و
 غم است و بدش خوف و ترس و فتنه غم و فتنه نفس و او میبندد کاهی
 از این جهت و اگر کما بوس مراد و از این میبندد و او فتنه است که سلطان
 روز

برخاسته مشغول دعا خواندن و بجز و بنا در ریاضت خضوع و خشوع به
 بریدن خالق میبندد اغلب اوقات آنرا ده که چنان از این مشغول میبندد
 بنا بر بد رکاء خالق بنده نواز بوده و در پانصد میبندد برای رضای خدا
 و طلب مرزش از کاهان آغاز و کما بوس میبندد و از آموزش خدا و بدی
 و میبندد با غل که شد خود فتنه میبندد و در سینه بنشیند اول رجوع میبندد
 و این شایع بودن وجود باری تعالی برای و میبندد است که فقط بنده را که
 از این میبندد خصال خود را بدی شود نموده و راحت نماید **لذا کسی که**
از این میبندد ان ابرار او میبندد میبندد بقواعد مذهب خود عمل نمی نماید
 و غفلت میبندد از نماز و چنانچه که در دوزخ حکم بر وجوب آن شده است
 روزه نمی گیرد اما چون محارفات نامی بنشیند از این جهت مردم دارد و بدی

و از این است که در این اعجازی میبندد از این مذهب چه قدر باعث فتنه و
 از این است و از این که از این میبندد و از این میبندد و از این میبندد
 غلبه با غل و اینها که بواسطه احسانا میبندد که در این اعجاز هر بدین میان میبندد
 و با این غل میبندد که در باب اعجاز بدی میبندد با او صحبت میبندد
 میبندد که از این میبندد میبندد و تا توانی که برای خود قرار داده تمام
 غل است با بدین میبندد و از این میبندد و از این میبندد و از این میبندد
 با این اعجاز و هر که میبندد این غل شود و این فقره را میبندد میبندد که این خطبه
 ما میبندد است انقضا است و مذهب را از این میبندد میبندد که از این میبندد
 قرار داده است و این را از این میبندد برای از این میبندد نصب کردن
 عوام در برای از این میبندد که بر همه میبندد است میبندد و کافی
 میبندد

مطالعه حاصل بدان در این میبندد و احکام حکم فرای تمام برانادی
 مخلوق و دنیا و این است و بعد از این میبندد این حکم میبندد و در این میبندد
 و خال این که غل و غل و غل و این دو مطلب است که از این میبندد و دنیا و این
 باشد و سلطان همیشه در صدد منع ظهور اینک میبندد است که اسم از این میبندد
 آن باشد و از این میبندد و از این میبندد و از این میبندد و از این میبندد
 و از این میبندد و از این میبندد و از این میبندد و از این میبندد
علوم که از این میبندد و از این میبندد و از این میبندد و از این میبندد
 احادیث نبوی و از این میبندد و از این میبندد و از این میبندد و از این میبندد
 زبا و میبندد و از این میبندد و از این میبندد و از این میبندد و از این میبندد
 کشی که از این میبندد و از این میبندد و از این میبندد و از این میبندد

طبع و انشا رحمتی کتابی داد و چنین می گفتند که در آن کتاب احادیثی
 شده بود که برای وضع خاتمه سلطان مقرب بود اینک شرح کرده ایم
 بر آن گفتند برای آنکه سلطان احادیث نبوی را مقصود خواند و این حرف را
 فی جملتی برای شرح شریف دادند و بی کاری نتوانید بکنند و در حق
 که عباد میباید میمانان صحیح الاجتهاد نباشد چنین است عیسویان را
 هیچ دوستی پیدا کرد و کمال فقر را از آنها دارد و اکثر برای آنکه کافری
 نباشند نماد با مسلمانان را غش دهد **(نبا اول)** و این حال بسیار
 ولی علی الظاهر احترام دین مسلمانان را که باید داشته باشد خوب ملاحظه
 میکنید نیز از مذهب مسلمانان ازین مذهب نیز احادیث را نه نگاه
 میدارد مثلا درین بابی گفتن بزرگ **(کوسینک)** که در دین و ایمان بود

مترجم که میگوید
 نه مترجمان در تفسیر

بیند

سلطان با و میگفت که مذهب **(ارودوکس)** بزرگترین مذهب است و
 بکشتن **(کتابانی)** گفت مذهب شما بلیز مؤلف با علم منقول دارد از
 سایر مذاهب و بر **(داین)** بزرگ پیشوای یهودان میگفت قانون موسی
 از تمام قوانین مسلمانان نزدیک تر است و برینا فی تشریفات **(نبا اول)**
 و این باب حکایتی میگفت که سلطان **(مترجم)** که از جانب پاپ مامور
 بود از قیطان طایفه وقت ملاقات با سلطان در غارت بلد و زحمت میبرد
 مدح میبرد و خلعت مذهب کا نولیک را و از آنجا پاپ شرحی میخواند
 با حیان شوی و ذوقی اینطالاب را بیان میکرد که آن کشتن زیاد متاثر
 شده بعد از آنکه کشتن زهد و زمر اجبت نمود مریا را و از آنجا پاپ
 و معاودت خدمت سلطان رسید و بد که سلطان در خند بی اختیار است

و هکست شده بلکه ضد جان سلطان را دارد لهذا نمی بد شد به
 بان فاضی و در اینجا بطور و ضرورت اگر چه اکثر اهل عثمانی سبک نمیدادند
 مثل چرخش یوسف غزالین که بیعت و بیعت با آنها دارد و فاضی فاضی
 این حرف را از آنها با و گفتیم زیرا که اگر یوسف غزالین با ملت عدل و بی
 باشد از این جهت است که بزرگ سلطان عبدالعزیز است و شاه هزاره
 منکر منقلب غیور است که کشته اهل عثمانی را در دول دارد و کلمه
 از ملت منتظر است زیرا که ملت را جت غایت غم آنکه پدید خود میداند
 ولی عبد الجبار باعث ندارد که با ملت کینه داشته باشد لکن این سلطان
 از قبیل مسیحی است که چه زیاده و حید و حید و عجب فلول اهل عثمانی
 دارد و در آنجا از آنها با شمشیر را میباید و تمام مخلوقی ملک عثمانی را

و چون گفت این کشتن عجبی بود با و کرد که انداختن با و کشتن که کشتن
 در آمد سلطان عیسویان را حیرت میبرد خصوصاً کینانی که ترک و غیر آن
 باشند و این عدم اجتهاد سلطان نسبت به کینانی که مذهب خود را
 دارد و این نسبت که با سلطان ندیدی داشت اول عیسوی بود که بعد
 مذهب اسلام را قبول کرد و این شخص موسوم بود به **(دوق)** و از آنجا
 معروفی بود از آنار و این شخص مسلمان شد بجهت نون مزاج خودش با بجهت
 خوش آمد سلطان و از او ان حضور شد موسوم **سید الفکر که کرد**
 و این اسم اهبت پیدا کرد و منظور نظر سلطان گردید و وجه تسمیه این
 بود که از علوم غریبه از قبل کیمیا و جبر و کمل و جبر و سنا بر عالمی که این
 قبل است با اطلاع بود بعد از چندی سلطان شنید که سید الفکر که با دو

مترجم

مانند کلاه و سقید بی ملاحظه میگردانند که بنیواند بیکدم تمام را ببلعد و
مانند شترانیا نه فرارند از جمله طبعه فاسق است بر سر خاکی سبک دارد که از آن
سواران آنها را خود کرده بکوت و زما خلی میخیزند که بدین احدیست
امندی که بپسند با کمال و شخص دوسیلی است لکن از روی خطا و سستی
سلطان شده است با هم فیسنه مشغول بخت بودیم از روی اعتقاد بخت
سلطان عهد ایجاد بخت که سلطنت روی زمین را بر خاکی دارند
و مظهر نما بد و شرجی از روی و کارهای شکیب سلطان بیان کرد که چه
اگر عیب را دریا و ابل خال در حق عهد ایجاد گری داشتند و کارهای
ظاهری او را و استول میداشت و او را از انخاص بزرگ تصور میکردیم
ولی حالا خوب او را شناخته ایم و میدانیم که مدیحت امندی و عظمت آنها

مطلوب

سلطان نیمن میزند و بیکه عثمان لا یق چین وجود بی نیست و آن
اشخاص که از عهد ایجاد بد بگویند چشم بصیرت ندارند و نمک بخرام
میباشند شخص ثالث ما که موسوم بودیم **(بوسیفر رضا پاشا)**
خالدی بن جرفضای مصلحت را که می شنید تمام را بصدق میکرد
و دخالتی که بر سر اسکار میداد و اهیسنه بنا میکردیم با حیم اشارت
نمیباشند و بنمود مقصودشان بود که ما تملید میکنیم حرکت عالم را
او را سلطان رخیل از خود را خواست ولی از آنکه مقامش و اتباع
خود را بخت میباید بلکه وزرای خود را اهانند بر سر نهادن آنها
عدالت است که او در حق این اشخاص بیایا ورد بک و وزی که با
شیخ نظر بخت از اتباع و کتانی که در خدمت سلطان میباشند

با این انداخته اند که بخت را هم کرده با خالت نواضع و فروتن خود را بخت
سلطان اینها ده داشت و این سپید پاشا یکی از باهوش ترین اهل مملکت
عثمانی بود اما افسوس که هوش او صرف بخرابی مملکتش شد خلاصه آنکه
مدت کوتاهی را سپید پاشا ده و چون خیلی و در بود از سوال و جواب سلطان
با آن بی نهایت بختی نمی شنید و این سنجاق بخت را از خاکی بد اخله مملکت
عثمانی آورده و از اصلاحات مملکت و ثروتات مملکت حرف میزد چون
بیکر در سلطان از شنیدن مدح و زراش سرور میشدند و در بی انداخته
سلطان بختی نمود سلطان از این بخت بد و لغت و وزای من مردود
اجبی میباشند و اگر دلیل حق آنها را میخواهد الا آن مدتل میباشد چون
میسو و امیری انکار این مطلب را میگوید سلطان رو بعبید پاشا کرده و با

بکد ایجاد در بین بخت با شیخ نظر عثمانی را بهمان میگردانند و بخت
عزت بک ندیم ندیم را و مقصود بخت از آن بولطدی را که در زمان
او مشهور بنا بین جمهور است و حالات لغتی میوز که رفیق و طرف شود
او بود و باقی بک خبر و از آنکه بشخصیت مغرور و حالات حاجی بیان
نوری پاشا که بختیست اول و دوم بودند شرح میداد صفات آنها را که
از نوسن ان الفاظ حیا میگردانند که **(میسو و امیری)** سنجاق مغرور
مشرقی زمین در نزد او نشسته بود و از هر طرف بخت میداشتند سلطان
نظر برات **(میسو و امیری)** را با کمال میل اینماع میمود و در این ملا
بزرگ که سلطان و میسوپاشا ای او نشسته بودند و در این طایفه از بخت
در سعید پاشا اینها ده و بخت بد داده بود و سنها را چینه گذاشته بود

بخت

صدای بلند از او برخیزد ایچین بنیت سید با شایع نمود
 گفت بلی این طوریست که کلفت و بفرماند یک بعد سلطان روبرو
 کرده در بعضی از وضع و اوضاع نما بان بود گفت این بود که بنما بیکم خلا
 سنا برین هم مثل این احوال باشند از این طلب معلوم میشود و واضح میگردد و احداث
 سلطان در بعضی از این که سرای آمد و خود کرده است چه قدر بجا بیاید
 عجب با چیدن امانا انداخته و خود را در امور است چنانکه اندک خلاف میل
 سلطان از امانا نبی شود بگذرد امانا خود را و با بود میباید **در مینا** کاشی
 وزیر و شرفیات بود بیکم مردم سبک میکند سلطان عجب با این امانا خود را
 فایده که در است و بی این خرف را با و برینم که بزرگ چنان دانند و این
 انخاص از اول فایده بوده اند و عجب با این امانا و اولا سیرینا و اخلاقی و در
نیز

شعب نموده و مقرب خود فرزند داده است و با بنا به قول کیم و لایل
 انخاص از انجبال دارند که فای سلطنت عجب با چیدن از لایل نمایند
 و میگویند از او فریب داده اموز را با و مشبه بنما بند و اصل سلطان است
 بر فرا و غیر بنما بند و عبا و عجب بیکم است که او تواند خات بد که ملک را
 که او در کمال خلی در انجا سلطنت رسیده است و سبک اند لایل در نزد
 خفا و نا معقول است زیرا این ظاهرانی که در مملکت میشود اگر از دزدی سلطان
 با اعلان و انباع او باشد از راجع بشخص و میشود چونکه معلوم بود و **نیز**
 که در دزدان انباع سلطان مانند انخاص بنما بند بازی از خود را می نماید و
 سرخهای جمله امانا در دیت سلطنت و این انخاص بدون زای و میل
 ادعای خود می نمایند بلکه هیچ وجه زای خود را و دیگری ظاهر می نمایند و نام

خوش و چشم امانا بیکم و فرمان سلطانیت و بعضی است که سلطان عجب با چیدن
 شخصی است بوج و میباید برای نصیب احدی را اصغاری نماید مگر انصاف با
 خیال خودش موافقت داشته باشد مثلا یکبار که کشتار از امانا میباید و بعضی
 انخاص که میباید او بود و در باب برقراری صلح و انسودنی جهت رای خویش
 یکی از معذرت این او این بیک که مثل و در تمام انباع سلطان یافت می شود و از
 مردمان بیک نفس در دیت عجب با بنما و برکت و سبک بنما بنی خواص را از
 بود سلطان و از بعضی از انجا که امانا میباید و او برین سلطان که هر که در آن
 عراض نایب اندازه و انچه از وی رخصت است تمام میباید سلطان اذان و در
 ابر سبک بی سرگشته و بیک او را از نظر دور و از نزدیک میباید و برین
 بیک که او را رخصت و برین بنما بنی انخاص میباید و در کمال است و در
نیز

مثل سایر ظلمه درد و خود نمیدانند بر بنما مکر مردمان متعلق و برین
 خود نمیکردا ند مکر خوش آمد گو یا ترا و برین گفته اند که سلطان از انشبه
 بنما بیک در بعضی که امانا و برین خرابی ظاهر می باشد و بعضی است که
 در بعضی موارد او را فریب بر دهند که در بعضی بل بنما رخصت را از
 میباید و از بطون اغلبا موزات مطلع است سلطان بواسطه سوزان
 بی اندازه و عدم امانا و بنما و خلوتی از انچه شخص را افعال تمام مردم
 بعلم میاورد و بسبب را برینهای بی در پی جاسوسها برین امانا
 محزون و پریشان امانا و برین هر وقت با خبر است و خودش خوب میباید
 که باعث تمام جز و برینانی و غم و غصه امانا با افعال و افعال ظاهر
 شخص است و این امانا با بنما بیک ندارد و در **با** که کشتار و **نیز**

ثبات بد مد ملک خود را چون در خرابی ملک و پادشاه شده است
 محتاج بر اصلاح کردن در باب رد این قول نبینا شیم چونکه عبد المجید پسر
 فضل آبادی ملک را نداشته و بر مکتب این بیت و محض آن که سلطنت رسیده
 بخبرای آن گویند است و از ادعای که تازه بهشت در این ملک قوت یافته است
 آن ازادی باعث ثبات ملک میشد عبد المجید از این بخت و از آن
 و از بود سلطنت و او مفید شده است با این ثبات نرو بر و مکتب داشته
 اند از خود را بواسطه ظلم و طعن پسرین از مکتب و بی حس نموده و تمام
 بدین را پس کرده است از ادعای مکتب و در مکتب بر پادشاه و در مکتب
 ازادی عفا پذیر و در پادشاهی خود را افضل رسیده است و مکتب
 ملک خود را بدست خا رج بر نگذاشته چون مغیر از قوام سلطنت خود که

مرد

عهد کرده نازند است بحر طور باشد سلطنت نماید فکر دیگر ندارد
 لهذا مقید بشرقی و نزل ملک و دولت نیست و هر قدر بنوازد بکارها
 اقدام میکنند که آن کارها اسباب خرابی مکتب است لهذا بنیان
 باین فرار یافته و استعظام از این بکارها نموده و از این بکارها
 و اغشاش حکومت و ظلم و بر سر و فاسد انجمن را دوام و قوام امر
 خود میداند و عبد المجید کمال میل را دارد در رعایت و نازد آن بنامند
 و آنها را بد و شبنی هم و دارد نا جسم مشغول شدن و سلطان بخواند
 ندما و انبلاج و مرد و مغان و است میکنند و این انبلاج بواسطه ظلمها و
 عدم قانون و نزاع مابین خودشان باعث نفوٹ کارهای سلطنت
 میشوند و عبد المجید اصرار کرده است در این دو حرف که پادشاهان

فراموش نکنند و برای هر یک از این دو حرف بکریه ملک آنها خراب
 شد و آن دو حرف اینست یکی از آنها گفت ملک شخص من هم و دیگری
 گفت نام من خوش باشم بعد از من (و پادشاه من چه در اینست)
 پس بنیان انداز بن خواند عبد المجید برای ثبات بن خود و بهتر میکند
 ایا چه قدر خرابی بنا خواهد کرد

از مکتب شرعی غارت بلد و در جویم که مال هزاره میصد کرد
 سلطان محمود و سلطان عبد المجید در روی شهر و ثباتش در میان
 از و باقی بنابر آن کلاه و فرقی مخصوصی بنا کرد و در آن غارت و خرابی
 باغ و بستان خرس نمود و اینها را خواست بیم نشانی بگذارد لهذا موسوم نمود
 ببلد و ز که معنی بیدار است در میان هزاره و میصد و چهل چار سلطان

مرد

بد عبد المجید انکلاه و فرقی را خراب کرده غارتی مفصل بنای آن سلطنت
 و اینها را جل عیش خود قرار داد و معشوقهها را بنایا میبرد و بعضی و بعضی
 و در آنوقت سوکلی از کتب نری بود بر کاهی که بلد و ز نام داشت و سلطان
 مجید و زای نهایت دوستی میباشند و این کتب بلد و ز نام در غارت
 بلد و ز عیشها کرد و این باغ غارت بعد از قوت عبد المجید در سلطنت
 عبد المجید بن مکانی یافت و خطیبی پیدا کرد و عبد المجید بنان پارک بفرستد
 و این پارک را مینمود تا بشارت چراغان که فاصله این پارک بلد و ز و بنای
 فقط غارت چراغان بود و بعد از غارت فتنه در این سلطنت
 که هر کدام از آن غارت در یکطرف پارک میخانه شد اند و آن غارت تا
 اکنون باقی و بر فرزند و اینها را غارت از آن فرزند (مصریان)

فصل چادری و غیره و بزرگترین اینها زارت غارت در خانه است و از آنجا
 بآمدن و زمینها کنند و خانه اکثر اینها را ما بین سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه
 از جلودن بر بخت سیاحت و بختی که ظلم و استکبار شد و قصد جورهای بینا
 داشت از جلودن و در با از غارت باش خوف داشت لهذا زارت غارت دولتی
 باغی را نموده و بر بلند و زامد چو یک خود را در جلودن دولتی باغی چنانکه باید
 مطمئن نمیداد مفر و میسر خود را دولتی و زارت را داد و این عمل را در هر
 و شش و تری بر تمام جلودن پای تخت میزدند و در و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه
 نمودند و بر پایه امثال و کرامات از بخت و شانس بر بختی و زارت را داد و این
 و از برای بزرگ کردن بار را از جلودن با دبی از خواص و عام چه چیزی و چه
 بزرگ و عصب کرده و در این عمل و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه
 چهارمین

چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 شد مثل آنکه او را خاص کرده اند و لوی لشکری خود را در آنجا حاضر
 میسجد نموده و از روز یکشنبه در آن محل قدم نهاد تا آنکه هر روز یکبار
 سیاحت در آنجا میسجد کند و از روز یکشنبه و با سیاحتها و آنجا افتاده است
 و در آنجا امانت خود را طاعت و برای او بخت حاصل است که
 سیاحت و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 نهاد و از و بخت و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 میسجد و سیاحت که ما شرح آنجا را خواهیم نگاشت و این بناهای جدید
 که سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه
 ساخته شده است که در میان اینها زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش

بنیاد بنیست و در این هر کج و مرجع غارت اینها را طاعت و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 از برای اینها بنیست و اینها را زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 بهارهای اینها زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 سیاحتی بنیست و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 بنیست و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 مشغول و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 با وجود آنکه چلی از نقشهای معبد را در کتب و سیاحتها و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 در بدن نقش و سیاحتها و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 نقشها را بکشد و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 به بنیست و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش

سردمان مشرقی و سیاحت کرده و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 بنیست و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 از برای اینها و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 چنان زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 و سیاحت و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 کار آنها را با مشکل میشود و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 نمونه نقشه و طرح و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 داشت که دوستان سیاحت از طرح غارت او مطلع شوند و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 دست بردی زده و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش
 مفعول اکثر باعث از دست معارف و سیاحتها و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش و چا و زارت باش

خاله دینی بخت اند و در و در این دو پایه و چون اسکله های ساخته شده
اسکله های سلاخی جنب بقا و مینا کنند و در وسط این چرخ و چرخ ساخته
و اطراف آن در و نمای سلاخی و چاروی و اکثر یکی شوقست سن بد کا نری ^{بسیار}
هم در غارت ساخته اند و کاری جل پر و نمای نقاشی سیلانیست و کلبه ای ^{ری}
هم تر و خوش مینا شد و مندا و اینکا هر ای غارت مفریطان است ^{نقار}
نکریفات در غارت نریفات از مخطوطه مفریطان خارج است غارت واقع
در مخطوطه مسیدن و اگر صاحب ^{بسیار} و او را نایبیت در بلد و زمانه مفریطان
میگویند و بنا بر غارت واقع در بلد و زمانه از مخطوطه مسیدن مفریطان
خارج مینا شد کلبه اند این شرح خواهیم داد غارت نریفات در خارج از شهر
سلطان است برای بد برانی امیر طو زلمان قیوم دوم ساخته شد و این غارت
نقار

مستعمل است بر سر طایفه و سطح این غارت هزار و پانصد ذرع مرتعیست
بامیل و بنا بر این بنا ب و بنت سه کرو و فرات خارج انجا شد و است ^{نقار}
بسیصد هزار تومان معاد است و فضلا در آن غارت شاهزاده کان ^{نقار}
موزیات ^{نقار} غارت و یکی که خیلی قصر مینا شد در مکتب ^{نقار}
توچان غارت سیلانیست و دنیا ^{نقار} که شده اند و بنا و ج غارت ^{نقار}
که سینه های این غارت خیلی فستک منقش شده است و سطح آن چنانچه
ذرع مرتعیست و دارای باز ده او طاق و میگوید این غارت را از روی ^{نقار}
برای خاطر ذوق مینا است و این غارت که بزرگ جدید و خیلی فستک
و مخطوط ساخته شد موسوم گردید به ^{نقار} (حیثی و نایب) و افشاح این غارت
با هزار و دویست و دوازده ^{نقار} و کابیس ^{نقار} سغیرا طریش شد و بنیاد ^{نقار} غارتی

که مضمون این است مخصوص و خور و نایب شد برای بنای اسباب زیست و بل
این غارت و این شخص بنایی ناخال را ده از چهار صد هزار تومان پول که
چهار کرو و فرات با شانزده نفر گرفته برای بعضی زینها که اصلا شایسته
سیلانی نمی باشد غارت بلد و در جبهه شهر بزی است و در این مخطوطه ^{نقار}
بناسه لکن انکار خانه ها غیر از برای سلطان و اتباع او برای کسی که ^{نقار}
مثلا یک کاخانه تعمیر است در و در آن کاخانه یک کاخانه است از هفتی و
باب کانا کمری و فضل نیای و غیره مینا است و کاخانه بار فن نیازی ^{نقار}
و در انکار خانه زیادی از عیالات چینی نیازی و کاخانه های فرانسوی ^{نقار}
سلطان اخیر که هر یک را داشته است و این جبهه خانه بر پایه کرده ^{نقار}
حقه هم موزه است و هم جبهه در اینجا جمع کرده اند اسلحه های قدیم و جدید ^{نقار}

زمین و اروپائی را از بنیادین اسلحه ها و در اینجا از هر سیل اسلحه ها کرده
اسلحه آتشین و جنگی و توپ و تفنگ های بسیار علی از بیل و غیره
ما را بن و موز و نوپای کرب و توچای سر به سوار و کمر و غیره
چند در بلد و نوپای جدید و الاخر ^{نقار} اعلی هر قسم موجود است و بی
امور که مشون عثمانی که از آن توپها ندارد و این فروع ^{نقار} دارد که در
عثمانی با کاخانه کرب و چارسان است کشتکوی خوردن همین با طری ^{نقار}
جدید اعلی دارد و بی این کشتکوی خیلی است بوده و غلبه و تصور کرده
از این کشتکوها مشون عثمانی صاحب توپ کرب شود و این توپها که
سلطان و جبهه خانه بلد و جمع کرده است چنانچه دفعه جمله است که همیشه
از این خیالات دارد و در بلد و موزه دیگری هست که این فیستک ^{نقار}

سیاحا نیست و بیست و یک سال بنا می نمایند و روی آنها نازک کاری شود
 روی چرم و چوبها و طلا و مینا کارهای خوب و جواهرات و مهرها را
 صنعتی در آن موز و موجود است موز و دیگری نیز دارد برای نازک کاری
 در اینجا پوست حیوانات را از آب کمرده که منظر مثل زنده می نماید و یکصد
 خانه دارد که خیلی مرتبت و این خانه خیلی خلای با تکیه های ساختن است
 دو مسجد دارد و موجود است که یکی مخصوص سلطان و دیگری برای فقیر
 سیاحت ندری و دوست برای فنون مستط و امانی از خدمت و جمله دیگر
 اصطفاها و سیاحتها را با بیت و تکیه این اصطفاها است که در غار است
 بلد و زاست و در اینجا آبهای بسیار صلیل با نینهای مخصوص را سیر می نمایند
 سلطان حاضر است و در اصطیل و یکی که هرگاه مکتب صاحب در آنجا می نشیند و این

بهر

اسبها برای سواری وین ای که است یکی از این طوله ها خیلی مرتبت و
 این بواسطه سعی و سلیقه مهر خورنا با است که غرت با بنا باشد مرتب شده این
 طوله بر حسب صنعت بنا می و وضع فشان و بنا بر موز و بنا بر مهر و بنا بر
 و جاقه اصطیل دیگری مینا زده که خرم اصطیل شده و میشود و این اصطیل دیگری
 در بلد و نزدیک در اینجا بزرگ هست که در اینجا اسب سفید مخصوص سلطان
 که امیر طور و روس برای او هدیه داده است بسیار است و این اسب را سلطان
 زبا و خیلی نگاه میدارد و نزدیک اصطیل میدانیست که برای تعلیم دادن اسبها
 تهیه شده است و در آن میدان شاهزادگان اسب سواری میکنند با کلاه
 در غار و سلطان واقع است که تخریفات و شغیه دارد و بالائی آن دایره ای
 کوچکی ساخته است معنی و نام سلطان در آن مینامی می نهند و تماشای

و بحث میکنید حکم کردن غرض خور را بگردان بدینست و سگای حسن با بنا
 سپردند این حاجی حسن با بنا فرمان ده احوال فراوان متکنا است و عقرب
 صغیر سلطان بعد از آنکه آن بدینست و است او سپردند و دیگری را و دیگری را
 مصیبت حرف او را که گفتگو کرد سلطان میل زبانی و حیوانات دارد و
 در بلد و نزدیک باغ وحش و حیوانات و در آن محل ها و بنا بر حیوانات
 و حیوانات زام شده فراوان است و سلطان اینجا که میرود او و حیواناتی که در غار
 می بیند ای تو حیوانات خودشان بجای سلطان می آیند و از دست او می بینی و
 میوه جات گرفته و میوه گرد و مانند اندام های مشرق زمین میل زبانی و حیوانات
 قوچها دارد همان طور که سلطان عید الغریب میل بخوبی و جویها داشته و
 بلد و زوا و طافها مخصوص برای مریض خانه سیکها و حیوانات میا چند اند

اسب و زانی سرها پس را می کنند و عید ایجاد میل و اقرب سواری است
 و بنا ایجاد اندکی بر سرش که از دنیا بر شاهزادگان سواری و اسب و زانی
 ترکیب داشت سوار میشد و در حوطه بلد و زما شا می کرد ولی در دیگر یکی
 که سلطان سوار و فرزندش می نمود و افه اتفاق افتاد که از آن بعد سلطان است
 سوار بر او موقوف نمود و آن اتفاقا **ایست که روزی سوار و از آن یکی**
 کارخانه حاجی سیاحتی عبور می نمود و خواست اینکار را تماشای کرده بگذرد بر
 حسب معمول تمام حیات آنکار را تماشای می نمود و یکی از آن عده جات کرد
 پشت تو می چلی بود از اینجا و دیوئی سلطان بجای می نشست و خیال داشت چشم
 سلطان در کداسب سلطان دم کرده و سیر و با بلند شد نزدیک بود سلطان
 از اسب تیر می افتاد سلطان کان کرد و بعد سو و فکده ای داشت که است و فکده ای کرد

من

انواع و اقسام سیگهای بسیار خوب جمع کرده است و این سیگهای بلند و
 برای زندانیان اختلاف کلی با هم نیستند و خود دارند که در هیچای نیستند
 فی صاحب در کمال غلظت زندانی بسیار است و چون دوست داشت عبد
 بدرجه رسید و این تفاوت در اینکار بیشتر از کارهای سایر سیگهاست
 در میان هزار و هشتصد و هشتاد و دو (سی و یک و سی و دو) بعد از
 شورای مردم همدان و فوت محترم (سی و سه و سی و چهار) با شما در باب سؤال
 مصر داد و (سی و سه و سی و چهار) با شما سیف غنیانی توری معنوی از اعیان طایفه
 اطلاع داد و در کتاب جواب خواست و بی سروقت جواب ترسید
 در شب چهارم و پنجم این سیف خواب بود و از سبیل آمد و در کمال غلظت
 که در خواب بود و دادند و معنی این که جواب شافی کافی برای نا پودری
 از این

از انانیت رسید بعد از چهل و نه روز و خواندن امانت سیگها که در این چند
 شجیب شد و در باب بر توفی نوشته شد که سیگها چند را از او
 خواستند است که اینها بود و در سیگها بر رسید برای باغ و چش و بلند و
 لازم شد سیگها عبد الجهد میل زبانی با انواع طویر و در و در سیگها
 امیران خود را چون سیگها را خیلی از خود نمون کرد برای فرستادن معانی
 زبانی از طویر و از وجود و از اقسام بر ندگان بطوئی و کجور بیشتر
 میل دارد و از طویر با انواع اقسام تر و ساده و بلند و جمع کرد است و در
 هر چند قدم فاصله در بلند و در غنیهای برای بیرون آمدن میشود و غنیهای
 طویرهای توان مختلف سیگها قبل از جلوس اینقدر برند و دست نبود
 و این اواخر طویر از آمد و دست پیدا شد و همین طویر را در و طویر

خودش نگاه میداشت این مردان طویر فرزند جعفر اقا جعفر اقا و این جعفر اقا
 خواهر مخصوص و محرم سیگها بود که همیشه شش و طویر سیگها را حاضر میداشت
 و شش فرزند اینها بود و این خواهر از صدای طویر برخواست و بخواب
 سیگها او را احضار نموده داخل و طویر شد و در این طویر غلبه از صدای
 بقدری کرده بود که همه تس تسبه همیشه سلطان از این طویر صد و از فرزند
 دادن طویر زبانی و معنی شده ان برند و بدیند که فرزند کردن او را این طویر
 مرد و در حال مجرم و کشته ان ظاهر بدینند و در این حالت در میان اینک که
 در این حالت فرمانده و غیر از این نفر و یک صد و سی و سیگها سیل زبانی
 بیایندانی دارد و در بار کربانهای بسیار و فتنل سیگها است و آن
 کربانها از بزرگ و وسیع سیگها و خیلی و فصل و کربانهای خوب و کربانهای

از تمام عالم آورده و در بلند و کاشنه و عبد الجهد و فتنل امیران طویر
 همان او بود و در سیگها بدیند از کربانهای فتنل کتاب جدید دینه
 کلی از این دینه در وسط ان دینه کل یک کل سیخ مصنوعی فتنل را فرار داده
 که در وسط ان کل سیخ یک نیمه الماس بر لای بسیار کجی که از جواهرات
 جزانه بود گذاشته با امیران طویران هدیه کرد و در میان این کرم خانه ها آن است
 که قریب (یکی زبانی) بنات که تمام ان کرم از این و برز سیگها کرده و طویر
 لوی با فرد هم سیگها شده و در و در ان کرم خانه تمام و درها و درها
 مطلقا شده و درها بت سبیل یک و در و شخصی برای سیگها صحبت داشتند
 بر زجاذب صانع است سلطان محض بنیدن این حرف انچه برز و در ان
 ترخان بکار و رفقه بود حکم کرده و کربانها را از بر خالی کردند و کربانها

بروز کردی سپهر و طلوع ماهه است اثری از بزرگ دران بنامه است
 سلطان در باغبانی با سبزه است لکن خوف او اینکار را هم معشوش میکند
 چنانکه در تمام بارک بدن و زکند و زنجی میشود که خوب و فستک باشد
 و حجه است که شاخه درختها را میباید بزنند و هیچ شاخه اجوه در باغ
 نباید باشد تا بدی که میان شاخه ها چنان شود با آنکه سطر بنا باخا و بنا
 باغچه ها را بکشد زیرا که سلطان میل دارد هر وقت وارد بارک میشود هر
 طرف نگاه کند حایلی در جلو منظر و بنا باشد سلطان در غایت خود نافون
 و چراغ الکبریا را بر فراز داشته لکن این ایوان را بنای تخت خود نداده اند
 چه چراغ الکبریا و نافون حالا برای شطرابی بزرگ لازم بلکه واجب است تا با
 تخت سلطان از این دو شیء قدس مرغوب محروم نماند و عباد الهی چنان

که است

کرده است رواج این دو شیء سبب فتنه رفا داشت مخصوصا نافون که
 فاضل بیت عزیزی و اعنایا بجا سپهر سلطان ندارد و همچنین سلطان تربیت کرد
 که بوزان نام بزرگ در مملکت خود غرض کرده است در باب نافون نه تنها
 خیال سلطان باعث منع است بلکه در سلطان مانع میکنند و خیال را
 قوت میدهد و با و فتنه اند که باک فتنه در بنام است که بیطرف بهم خیال
 الکبریا نصیب شود بنوا در طرف مقابل را از او آید و در عیادت رسانند
 و میتوان گفت رای وزرا و منع آنها از نافون بهیچ خیالی نیست مگر
 اسودگی خودشان زیرا که هرگاه نافون بر فراز شود از فرمایشات و احضا
 آنها باید و در پیراستن نداشتند اما چراغ الکبریا سلطان را همیشه بخاطر
 خائف کرده و فدا سلطان در عیادت خود چراغ الکبریا را بر فراز کردند

بنام و پادشاه پای تخت غرض کرده است که الکبریا را بر فراز نکنند در
 بلد و در هر جا که الکبریا مخصوص سلطان است و سایر مشایخ در بلد و در
 آنها مثل سیاحت و در این مدت خیلی اشخاص منباز چراغ الکبریا را
 خواستند و سلطان قبول نکرد و با خوف از تمام پای تختها غلطی نمیکردند
 که چراغ الکبریا ندارد و ووشنای این پای تختها و کازا است و تمام پای تختها
 دیگر از چراغ الکبریا روشن میشود مگر فیض طبعه و در مدت سلطنت این
 سلطان که بنا را بنای نا بدی خواهد بود و بخلاف میل سلطان شهرت به
 سلاطین را اجازه داده است چراغ الکبریا را بر فراز کنند و در تمام شهرهای
 تخت فقط چند قطعه است که چراغ الکبریا روشن است مثل عیادت خاندانی
 در پادشاه و موسوم به کور و بانک عیادت و عیادت (حسب سلیقه بنا بود)

در سال غلطی با الکبریا روشن میشوند و این اشخاص هم منبازهای
 الکبریا را از کمال تر بایند و فواید اند برای خود چراغ الکبریا بر فراز آید و
 دلیل با هزار و در بودن این چراغ که سلطان بهیچ با نیست و او دانسته اشغال
 الکبریا خطرناکی دارد و اگر در غلطی بهیچ اجزای تخت واقع شود ممکن است که
 بلد و از این چیز و این را بزرگتر میگویند میگویند و سلطان بقدری از این خیالات
 و اهر دار که بر خطری بجا نباشد و مثلا سلطان از کمال تر بنا شود و بنا به سلیقه
 و بنا به سلیقه و در و بنا به سلیقه و اگر کسی این کلام را این غلطی نمیکند و در و بنا به سلیقه
 در کار که خانه های فوجانه صاحب منصب فای که موسوم است بعلی بیک و او در
 المان تحصیل کرده اند و تحصیل از مواد مشغله برای داخل کلاهی و در این غلطی
 کامل دارد و با بیجا خطره های همکارش و در بنا به سلیقه و این خطره

و یکی که بنا حسب این لقب شد و این اسم را بکوش سلطان رسانیدند ابد
 الخوار و القانی با و نکرد و زنجهای و هند و رفت علوم و بیجمل ماند سلطان
 خیان از ضایقه خوف دار که برین کهر هم اطمینان نمیکند و چون کان میرد
 بر فی کهر جذب صاعقه را صفا پاک و سپهر سده آن جرفه های لک لک
 در و فتنه جذب میکنند بعضی آنکه آن جرفه را و خود را در زنج
 که معبر او نیست کمره و برین فرود و از آن معبر زخمه و برکت کرده
 سلطان بخورد عابد با شای سر پند که نفی بلد شد و فتنه برج ساعت
 بشهر میگرد و نفی برین کهر در آنجا نصب نمود سلطان که بر فی کهر از مشاهد نمود
 بجا با شای توجع و سلاست بید نمود که چو بر فی کهر روی برج ساعت نصب
 بخاره عابد با شاهان ساعت هستند که آنرا وضع نمود بود احضار کرد و بیک
 درخت

بر داشت عبد المجید با لوراهم غدر اکید و منع آن کرده بلکه از آن
 زیا و ترا هر چه بر سرید خیان میکنند با و نه اوشت احتیاج خاسوسه
 که کوشن آن اسکان ندارد و علا و برین کار خوبی نمیکند است از آن ناسی
 و آن کار را نیست که بکند خبر با و نه از هوا آمدن عادی عمارت مقر سلطان
 بلد و زبانت کوله و بناست با این میدانند تا بینان گذاشته و دست بپوش
 چند نفر را حاضرت که رئیس آنها بودند نائب کرده بودند با و نه و آنکه در
 بنا و بنوا باند شده بود بعد از آنکه آن الکت مقصر را دست کهر نمودند و سلطان
 بعد آمد معلوم شد که این با و نه زبانت نفرجهای مکرر برای بنات مسئله فری
 بشا کرد های خود معود داده است در پشت دیوار و خیم مقر سلطان عمارت
 منعقد بنامند که داخل با و نه بلد و و خوار از خود بکند مقر سلطان بسیار

و اینها ذات متعاند با جزای سلطان مثل در خانه و محل بنشیند و بنشیند
 و رؤسای شرفیات و خاسوسهای بزرگ و بنا بر کار بردن های بر کار
 در بار و از این عمارت و دور بعضی عمارت دیده میشود که سلطان از روی
 بوالهوسی ناخداست و معلوم نیست خاصیت عمارت چیست و بر این
 شده اغلب عمارت بلد و زحالا برای مجلس است مثلا مثل عمارت مالطانه
 مشهور است و بنیاد مجلس سلطان مراد بنیاست و مزاحمه مدحت پاشا در آنجا
 بر باشد عمارت چادر و بعضی عمارت دیگر مجلس و قیامت بنشیند و کجاست
 سلطان آنها را مضمون نموده و این انحصار در عمارت بلد و زنجوس شده و حاکم
 سلطان آنها را باید با بنشیند آنها یا منتها این سلطان نمایند و اغلبا و متشخص
 سلطان از پشت برده با از پشت در قوش بید هد بشوای و جواب غایب
 سلطان

سلطان حاضر و ناظر مجلس باشد ما مؤمنان با مقیمین بکمال بعضی سوال و جواب
 میکنند مثل و مانند مقصرین که در زندانها با نه سپاه خالها از آنها اینها
 میشود با مثل مقصرین که در زندانها هستند و این سر از خانه را شایسته است
 عمارت بلد و زنجی شعور شده است بواسطه حادثات که در آنجا ظهور و پدید
 بخت شود و این عمارت فساد در این سر از خانه منعقد میشود و در این عمارت
 جنگی و سپید با شاست که هیچ نوع نابلیت نیست مشرب و بیکر خود ندارد و این
 بهیل و دلو و خود بخوار از نظامی که کان از ادای طلبی با آنها میرد و ظلمها و کجیها
 و را بیدارد و در عمارت بر چرخان با نه سر از خانه و زنجی و زنجی و زنجی
 بهشتا که بعضی شایه ها که بر عمارت بلد و زنجی از اجزای مکرر میشود و کج
 داد مثلا مندرجاً خوار دادن بد تا بهشتا و شایه که این عمارت خلیه و القانی

دکچیه شهباز پای تخت سوا کند و بهت سائن بلد و نیلی زار
مختصر از اول مخصوص هر وقت و بلد و خطا و خبر از قبل زهای حرم سلطان
و خدمتکاران و خواجها و نوکرهای در بوم سیرای و شاهزادگان و علمای
انها و پیشه منان و اجودانها و مطران و باغیانها و استبان و مطران و جلودان
و نوکرها و عیال و صاحب بزم و این نهاد بیاها و خواجهها و مقبها و این
انها و خارج غارت بلد و منزل دارند خارج و مواجب یک ماهه برای
بلد و زهری و خجانه و بزمها و این میرسد که مدال است با همتد فرزند
و استنخا نه سلطان بلد و زخا و اینک در مختار و همتد و جمیع از
برای نام و خجانه خارج بلد و لازم بخرج و بیست بیست مخصوص بگویم سلطان
کتاب بهر کسی بر خورش داد که حساب شخصی سلطان و دان از خرج و مواجب

در

و سبب این است که از مملکت عثمانی سلطان سپید کنند و دان کتاب خط
و این مبلغ می و شکر و در چهار صد هزار فرانک میشود و مبلغ بیست
فرانک هم از املاک غایت میشود که سبب است و قلم بخواه و هفت کرو فرانک
میشود و اینها اعتبار از منافع پوهای و سبب است که نزد با نکهای مختلف دارد
و مبلغ پول نقد که نزد بانکها میباشد بگویم این معین نیست این شخصیت
هشت کرو و این عثمانی میشود که مدال است با نکصد و هشتاد و شش کرو فرانک
و این پول را که سلطان از مملکت خود بگیرد برای خارج شخصی و مواجبها و این
و شاهزاده خانهای سلطنتی هم از این وجوه داده میشود معینی و نجات فیض این
و خجانه ها و اینها می افتد و این خزه و این است که در داسی دارند و پول سلطان را
و در بد کند و فیض پول سلطان بگویم بیست حالت سایر مواجبها

خوانان و بگویم سبب بگویم سبب اینک ما شاهزاده بلد و زار ما می و خجانه
این که تمام مواجبها را که سبب است با نکصد و سلطان سپید و غیر این
مبلغ مبلغ زیاد با نافع و این شخص خود سپید کند مثلا مواجب بگویم
از فرزند و دفتر زاده از بی و حیل این بخواه این میشود لکن انانامات انها
بنت و مواجب یکم و سبب مواجب است که با ندازه و قدر اهمیت خدمات
اجزای سلطان در یافت میکنند این انانامات از سلطان از صریح
سپید کند لکن سبب مواجبها می و با اجزاء انصار و این است و این است
سلطان بهر کدام از اجزای و اینها انانامات داشته باشد او بعد از انانامات
میشود مثلا واجب بیک که بیست و شش بود و بی و داخل خدمت شد
و این از بی نقد نداشت و امروزه دولت و اینها و در این عثمانی بهر سبب

در

که مدال بود کرو و زار و این مبلغ از روشهای مختلف گرفته شده
برای انکار کردن و در خدمت سلطان انانامات بهر دولت سلطان برای انها
از قبل نشان امثال و مواجب و غیر بگویم این خلاصه مواجب سلطان
و این از انقضای سپید کرد و بخرج بگویم و این است و این انقضای
خارج و مواجبها نه سلطان سپید شده و سبب مواجبهای بلد و زار انانامات
بقاعه منبر سپید و از وضع سبب انانامات است و مواجبها و کمال سبب انانامات
بهر سبب سبب انانامات فواید انانامات مواجبها سبب انانامات و شورش و
بلد و زار باشد و از انانامات انانامات متوقف بلد و زار و سبب وجود سلطان
و بد که مدتی از وقت گذشته و سبب انانامات بگویم و بگویم امروز
و فردا سبب انانامات و اجزاء انها بطور شورش و بد و اینها و سبب سلطان

ماه ها در اینا داده میشد نمونند و این خبر بکوش سلطان رسید و فرمود
 وزیر خاکیان مضمون که هر قدر زود تر ممکن است اینا را ساکت نماید و
 سلطان با وحشت زیاد محصل فرستاد که زود قول باینها داده شود و این بخار
 وزیر در خطاب این که از پاس موهای سر خود را می کند بخواسته بطرف بانگ عثمانی
 دویدن بلکه بتواند زود تر فریغ نموده سیرازان را ساکت نماید و سبب غنیمت
 سلطان را فراهم نماید و در نهایت دلیلی میتوانیم که سلطان قول فرمود
 چونکه سلطان بجای از مردمان مفروض است و در دادن فروض بسیار
 میکند و اندر بعضی اوقات هم میشود که بجای فراموش نماید و باینکه سلطان را
 سلطان که ضرر باشد مثل است **(سکس بیک)** بدینست است که مغار مغار است چنان
 بود سلطان چند کار در بلد و زباید و جمیع کرد و بعد از آنکه مبلغ طلبکار بود
 گذشت

فیهو اینست بجز الحاح کاری نیکند و سلطان او را مجبور بیکار نکردن نموده و
 میدانده بودی طلبهای بیانی و لاحق او را خواهد داد و طولی نکشد که **(سکس بیک)**
 سرانجام خود را در سرین کار داشت و لابد شد اما اکثر کار کرد و نشد و هیچ کرد
 تا طلب او بقیه دهر بر سر رسید و با رحمت پیورده مدتی برای وصول طلب بود
 کرده و در سلسله بیانی رسید و لابد ترک وطن کرد و عازم باز شد سلطان او را از
 باز پس نیامدیدی بکنند و بیعت نامه داد و وعده سلطان طوخیان بکار داد
 فریفته بود که باین داشت و رسیدن طیفه بته بولهای او داده خواهند شد اگر
 چه سلطان و در باب وصول طلب او احکامات زیاد داده و در طلب او گذشت
 لکن این احکامات بی ثمرانه و چیزی با وعده نشد و این بهر بدینست سال گذشته
 از نفس و ما بوسی از کسبکی مرد بد و این است که باری از مدیون و دولت خود گذشت

وصول نماید و همچنانکه در زمان **(نتر لردم)** تمام ایالات فقط برای غنائج
 امپراتوری کردند و ضلالت ملک عثمانی و پای تختان کار میکنند برای وجود
 عکد الحید و بلد و هر وقت و چون سلطان هم میشود فی القویا و از آن دست
 اندازی میباشد و اگر بخواند اسکا را تصرف نماید که با اسم آنکه سلطان خبا است
 خرج و دخل آن اداره را دارد و تمام از خط میکند چنانکه در بدین عکد الحید و
 مخصوصی برای دخل و خرج و عوفاات نقدی خود قرار داده است و اصل چنان
 او صرفه جو نیست سلطان چند وقت قبل **(سب و امیری)** سباج مشهور را از
 بودایت احضار کرد برای آنکه او را دارد و بعلی کل مدرسه جدید دارالقو
 که افتتاح این مدرسه افتاد و بنیت با سال بخت و بخت جلوس عکد الحید به بخت
 سلطنت و سلطان با **(سب و امیری)** که در کل مدرسه بوده گفتگوهای مکرر

در باب اینجا دین مجلس دکن **اکبر بیلیک** مسبو و امیری از دوی بختی
 با ما داشت دین غرض بخت خود را با سلطان برای ماحکات کرد و گفت بخت
 من سرباست با سلطان حرف میزدیم برای آنکه مدخل دارم با علم **اکبر بیلیک**
 برای هر ملکی لازم و واجبست و باید در مددش دارالقو جدید این دکن
 هم گفته شود سلطان امتناع نموده آخر فریاد برآورد که شما میخواهید و ما باین
 بگویند این مآلات که احوال من گرفتار بقاء نبوده و از روی ما خدایی
 مآلات نگرفته ام اما شما تصور میکنید که من مثل این حرف خواهم شد سلطان
 هر قدر بخار جات و دینی مصر نیست بخار ج شخص خود نیست دارد بختی
 بول نقد خودش داشته باشد مفعول از آنست که حقیقت دارد و بعضی
 اوقات محتاج میشود که با آنکه مطالبای خود را فریب بدهد و با آنکه

نماهی سبک قلوب آنها را بنما یک چند ماه قبل هائی پای تخت در روز
نامه ها دیدند که مدح سلطان بگویند افزای ذکر شد و بخوبی منتهی شدند
که در آن روز نامه ها نوشته بودند سلطان نعمت بر خود را بخرج رفتن
دولت و ملکات میبندند شاهی اظهار کرده بودند که سلطان از ابدان بگویند
ناخون سلیح بازده ملکان که بایست و در کسر و ریز خدائی باشد از بطن
شخصی خود بخرج سالت کرده است و این خبر زاده از حد باعث تعجب و
حسرت تمام مردم شد و بی احدی را نتوانست شنید نماید و بگویند
خدا را انظار بر کردار پند بگفتگوی خارجات پیچوده سلطان در این حالت
بلد و زهر و فکد ایجاد میبندی بر بند از بخشش در حق مردم توانایی
نداد و چونکه مطمئن است هر چه بخواد از رعیت بگیرد و حسابی در

نارفت

کار نیست مقید بخرج کردن نیست و از حد بابت بیعت و عادت زبانه بخرج میبندد
سلاخا سپهر و هر کدام خدمت خوبی با و میکنند که خوشایند میباید از زبانه بخرج
انعام با نفع دهد و اینگونه بخشش را سلطان زبانه میکنند برای شوق و پند
که بعضی مشغول بن فعل شبنم شوند اما کارهایی که برای شخص و نفع ندارد
و مقصود از آنکه آنها منفعیت رسانند بنده بن رعیت با و راجع بملک باشد
انوقت ضاوت مبدل به بی اعتنائی میشود ایناع عبد الحمید چون از اطفال
او کاملاً اطلاع دادند خیلی کدر این فرا و محتاجین را بخواست و او میبندد بگویند
نورمان بر راکبی نزد سلطان از انظار با و او بی بینند و این اطفال را بخواست
پیشند من اول بگوئی درخواست کردند که بعضی سلطان عرض دادند ما نمائید
برای گرفتن و جبر نقدی بر رسم انعام و بخرج بگفتن نورمان قدر پادشاهی

و بی انضالات اینست سهل ندارد از انعام دولت و سلطان
کسی صاحب ثروت زبانه باشد حتی اجزا و انعام خود را و ملاحت میبندد
گیرد اینست ثروت رسیده سرچینه و او احشاک میبندد خجال میبندد زبانه
ثروت اسباب عدم حاجت نورمان است از انظار و شاید از زبانه مال
خجال از اطفال میبندد اینست که سلطان بگویند برای خصوصش بخواست که نقد
بدهد ملک و معدن و اشپاء عین منقول میدهد که انقضای نیست حد
نبود و نتواند جانی برود و هر وقت هم سلطان سهل بر گرفتن آنها را دانسته
باشد بتواند قوری اخذ نماید که فعل کرده اند که در دست به هنگام خجال بگویند
دردی زبانه در مشون بکلائی و بیم شروع شد و این امر بطور بعد بگویند
زبانه نام مقصود بن دانشاخت با کمال اجتن و حالت معلوم به برین آکینند که

که با فعل بر وقت بر شد حاجتی بپای جواب به پند نورمان داده اند از اطفال
من شما میبندد اعلا حضرت سلطان روزی بن چه فرمانی فرمود و بگویند
عرض را خدمت او نمودم فرمودند من پول ندادم اگر پول زبانه دی دانسته باشم
برای نکاهانی شوم اینحال بستم سلطان که بخلالات خود را اول بخواست
بخواست انعام خود را هم ناسد نموده است و هم بتواند مردمان را بخواست
اجزا و انعام خود را خوب میبندد لهذا دقت کرده است و انظار در منفعیت
شرایک خود فرموده و هر وقت با انعام ضیعت میبندد که هر چه بخواست بگویند
و بی خجالت بن بگویند و بعد از این زمان نمائید و بگویند هیچ نقضی شما را
مقتضی نخواهد کرد بواسطه این بجهت تمام انعام سلطان بسبب خجالت و
انعامه اقامی خودشان هر چه بتوانند از ظلم و تعدی و بخواستن را با فریاد بگویند

نارفت

و بعد از این که در روز دهم و هفتم از خوس پیرین حال کو تمام دزدان را شناختیم و نام
و تمام را و بسته فقط د نفر بهیث از سر تب دندی نداشتند و این د نفرین و
میان اسم ولی سلطان که بعد از این روز از اجرات میبندند بقسمی از ظرافت را با آنکه

فصل پنجم در وضع و تدوین عبد الحمید که در شرح

[illegible]

و در این کتاب

و از اینها با و طاف تا که میبرد و از اینجا جلی آمدی فقهه چی باشی فیهو بطوریکه
خائن محمد سلطان بعد از شرب باک تخان فیهو سپکا اقران میزد و تا وقت
خواب متصل سپکا میبستند و این سپکا را از نو بویستند که ابدان نوون و
حتویر سلطان سپکا را بشود چوخته ازینموم غودن سپکا را خوف دارد
و بعد از صرف نهار مختصری که اکثر اوقات سپکا و نعمت مشغول میشود
بکار کردن و تمام وقت خود را بکار کردن سپکا زند و اکثر کار سلطان خوانند
را بپورنجا مینامند که جاسوسان او همه اوقات را طراف با و میسرانند و هر
وقت جعفر نای خواجیه که محل اعتماد سلطان است و چند پاشای جز کس احوال را
که میفهمد است وقت خواندن را بپورنجا حضور سلطان میباشند و سلطان ازین
خواندن را بپورنجا ترجمه فصول روزنامه نای دور اند و در باب سلطان اهلک

[illegible]

و کارهای پادشاهانها نسبت بکارهای شخصی سلطان خلیل گشت و تمام کارانها
دست اندن را بودند و اینستاد و مقصرین و متهمین است و کارهای جمع میشود
و مشورت میکنند و بابت فلان کار عثمانی تدارا داخل خدمت مخصوص
سلطان میکنند یا خاصوس با و بکارند و اینستاد با یک جواب و سؤال نمیدانند
نوشینات بلبلهای و کتابت و دروز و یک خواندن را پورهای اطراف
از جواب پس میرسد چه از داخله و لا عثمانی و چه از خارج از اندن و پاپین
و نور و ظاهر مصر و عین تمام این را پورهای استیضا و حضور سلطان فلان
میکند و تمام کار اینستاد و صفحات انها را جمع است بکار سلطان در ملاحظه
میکند و بی نمود و جواب میدهند بلکه میگویند عبدالحمید خلی خوب است کار
نار و این است این شخص تمام اوقات خود را صرف کار میکند ولی اینستاد

کلاچی نامی که مشهور است و سلطان بهر از سلاطین میبارد تا بهای و بیاینها
 بدی میجو سلطان میگردد عبد الحمید همیشه نهانها غذا میخورد و غذا خوردن
 او از چند دقیقه پیش طول ندارد و تمام غذا میخورد و بعد از غذا خوردن
 غذا را بر آنکه از اهلای دربار میفرستد و واضح است که بقیه نهانها و سلاطین را خود
 نهانهای افغان است برای آن شخص که بچین موهبی سرافراز شده و سلطان با
 فرموده و اینکار نهانهاست بر آنکه بچین بعضی اوقات که این سلطان
 و نهانها و نهانها حاصل میگردند کلاچی نامی حکم میباید که از آن غذاها
 که حلیو سلطان است بخورد و باین بیان است که این غذاها خوب لطیفند و
 ولی در حقیقت برای اطینا و طلب خود است و عبد الحمید همیشه وقت غذا
 خوردن سگ و کرم ها را در دو دو جمع میکنند و از هر غذائی که با آنها میخورند

بهر

و بعد از آنکه حالت آنها را مشاهده نموده خودش مشغول است
 غذا میشود و عبد الحمید چون شا براهالی مشرف زمین میگردد و
 میبارد و بیانشه میسند که شش اند بان پاچه ها زده باشند زیاد
 میل دارد و بهیوهها و بعضی غذاهای دیگر بی میل نیست و میل می
 به تخم مرغ دارد و حقیقت اینست که تخم مرغ غذائی است که میخورد و
 استعمال کرد و همیشه هم چیل نامی است و بهر یک میخورد از باران
 بلد و ناست و کاهها و خیل فستق در بنا در بلد و موجود است
 و این غذا در هکلهای عبد الحمید بعضی بن بهیوههای عالم میخورند
 سببها و کلاچیها که از بالات اسبای صغیر برای سلطان میبارد
 و بهیوههای اسبای صغیر بخوبی معروف و مشهور است خلاصه کلام

چنانکه گفته اند از سبب بخوردن غذاهای مختلف ندارد و اقول
 و این وقت اجتناب از صرف در غذا طبعی و بهیست بلکه خیل میل فاده
 لکن برای ملاحظه حفظ صحت مزاج است که در این ملاحظه شخص اول است
 و سلطان در دلد دارد و این دل در دلد کلاچی است میگردد و اینست که در این
 غذائی بهیست جلوسندی از آن ناخوشی میباید و سلطان بهر بیان این دل
 در دلد کلاچی و کلاچی و کلاچی از سبب این اعلی اوقات میشود
 اگر چه مذهب او از اشامیدن مشروبات او را منع میکند لکن سلطان
 بعضی اوقات از مشروبات استعمال میباید و اکل مخصوصی برای
 مزاج میخورد قبل از پذیرائی بکن همان محسوس با کلاچی از اجزای
 و سقاری خاصه مادت دارد که در این موقع یک بلای میخورد و بهیست

استعمال

استعمال این میانه و مشروب برای رنگ صورت است که ندری بر یکدیگر
 اصلاح نماید این سلطان که ناخوش مزاج و رنگ صورت ندارد و مایل است
 کرد و انتظار و ناز و نهانها خصوصاً در نظر خاصه اینام دارد که خود
 خوش منظر و نندوست جلوه دهد خلاصه عبد الحمید معاذ صرف ندارد
 جد و استغول بخواندن و اینها میگویند که میگوید و از خواندن آنها اگر
 ملایم که سلطان را سرور نماید دارد و مطرب و مداحان حاضر میکنند و ملاحظه
 او یکی بر سبب ترجیح داشت که سلطان را زاده میخنداند **ان کما لایعقل**
 بود سلطان کاچی او را در ابی انناخت کاچی صورتش سبزه میگرد
 هزار توبه بازی سر در می آورد و چلی اندی از این از تاجا با در محظوظ
 میبشد چون انعام بشیر میگرد بعضی اوقات در این مواقع که کانی سلطان

والما یسهای باد بفرمان خوانین بود بعضی وثاق صدای خانه ایشان
میخورد پیش چون مقصود از **موازل** است شرح **امامیه** میگویند
در نزد سلطان خلیل جلوه کرد چون سلطان در شناختن زینا مفاد **سلطان**
دارد و در بازی انداختن نشان با و خیل اثر نمود **ما خیل از این گفته بودیم سلطان**
میل زبانی بنظر دارد و دهانه اکثر گدشته افشا کرد که حاضر است مدادی بر
نشان زمینانی پای تخت بکند بشرط آنکه **ماد موازل** در اینجا اجبر باشد
و ما اینطلب را میدانیم بعد از آنکه سلطان مقیم بود یکی از زودا ابیکار را
بهم زد نگذاشت انجام بگیرد از مجلس نیاز و موسیقی مخصوصی کنیم لازم است
شرح از این نویسیم سلطان در آنام جوانی مخصوصی خلیل علم موسیقی را
حال بعضی مقامات مخصوص و اینها را میخواند با اینها نوبت و خیل دوست

بعد از

میداد و بعضی **ایمان را شل** را و **او را و نویست** و این **انکه**
بنیان این ارازان را خیلی دوست میداد و بعضیهای کوچکتر هم بنا
ما بل است و بی ارازانهای بزرگ طولانی فرمایند و دوست میدادند
قبل از آنکه از گفتگوی موسیقی و موزیک بگذریم لازم است شرح دهیم
مختصر را اگر چه این قصه مطبوع طبع سلطان نیست لکن چون در بنا
بلد و زاینده اتفاق افتاده ما هم بنویسیم بگذریم بازی کرد با است
شیر را در حضور سلطان بازی کردند و در وقت آن بازی را بیکدیگر زدند
و دوست با شای موزیکخانهی باشی قدم سلطان با یکدیگر را نوبت بیکدیگر
چنان مخصوص در بنا حاضر بودند و موزیک میخواندند و در وقت بیکدیگر
برده بالا رفت موزیکان بی باقی امر کرد موزیک چنان مایوس حیدری

که سیلام سلطانینت و غیر برای سلطان این ارازان برای احدی نواخته
نی شود لکن از اینجا بگذریم موزیکچرا مخصوص این سخن را میخوانند و حاضر کرده
بودند برای قبول این دهمه این ارازان شروع کردند در تکیه و ضرایع داخل
سنگ شده بنای و نفس نگذاشت و این پرده مخصوص بود بر نفس این انواع که او را
ا مویخند بودند با و از موزیک مبرقعید و با این اتفاق مگوی تمام حشودا
چند گرفت اینک جلو گیری از خنده خود بیکدیگر زدند که اشکاف نشود ممان نشدند
ز با د آنها و اتفاق مضطرب را با سونیا سلطان حشودا زدند و بقیه عزالت
با شای خنجر میزدند و عین غدا و میشد بکوفت حضور سلطان با بد
و بکچری سلطان با جزای مخصوص خود اکثر از این قبل است بکفر از سونیا
با ز مشهوری بود و خیل با زبانی غیر از خنده بازی میداد و گفت حضور سلطان

اند

آمد سلطان از او سوال کرد که این بازی را چه میخوانند بازی **عده** **نواخته**
و چه بازی را از همه بهتر میگویند عرض کرد نقابید با دشاها را از این شکل انفا
آمد نقابید چرا که شاینها را خوب میگویند در بنا میزدند و بازی کردند
امیران خود و دوش و امیران و لمان و امیران و طریش با کمال خوبی در آورده
لکن اسباب بیشتر سلطان نشد و یک دهمه در وسط بازی برخواستند
بازی شخص فراموش را طبع کرد چند روز بعد از آن یک پیشند من مخصوص
سلطان چند نفر از دوشیان خود را دعوت کردند و شب را خواست با هم
از همه خوش بگذراند و شخص **نواخته** را از سوی راهم و عدا گرفت بازی **انکه** بازی
ان بازی تمیز را کرد برای نقابید سلطان بعضی از این بازی بود بعد از آنکه تمام
امیران و اهل این نقابید بیکدیگر آمدند و در کمال شگفتی و خوشی بازی کردند

فرزاد عرض سلطان رسید و زبا دمنجتر شد و توپنج و ملاحت زیاد عارض
نموده و کجنگ زبانی تمام بان بازی کرداد مشروط بانکه قوری زبانی
نخست خارج شود و عکدا عهد خالاجال شاخن نیا زخوی دارد نقشه را
هم مهندسین حاضر نموده اند **عکدا عهد خالاجال** در پیشگاه و حالت و نمود
روز روشن اینقدرها که گفتارم وحشت دارد در شب نار یک معتبر است
وحشت آذریا در است تمام مقرر سلطان از محوطه و الا نه و او طافهای
بزرگ و کوچک با یکدیگر در غروب ناطوع اقباب روشن باشد و غیر از آن
در بار یک هم با یکدیگر با نه و روشن باشند تمام این محوطه بلور شب دلم مانند
روز روشن است اتفاقا اگر سلطان یکی از این غنای غار را بکشد بکشد از
خبا با نه های بارک را خاموش به بند قوری و رسد بر می بد که سبب را بداند

مهر

واحرار دارد در فیهیدن ان و اینکه سلطان در شب میزدند بوی
نام یکی است زبانه مقرر و با بارک بلور و مثل روز روشن است و بی زبانه
از سکونی است که در شب از هیچ طرف صدای اسماع نمی آید که با
خوف بر او سکونی میشود و بخوابد که رفع وحشت اینها بد موزیک اینها
مخصوصا را میبندد بنواخن موزیک و اینها ناطوع اقباب مشغول
نواخن میباشد که ای میبندد فراوان مخصوصا حالت مشغول
انجلا و طاقا و بلور برای آنکه صدای پای سیرازان سلطان را نشنید
داده خواب رود و سلطان هر شب وقت خواب بعد از تفتش و اطباء
که برای او حاصل میشود از نظم عمارت و بر فرازی کتبک چنان در
بزرگ محوطه مقرر و در سبب آن کرد که بعد از آن خود نگاه میداند

و میخواند و اینکه سلطان داخل در خواب میشود و عفت بیک که برادر و
سلطان و مرد کوچک بد اندام لاغر رنگ پرید است و سندی و در سلطنت
مشغول خواندن کتاب میشود و این شخص طوری شباهت با فای خود دارد
که میگوید در شبقات سیلام بعضی اوقات همه سلطان گفتی دارد و این
بعضی سلطان مسجد میروند و مردم کان میکنند که سلطان کافی صاف
دویم او در صندل و خانه نما ایاسریک نام دارد با فای بیک که یکی از پیشکشان
مهرام است برای سلطان کتاب بخواند و در اینجا چند که در باب سبب سلطان
با و بنات لازم است بگویم هیچ شکی نیست که با پورتهای مشغول است
در نزد سلطان برای فراغت اول و غیره را دارند و بعد از آن پورتهای سبب را
ببندند و قفسهها دارد و سبب رعیت او و حکایات و فضیلهها را است

مهر

که نفل است از دندها و آدم کشی و چوب از این پیشکشان را در دست
میدارد و کسی که کتاب دارد او بوده و ما مورثه است نیز میگردان
این پیشکشان از زبان فرانسه و انگلیس و غیره زبان مرئی و غیره
میل دارد و ببندند خاکش که در پایا پس میشود برای مقصود و روز
نما که مقصود غیره را با سبب این میگرد و عکدا عهد خالاجال در
که چند زمان یعنی حکایات بدهد بکفر مؤلف خوب مالیت کند که ان
رمانها طبع و شش فرود خط مخصوص سلطان باشند و یکی از آن کتابها
زبان ترکی موسوم شد بر پس دزدان و اصل مطلب این کتابها را خود سلطان
دستور العمل داده بود و این کتاب را زمان خوبی ساخته و عکدا عهد خالاجال
تعمیر بود و حل ارسطو را در زمان محمد مرکه که چند نفر دزدان نقره را

این بر کرده و مجوسا نگاه دارند بکلیف و پیل ملک که چه میباشد با پاک
 از خودش ندیده و بپیر و راضی اند با آنکه در دهانها نماید و
 موی پخته صفت غایب اند اجناس را و در این چاره را بپسند کلیه عباد
 مطهرند میشود از خواندن توانی و بکلیفانی که در آنها سرخ سران خاص
 بزرگ و در سنای ملکیت و باغی که پنهان و شومها و جوی قهری که از باغها
 و شومها پنهان شده است **خلاصه اینها از اعمال ناسی است در طبیعت**
 اینها است از قبل تلم و آینه و نعلب و رسته خوری و بعدانی و نیست
 فطری و بی ریحی است عباد اینها از خواندن آن حکا پنهان را به سر و پیش
 از جمله کتب پهلوی و بلبلان کتاب برین ناسی و حال را دوست میاورد
 کتاب موزن فلک است که بابت که او همه بالای تخت خود بپندارد و در این
 بر میگردد

عباد اینها و شخص کتاب خوان حفاظی هیبت نهانی سیلطان را مشاهده
 نمی نمایند و عباد اینها در روی صندلی درازی که اغلب تخت خواب است
 و درازند و پوش سپید دهد و بعضی اوقات چند سیاحت از شب را با شما
 خواندن کتابهای قصه بپندارند و خواب بر او غلبه کرده و بخوابد کلیه خواب
 از نیست و آنچه هم خواب نیست مثل بیاد نیست چون که خواب او سبک نیست
 و نادیده می آید که در خواب نیست بجا آن اضطراب میباشد و طبیعت تند او
 از راحت ناچار است اکثر اوقات از خواب که بیدار نمی تواند بماند باشد برای
 صحبت داشته و از اجزای محرم خود را احضار میکنند و گاهی در خلعه
 اضطرابی در خود مشاهده میکنند که یکی از سبب آن خود را احضار می کنند
 با او میکنند و گاهی که در دهان رو با بعضی چیزهای مخوف می بیند و در این

احضار با یک نفر جادو و کسری بنواهد مثل ابوالخدی که در اینها لغت خاصه بپسند
 و عباد اینها و خواب خود را از آنها بپسند بعضی اوقات تندر و ضعف است
 از وزارت نظریه با از یکی جواب پس بزرگ او را پوری برسد و از وقت
 احکا بپسند و در خواب نیست این و میشود که بعد از چنین را پوری
 راحت نداشته باشد و بی اختیار بر خوابسته روی میانی میرود و با دور
 بین شمرود و با واقعی و اطراف بزرگ بلد و در آنجا و نمائند مثل اینکه
 می آید که خود را مطمئن نماید که چه چیز بخای خود فرار را در انقلاب
 و شومهای دیده نمی شود و در شومهای و شلیک و بپند و زنبار و ده آنگاه
 سلطان از این خواب متوان دانست در دنیا و دوشن موهوم است که کائنات
 بلد و در از قبل بر زبان بر شمرده است که صاحب بدایر و بپسند و شومها

و در اینها می بینم مریض را فراموش کرده هیچ کدام از این موانع جلوه نمائند
 و حشمت است و در اینها بپسند که این شکل است زندگی عباد اینها و جادو
 او و بپسند میکنند با جادو اینها و با و بپسند مثلا یک را پورت و موشی را
 مخوفی میرسد و می شود با حضور خطر برزی را بپسند یا اعتناست با یکی
 و مکن شخص خاطر او را بر پنهان نماید و در آنوقت حالت گردش و
 بحرم و شنیدن موزیک و پنهان از خواب بعد از آنها و بپسند
 و غذا خوردن را نداند و مکر و اتفاق افتاد که عباد اینها در مدت چهل
 هشت سیاحت هیچ چیز اصلاح نمی آید است و تمام مراد در نظر بوده است
 یاد لغت و دشمن با رفع خطر بر بپسند به این بدایر بپسند و طول و این
 خیالات مفصل مستعد و خسته بپسند و با داده از اندان ظاهر و باطن

خالفهای عصبانی او را مجرک میشود و اگر سعی میکنند بشاک کردن
 این سخنها بر این وسبیل القاب و اینگونه سخنهای چلی با و سپید محض
 در غزای شوهر خواهرش داماد محمود پاشا باد و پسرش که خواهر زادها
 سلطان بودند چونکه فرار این دو شخص جذب کرد خيال تمام او را
 بطرز زنهای عجب انجمن حله های که محمود پاشا پسر دوزخ کس را
 بواسطه روزنامه های اروپا و کاغذهای که مطالب جیب در آن
 مستدرج بوده از افعال سلطان بخود او نوشته بعضی اوقات سلطان را
 چنان غضبناک نموده که هیچ چیز و به هیچ و اشتیاق نماندند
 عجب انجمن را اما سعی بسیار دارد که شهرت چله های مرض او در مملکت
 شایع نشود و حله های مرض او از گفتن حاصل میشود و میل دارد
 لی

کسی از ناخوشی او چیزی نمیگوید از و اینکه به تحت سلطنت جلوس
 کرده تا کتون بناخوشی سخت و دچار شد و یکسری بکریده است
 حالت عصبانی او و مقام می آورد با مرض اینست
 ناخوشی او را و میگوید نمیشود که از آن مرض حرف خطا و در میان
 ابد اگر چه نموده سبیل و وجود او و موجود است پدر و مادرش
 نیز از ناخوشی سبیل غوث شد ندان ملاحظاتی حفظ صحت و در پدر
 غذا خطر مرض سبیل را از او دو کرده است بلکه با این ملاحظه خطر
 هر چیزی را در رنموده و خود سلطان هم از علم طب بی اطلاع است
 طبیب حالت خود شده است و هر وقت فی الحقیقه بکسی در سخن
 ملاحظه کند بدین اینکه محتاج رجوع با طباشیر خودس معالج
 میکند

نا بخوبی اعلا و بکمالی خود را در این پاشا داشت اما حالا ان حکم پیر
 شده است و سلطان چندان التفاتی با و ندارد و باعث القای با و است
 که هر زمانه کتابی از افعال و افعال سلطان و در باب خانه او نوشته است
 و هر وقت بدو این محتاج شود بر حسب دستور او عمل خودش را **کمر انداخته**
 و **دایمان پاشا** حاضر میاید که از بعضی اشخاص شنیده شده که سلطان هر وقت
 میل دارد در دوش خود چند نفر که در حضورش حاضرند از هر باب تفریح
 قوی ترین هندی گرفته و از هر کدام یکدانه برداشته و در ظرفی میریزد و از آنها
 یکدانه را بر داشته و بخورد و اینطر برای میموم شدن بهتر بن ایام
 میماند و هیچکس نمیداند بعد از آنکه ما نوشته ایم در باب حالات
 اگر بگویم نسبت به خودش در این بنیت و خيال خیلی پر شده است و
 نیز

ضعیف میباشد در بعضی خود را بقوه اعصاب و اراده شخصی زند دارد
 بدن او بحدی لاغر است که فقط پوست و استخوانش و برای غریبه شدن
 انچه خوانست سعی نمود و طبیبی نمیرود و حال هم از هر چیز که دنیا را از انچه
 نما بد اجتناب میکند چنانچه بختام بخار و مالش بدن خیلی میل دارد
 که هیچوقت نمیرود و چونکه میبرد چند خود از وزن او بکاهد بعد از
 مثل تمام پادشاهان مغنیه و حشمت را با دی از مرگ دارد و با اینچه
 ان تمام ناخوشیها خانقیت مخصوص از امراض سرری و این خوف از
 جوانی او است و همیشه میبرد مخصوص یک خيال و این خوف
 افزوده است و اینکه عجب انجمن فقط شا هزاره عجب انجمن بود و در بعض
 بخانه منزل داشت یک زن کولی که بکری زدا آمدن و عجب انجمن

میل بملا فالت قال کبر ان داشت المیده خود را از ان زن سُئوال نمود
 ان زن سرچی گفت که با جفا دیکد امجد ناکون انچران زن پیش پینه
 کرده دونه خلعت نشاء از وضع زندگی و جلوس بدینت سلطنت
 واقفانست که در انام سلطنت و از ان کوی غیب کوی که در است و ان زن
 یکد امجد گفته است بعد از سلطنت طوایف مرگ تو بواسطه مرض بزرگ است
 که از خارج داخل ملک تو میشود با بن لحاظ که سلطان از طاعون و وبا بی تدارک
 خائف بود و اینک بای تخت او اداره حفظ القهر منظمی دارد بواسطه غیب کوی
 ان زن قال که چون سلطان خیلی زود با و راست و خوف هر کس را بشنود
 قبول بیند که چنانکه در ده شده است برای ملک که باد شاه مقتدر ملک
 خائف و چنان باشد خیلی نفع دارد احباب سلطان از حد اندازده و نداشت

بح

هیچ احبای نیست که سلطان نماند باشد و سلطان طبعی خیلی است
 و خود را هر خطه میشود و وقت زباد در حفظ خطه دارد و حش او را
 در باب جانورهای ذراته سبک و سبک میکند می توان شرح داد و در ان
 باب مثالی خواهیم گفت تمام فوسه جات و را پورت دانسته که با یک حضور
 سلطان بر بند قبل از وقت انها داد در کمرها که مخصوص اینک را بیست برده و در ان
 میگذارند و بخور میدهند و منتهان با بن ملاحظه نوشجانی که حق و سلطان
 برده شده میشناسند چون از فرزند پنداشته و را نفع تو برد ان اینست تمام
 میشود وضع لباس پوشیدن سلطان خیلی ساده است ملاحظه نظر انک
 با صدف ندارد و دوست میدارد در البته رنگهای از قبل آبی و قهوه و رنگ
 مشکی و اسب زیمه ها هم پوشیده و یک شلوار و یک نیم تنه می پوشد

که در قول داشت یکد امجد در صند و فالت خود لباس زبادی ندارد و خیلی
 از لباسش که می پوشد و پشیمان و سار و خدام خود می پوشد و سلطان منا
 از انکه خطا اندازد بدن او را بکشد و از روی اندازد لباس او را بیاورد و خطا
 در اینکار هم ملاحظه خطری نموده است و هنوز هیچ خطای اندازده بدن او را
 نکرده است و بر خطا با نسی جان داده میشود که از چند نوبی سلطان اینها
 ملاحظه نماید که ان لباس هر چه نقص دارد اصلاح نماید **سپول غرامت**
 که یکی از خطایان **حوب سلطان** بود برای مانجا کانت کرده که بگویند خطایان
 لباس برای سلطان نفعی ندارد و ان لباس را دوست گرفته بعارت سلطان
 رفته بود گفت حضرت اینکه داخل عمارت شدیم عصمت یک صندوقی دارم
 اندک لباس از دست من گرفت و وقت من برخاستن بودم که خود را

از دست

که در قول داشت سلطان طاف بر بنا را هیچ ندارد و این چیز تمام
 لباسهاش پوشیده و بعد از پوشیدن ان شلوار رنگ و نیم تنه حمل
 اسیر پوست یک شل از نا هویت آبی که مغزی ان فرزند است می پوشد و
 این لباس خانه بی و میخارد و است و اکثر اوقات روی لباسها بکشد
 قهوه رنگ می پوشد و تمام البته سلطان پندار و فهم است از کثرت
 نشاء ناکردن و اینکه امجد از لباسها بکشد برای چنان نمودن نمود
 او است که در کوفت و کوفتی دارد و با بر صفت خطای کوی ان نور و الحیا
 نمیکند هنگام نشیبات سیلام که که سلطان در ان روز یک لباس را
 با نوبه های برنجی می پوشد که خیلی زود با لباس بیاده نظام است
 محرم و می پوشد که سلطان در چپن و وزی و بر لباس زوجه می پوشد

بن سلطان پوشانم و هر تاجی آن نفی دارد اصلاح نمایم بعد از رفع حاجت
چند دفعه طول کشید در طایفه ای که من اینها را دیده بودم و میانه طایفه
باز شد و سلطان نمودار کرد به همان لباس که من آورده بودم برای سلطان
پوشیده بود در حاکم و دو هائی آن لباس را برپوشم سفید کتک بکشد
شد بود همان طوری آن لباس داخل شد و بعد پنج ذراع از من دور
ایستاده و دگر می راه رفت بعد از آنکه چند قدم در عرض طایفه قدم زدیم
از آن درگاه آمدن بود باز شد و این آمدن و شدن برای ملاحظه من بود که اگر
لباس نفی دار و ملاحظه کرده اصلاح نمایم و در کوبان مجلس غلط من بودم
و عصمت سبک که در گوشه و صفت نبیند اینها را و من هم از دور میباید دیدم
انچه را باقیست از نزدیک ملاحظه کردن ممکن نبود در این مورد من متعجب گشتم

باین طور برای کسی در وقت خواب نمی شود عبدالحمید را پاهای کوچکش دارد
 و برای انداز کره زن یا در وقت نفس بعد عفت بیست است و کثیر نه باشد
 کتفهای سلطان را و دیگر نفس در زانوین می در و کتفهای سلطان
 چندی باشد اما بلند است و پاشنه او از طرف داخل چوب پنبه ندارد
 عبدالحمید بد و ملا حظ هرگز کلاهش خود را از سر بر نهد و یکی ملا
 است که طاف سیر نمی دارد و یکی دیگر است که سر او از موها ریش و کلاه
 چینی یا پنبه را در و بغایت مخصوص که کرده گاهی دست بکلاه برده اند
 بالا می رود و پایشین می رود این صلاه که کشا دو بلند است بسیار بطول است
 و با کلاه عبدالعزیز چندی تفاوت دارد در صورتی که اجزای او قشرب
 است که هرگاه مشاهده نموده اند محض خوش آمد اعلی حضرت تمام است این نمونه را

[illegible]

عذر کند چپ گذاشتن بلبا سر بر تمام مملکت این حکم و اجاری میکردند
حضور سلطان دیت چجب بُردن کتاه عظیمی است با انگه کی در حضور
سلطان بان دوتکه از لباسش را باز کند بنا بر این مُشپهان و پیشترستان
هر چه را عقد بخنورس برند قبل از دخول در اوطان با دکنکاه عذرازان
چجب دواورده سر دست گرفته داخل شوند صاف و پاشای صدام اعظم
سابقه ترقی یافته باشد برین چند روز بعد از حرکت کرازی بدینجهت میواز او را
شد و آن حرکت این بود که سلطان با و امر کرد نوشته را بخنور او و رد
اعظم ان نوشته را خوری دیت در بنبل کرده نوشته را برین آورد
تو از نظر سلطان بگذراند عجبدا محمد بیان سازد و او را از اینکار منع کرد
و بدین الحقیقتان بان و برین کرده تا آنجا که ریش میزالد و بنی بلد رسید که چپ

انتخابی که مختار و پیر و دخیلی که میباشند لکن هر چه باشند سلطان همیشه
ملاحظه حرکات مختار و دارد و لکن میباشند که از روی دقت ملاحظه نماید
انها را بناید سلطان آن کسی که کند راه برود با حرکتی غفله از کسی ناپس شود زیرا
فقرت دارد و بدین کسی که بواسطه یکی از این دو حرکت سلطان را بر نیاند و
این از سلطان هم از پناه خبرهای سلطان کمال و اهر را دارد چونکه با دقت
حرکت هر یکی و دلولو را از جنب بیرون بپاورد و بواسطه این حرکت کند
تخلیص که سلطان از خوف شخصی خود شخصی را به قتل رساند و عید محمد را
چندین نفر را و مردی که اهل ملاک نمود است و ملا را بخاطرش می فهم
عده و وضع انها را که از و شیفت سلطان با دین نصیر فضل رسیده اند
مکر از یک باغبان بدین که برای مثل بنویسم این بدین در بار یک بلد و

بکار خود بود و برای صلاح کلیه اوی زمین نشسته بود پشت بوی کل سلطان
دو کردش بود این باغبان را بد بواسطه آن بوی کل که خابل بود نا سلطان را
رسید باغبان بنا را چند نام فوری برخواست عبد الحمید بواسطه ظهور نا کاهان
این شخص متعجب شد و غیبا می که بوسه در مد نظر و است کان کرد این شخص
دو شغلی است که شد جان او داد و فی الفور دلولو از جنب کشیده و بطرف
ان بدین حرکت از داد که سکوله جنبه ان باغبان رسید از شش خارج شد
فوری افتاده جان سپرد سلطان حکم بفرست کرد که آن مرده را بخیر
جسین کنند بعد از آنکه میگویم شد هیچ کوزه جرم همراه ندانسته و سلطان را
تعمید کرد که بی خبر مثل نفسی مرده و اغلبا و نام ترکشای نا کاهانی عبد الحمید
بدون آنکه انظر بنظیر بر بخش با قراع دیگر از نسا شده خود نلا فی میکند

و انظافه ای که در انوار می کشد از ان بدین میباشند مشکل است فاما
انچه بود تواند فراموش کند و بدین جهت برای خود مشکل است رای و لا و ادم
فراموشی مشکلیست بکری و سلطان نشسته بود حسین پاشا و بر بخت و عا کله
مرحوم بعد از آنکه ملاحظه کرد بخت مقابل را ازایت و باد داخل او را می بیند و
اگر از او بدین یاد و خبر میشود غفله بفرست کرد اگر فرستاید و خبر می رسیدم
لکن مختلف شد که از این بخواهیش سلطان ضعیفی در کم شد که بطرف
دلولو خود که روی مین و زبرد سیخالی گذاشته بود دست برد عا کله پاشا
فوری نیای خود نشسته خوش بختا در نشین استی که نشین علی بن شد
و میان او از آنکه بخت یافت و خبر شاهره را موسی مرحوم انا و دبید
پاشا مختار و سلطان سر نهان شد بود این شاهره موافق و موافق و فاقون

در بار و دقت سوال و جوابا به حضرت خود عقب بکرفت و پای بر نهان
در این عقب رفت یک نفر پای او با بیانه و در خود و نزدیک بود سبقت و جوی
کدان شاهره برای نگاهداری خود از افتادن کرد و نظر سلطان حرکت نا کاهانی
بود و در انوقت مقابل شاهره روشت بدین ایستاده بود و نورانی
بجیب خوف برای دلولو برده و با دست دیگر در باز کرده مثل بر روی
با دلالی دیگر انداخت و از پیشه نا بدید سده و ظن سلطان هر چه را از
شد نا کو که در حق قوم مردم از خواص و عوام پان شده و از نام مردم
و حش دار و جوی از جرمهای صدها خود سلاطین شب مین بکشد
برای بخت کارها احتیاط کرده بود در شاهره فضا نشات بر فب بکشد
انش بزن و سلطان در بخواب خود دانا بود و فب بکشد بکار و

افش زده نرداقای خود برد کرد و بی کرم شد بالای تخت خواب کسبکار را
با قای خود به کهد عبد المجید در وحشت ناگهان گرفت و با ساقی خطیب
از جای پرید با زوهای رفیع بیکر محکم گرفت نگاهداشت و این وحشت
ناگهانی از این بود که در وقت غم شدن پیشخدمت خیال کرد میخواهد با دود
ککلی او را گرفته خفراش نماید و بجهت این سوء ظن که عبد المجید از کوران
نم کرده و حذر آن اشخاص در نزد سلطان نژد و او را در خیال چلی کسیت و این
که در حوالی سلطان میباشد که کسی است که سلطان را ملانامه شناید و مقصود
از این اشخاص پیشند منها و متنبها میکنند و از او و از او این ملک و صاحب
مناصب را سلطان هیچ نمی بیند و اینها محصور سلطان با و ندارند و بعضی
اوقات که سلطان ناچار نماید جمعی را از خارج با داخله احضار کند این محصور

سلطان

سلطان زبا دیکت میکنند چونکه با یکم خوت خود را از وجود ان اشخاص
پنهان نماید و هم ملاحظه او را بر نمود اداب سلطنتی را بجا آورد و کسائی
که از خارج به سلطان احضار نماید با غایت احترام از آنها استقبال کریم
میلان میکنند و بدست خود سپیکارت با آنها لغز می کنند و اگر آن شخص سلطان
مخبر دهد فریب دهد با مطلق است که بخواهد او را از آمدن در این واقع لای قطع
حرف میزند و اظهارات و فیضان و غارفات متعلقه را با او بجا میزند
و هر وقت سلطان موع شنبه را منع نماید که میباید تا آمدن سیکور کند
و بعضی اوقات طرف مقابل را با کمال میل استماع نماید تا که کتاب
نشریه است و بعضی که با ابد از شغری خارج دعوت نماید و کاهی اشخاص
بزرگ و کرمان مشهور را و دارد میگویند که لابد با اذنانها بدانی نمائید

با هر گونه نشریه است که باشد سلطان از این گونه نشریه است
و محفل از نشریه است می شود مگر که بجهت کراهت و از هر گونه مضامین
که از آن دارد و هر وقت بدانی که از اشخاص بزرگ مانند پادشاه و ملکی
سیف برزخی را قبل از ملاقات مانند شغری بزرگ که قبل از وقت می رسد
برای اشعار بدیده او و برای حرف زدن با آن مضامین محترم و بی اسطر این
قبل از وقت هنگام ملاقات آن مضامین را می خور میکنند از صحبت های غمز
شیرین خود و از هر طرف و هر گاه با هم می آیند

فصل ششم از بیان طایفه ای که در کمالها خود را از کسب شایسته میدانند
عبد المجید از روی میل خود را بر دم میبندد و خیلی مایل بود که در وقت شغری
او را به پنداشد سلطان عبد المجید که کلام و احالات و کل و بی وفائی او را

مهر

محمود میکنند و این حرف این بود چند روز بعد از باغی که می رسد که از مشون
ساخا و در غار است بیکر که می بخورند و بعد سلطان سوار کا لیکه بوده و در کمر
نفران میبندد و در وقتیکه از بلند بهای قوب خانه عبور میکند ملاحظه نمود
که جمعی را فواج طرف او می بیند بعد از خطه و بدید فوج را باست شخص رضا یا
سر عسکری او را احاطه کردند با پادشاه بطور عجب از کسبیه بالا و رسیدن این
جرازی که موع چه سبب دارد آمدن خود این حال هر چه و حضور این فوج را
رضا پادشاه عرض کرد این فوج را بدیده او و ده ام که در کتاب سواد که برای فراری
خاطر باشند سلطان گفت مرخصند و در این فوج را هم میرا که میفرستند
نه من بدست بکفر از او با مسئول شوم البته خواهم شد و یک نفر دیگر از فوج
مشرقی و همین پادشاه اینان مطلقا میباشند و در اینان که مشهور با رئیس یکی از فوج

سوء قصد و کرم جری بشهره جفا نمودن است و اینها بی فواید
جلو دینی را که پادشاه طرف من در آن کدبان جری فضا که از روی نفوس ^{نیت}
و انبساطها بکلی در شش عید الحیدر با ناکیت و ابرس سلطان در دایره سلطنت
کاهی خود را بر عتبت می نمود اما از وقت جنگ روس و عثمانی که سلطان
فدای خود را مققر می داشت و بعد از ظلمهای فاحش که از او ظهور یافت
و بعد از آن ظهور علی سوادبی هوا خواه سلطان مراد که با مکتب و دی برید
در فهای غارت چراغان را در تصرف نمود و سلطان مراد محسوس را
از آن محسوس بیرون آورد و بدینا که خود و رفقای او در آن فتنه کشته شدند
بعد از آن حوادث عید الحیدر خود را از پای تخت دور کرده و از تمام رخصت
خود را مسخورد است و در روی مایه های پادشاهان محسوس را بدینا

۴

و از آنکه فاصله و این سکا دینت نا پدید و در نظر سلطان با مشاعف می نماید
زیرا که سلطان از غایب که در این روز برای او اجتهال می رود بسیار
و حسدنا کیت در این شاکت نیست که اگر بنواخت و بی رسید از محسوس
زک این شرفیات را بهر دکن ملاحظه می کند که این حادثه در بطوری
و در ملک رسوخ با فدا است که از دعوا می ماند بچی از واجبات این شده است
چند روز قبل از عید و این شرفیات انا و حسنت و برپائی حواس را
سلطان مشاهده می شود و هر چه این روز نزدیک شود بوحسنت و بی فزاید
لام و زبانه ماه رمضان که در عید شرفیات زک است
تو کران سلطان از قبل و زبانه ها بی دربان و جاسوسان سلطان
در این دو تنهایی می بینند مکران شورش و فساد و سوء قصدی در باطن

۵

خبر می شنوای کرده و افواج رشیدان با این وعده و سنا بر لوازم مستحکم و قدر
نموده است در حقیقت خود را در آن محوطه و حصار در بین منقش و محسوس ^{نیت}
محسوس بی برای خود دوست نموده با وجود این اجتنابها از ناکلی و غول الهی است
بواسطه سوء ظن و عدم اجتهاد و تمام مخلوق و بی خودت و کریدان حالت محسوس
و عثمانی سلطان را که چند روز قبل از خروج از پادشاه برای او حاصل می شود و این
محسوس سوء ظن در نیالی تله فتنه محسوس است از غل از برای خود خارج شد و با
پن جمعی که همان قدر سلطان از غایب است و آنان از سلطان رخصت
دارند بر پارت خور شریف بود و چنین مشهور است که این ^{نیت}
در این عید نزدیک مدیعی که در شب کا پوزافع در ایستاد بول بر پا می شود و غل
مقتدر و نایبی فاصله با پادشاه دارد و از آن در می بینان نظر سلطان خلیفان

و با کمال دقت و جان شایری مشغول غایت وجود پادشاه و امنیت شهر
می شود بدینا که قبل از این عید تمام پلیهای شکار و غنی در فتنه این روزند
و هر قدر موعود روز موعود نزدیک می شوند و اجتهاد و جزایست می رسد
و تشبیهات زیاد از بعد و فضاها بی که تعبیر سلطان واقع است می نماید
و اینها همان خانها و اسامی شاکتین آنها در دکن پلیها خط است
و غرض آید دنیا کتب این خانها می شود که در وقت حضور سلطان که می بخیزد
برای نماز است و در این روز و ایام ساز و ایام فروش باید دکانهای خود را
بسته بیع و شری و موقوف نماید بد و اساز و دوافر و سنان نیز غرض آید
می شود که از دکانه این خود تمام وادی که قابل اشتغال را در آن روز می گذارد
آخر حبس نویسن روزنامه پس آن که در این باب نوشتاریست مابین آنها را

دو این کتاب در پنج نماشیم و او بنویسد بملاحظه که کارات دیناس مادی قابل
استعمال در اداریست عذر شده است این دو داخل نامه عثمان بن نفوذ وصال
خداست این همه بنماید و این دو داخل ملک شد و بعد از احتیاج برای ممالک
و اراضی شان اجازه حاصل کرده اند که داخل کنند و این مقدار را که خیلی کم است
زکات زبانه و اراضی شان برای معاش بعضی امراض می دهند و این مقدار را نذاری
مقدود شده است که در بار ممالک هیچ کاری نمی شود استعمال کرد و اما
چون مثل این است که در دینیت و مذهب دکان و اراضی از هر کدام مقدار برای
این دو گرفته شود و این مقدار را برای دیگر در برای سوء فکد در بار
سلطان که استعمال شود با بملاحظه و وضع این روز بلیها تمام دکان در بار
ملاحظه کرده و غیره و کارات دیناس را لان و هر بلی کند و لازم است تمام این

تَقْضِیَاتِ بَعْلِ بِنَا بَدَکْ هَر کَا دُو شَمَن جَنِبِیْنِ وَ کُشْدِی دَاشْتَه بَاسَدِ نَوَاسْتَه
و بَا ن دَوَا دَسْتُ و س نَاشْتَه بَاسَدِ و بَاسِیْنِ اَلان نَوَاسْتَه بِر دَاز دِلِ بَیْنِ
کَا رِهَا نَمَام دِیَوَر و دَوَا هُکُ و جِغَالِ خُودِشَانِ بَکِی اَز خُاطِر اَتِ کَمَرِ بَیْ
سِلْطَانِ کَانَ بِهَر فِت بِر طَف کَمَر دَن دِ رُوزِ یَا رِتِ خُومَرِ شَرِ بَقَرِ اَوْ صَحِیْفَه
مَقَلَه بَکِنَاش و کَالَا نَا دَا مِیْلَا بُولِ رَا زِ حَبِیْب مِی شُود دِیْنَه دِیْنَه عِلْمِ بَیْ
بَا کَالِ دَفْتِ مَسْئُولِ کَا رِ مِی شُود کَمَرِ اَصْلَاحِ غَمَاسَکَدِ زَمِیْنِ کُوشِجَا رِ کَمَرِ سِلْطَا
اَز اَجْطَا عَجُور کُنَد و کَمَرِ جَنِبِیْنِ پُلُغَا بَیْ کَمَرِ بَا دِ دَر اَبِنِ هَم کَامِ مِی شَوَسْتَد
و اَبِنِ پُلُغَا و کُوجِرَا نَمَامِ اَز مِشْنِ مِی شَوَسْتَد و مَعْدِ سِیْلَانِ بَا نَقَا بَیْ پُلُغَا اَصْطَا
مِی کُنَد حَمَلِ هَا یِ اَبِ و حَمَلِی کَا زِ نَمَامِ سَوَا اِخْتِیَا بَیْ قَابِلِ رَجَبِ نَزَارِیْ
بَاسَدِ و کَمَرِ جَنِبِیْنِ دِ مِی نَقَا بَیْ کَمَرِ قَابِلِ نَقَبِ زُورِ دَاشْتَه رَاسَدِ بَا مَانِ مَحْمُودِیْنِ

و پادشاه بدقت تمام ملاحظه نمایند و این خطا را مبادا در آراء و افاضات و قیاس و
سر بازان و در سینه پنداره و در وصف کشیده شده اینها را بن قیاس و
در وصف تفکیک شده برای نگارنمایان و تماشاچیان و سلطان خا بل باشند و
اگر این حقوق بود و نه برای تماشاچیان و پدید سلطان اسکان نداشت
و هرگز سلطان کا لیکه در سینه سوار نمیشود و اینست که اکثر اوقات بد رسته
می نشینند و اینست که کا لیکه در سینه را دوست نهند و از این جهت است که اینها
عبدان تجدد با و ستم میکنند و اگر دو کا لیکه در سینه دروشی برای رحله کنند
بک دضر خود را پائین انداخته نازل کنند لکن در رسته را از دو طرف میخوان
پائین آمد و فلز خود و در رسته سوار می سلطان حضور ما ساخته شده و حرم
پس وین و اینست ما هویت نام و بی در رسته یعنی پادشاه حرم و ما هویت سنگ را

بکار برده و این دور شکله را زرد پوش کرده اند که کلوه را زان نگذرد سلطان
از این معبر بخلافی مثل کوف میگذرد و رضا اینکه اسبها چنان ریل میگردانند
و در شکله سلطان احاطه از زبان قلعه زنده و زنده که عبا و رستار بخوانند
و مستحقان شخصی و عیالجات و دیار و بطوری بن اشخاص سلطان را احاطه
گرفته اند که برای احدی دیدن او که خود را در دور شکله بخوانند و خود میسر نیست
و در این شرفیات رسم سلطان اینست که پیر عزیزش برهان الدین را بپیکو
خود می نشانند و در جلور و روی و هجرت عیان باشای غازی می بینند که عجلت
او در خیل با روس بیلونا ضرب المثل میباشد و سال گذشته موصوف شد بیکه
سلطان عیان پاشا را در جلور و روی خود و در این شرفیات می نشانند و این
بود که التفات مخصوص و رحمت او کرده باشد بلکه از خوف خود س بود و نیز

میلانت عثمان پاشا را عیون وقت زبانه دوست میزدند و کمره بود
فصلی در حق سلطان دارند بدلا خط انکه عثمان پاشا هم کند میشود شاه
صرف نظر نمایند و در حق عثمان پاشا را خطا سلامت خود قرار داده
بود اما اگر رحمت بود و پیش بدین نمی داشتند قدری جاکند از برای عرض حال
با آنها گفتار و سؤال با عرضیه بخاکد بدهد در حال کمره و نایب بد میشود
که دیگر احدی حیرت را نخواهد شنید و اثر او را نخواهد دید **در این وقت**
سلطان عیون در وقت که امیر طبرستان بنای تخت آمد و عثمان سلطان
بود در عمارت د و به باغی منزل داشت بان و در آن سلطان با امیر طبرستان
و به باغی رفت و از باغی بید و از محبت میشود در بین راه شخص مجهول با نسیه
سپیدی بطرف سلطان انداخت آن نسیه میان دور شد و در وسط راه و پای آن

نایب

افشا معلوم است و افعی سلطان را در این موقع شرح بنویان داد چون که
سلطان منتظر بود که کلمه دنیا بهت در این بقیه نگاشته اند فی الفور بزرگ
افشا در بقیه در میان دور شد چند نفر از اجزاء با و تا و با جرات گذار طاعت
شاه سواره وادی بودند آن بقیه را انبویای سلطان بودند و بیکدیگر بقیه را
با نکرده و ارسبی کنند و بداند طفل بشر خواهد میباشد و بلیا ستم مندری
ان بچرا بچند و عریضه با سوزن بلیا اسان بسیار بید بودند و در آن عریضه
بد طفل شرحی زنی چیزی خوردن کرد که آن شدت نظر بدین پروا بید
ابتدای طفل و صبح را ندانم و پرورش او را از سلطان اسنادا کرده بود سلطان
که خود را از مرگ پیشی و طفلی که داشت خلاص دید اسنادای آن مرد بفرمود
نمود و آن طفل در بید و از انجیب سلطان خارج داده شد و پرورش در بید

میشود و در روز فشرقات خواجیه ها و شاهان با آنها سفای حضور بختلید
حاکم کاکه و در حال تنگدستی و با نسیه نگارده و در حاکم بسیار سنگین بختلید
انست با نسیه کاکه جان و لباس نظامی در خشان سواران نظام که
همراه شاه میکنند و بخلافی در آن روز برای تهیه میشود و بسیار بختلید
با خانت و خانتان و آن خوف فوری المعاده که هنگام حضور برای آن از آن
که برای خلوت نیست بلکه از ترس عیون رعیت قبول بر این را میباشد و اخطا
و خست ناک و محزون با خست چنین و شاهانهای فدا و و صورت لاغری و
بر این که ترک هم آن بریده بی رخشان برای تواند اصلاح نماید و آن کلاه فسی
بزرگ که از برای او را فرود گرفته و با و ملاع بزرگ یعنی و پیش بد بزرگ و
نگاه های و خست میباشد و در این روز و نورش خیلی زشت نظر میباشد و خست

نایب

غربی در او مشاهده میشود که نیز از سیلابین نیت در این سیلابی و اجزاء
عبود را انست با نسیه کاکه جان و لباس نظامی در خشان سواران نظام که
همراه شاه میکنند و بخلافی در آن روز برای تهیه میشود و بسیار بختلید
با خانت و خانتان و آن خوف فوری المعاده که هنگام حضور برای آن از آن
که برای خلوت نیست بلکه از ترس عیون رعیت قبول بر این را میباشد و اخطا
و خست ناک و محزون با خست چنین و شاهانهای فدا و و صورت لاغری و
بر این که ترک هم آن بریده بی رخشان برای تواند اصلاح نماید و آن کلاه فسی
بزرگ که از برای او را فرود گرفته و با و ملاع بزرگ یعنی و پیش بد بزرگ و
نگاه های و خست میباشد و در این روز و نورش خیلی زشت نظر میباشد و خست

هنگامی سلطان سب کابو برسد و اینکه سلطان از کشتی بخارج رود و ناظر
 باین میاید و در شکم دیگر بی خطا حکم کرده اند بدون تا مثل دران و در شکم
 فتنه میخان از باب هفتا چون میگذرد و در جلو باب السعاده نوشته میماند
 و در این در پیاده شده بخا اینکه غلام و زردا و اشرف و اعیان و صاحبان در
 عقب او و در آن اند سپرد و میگوید که اشتباه معروفه اند که است و ان اشتباه
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بانی مانده است و از انظار از بارت غایت
 اوقت شرفیات ز بارت شروع میشود و در خطا از بر در شکم هر دو خطا از
 خلاف شعل است سلطان بدست خود بفرشتا از خیر شریف دران بچید
 بر داشته و فرقه مشغول فرات قرار میگیرد و بعد بر حسب شان سلطان صفت
 و شیخ او میآید و سایر اعیان از دران و عین ملک از جلو سلطان ^{میگذرد}
 بران

و بعد باین از انها یک دیشما را بر پیشی که از بر فلان نوشته است و میان
 بفر خیر شریف برای تبرک گذاشته اند که بعد از زردا و اعیان
 شاهزاده خان و والد سلطان و سایر اهل حرم در مدت قبل از سلطان از
 شده اند میشود در مدت شرفیات سلطان در میان حرکات حصار است
 و بدقت تمام حرکات انهارا نگران میباشند چون که خوف از خطا با و نگرانی
 در هر خطا هیئت جتی و عینان مقام عالی میرک با و وحشتنا است بعد از
 اتمام شرفیات ز بارت خیر شریف سلطان میروند و بعد از خطا
 بفر و ان مخصوص داده میشود و بعد از آن که هیئت و بارت شریف شلیلان
 میباشند با خطا و بعد از آن که در هر خطا سلطان اظهار در خطا
 کا پو خورده و سب را مراجعت میدهد و بعد از ان شرفیات و در آن

خیلی شریف هر چه تمام میگذرد و در سبدن میگذرد و خیلی خوشحال میشود
 زیرا که این فقره را بهت بسیار بر روی میزند که دران روز جانی بسیار
 و بعد از آن خطا میماند و در زردا میماند و در خطا میماند و در خطا
 و دیگر گفته شود که شرفیات دیگر ی شاه و امیر و بیکند چاهر
 و ان شرفیات سیاه لقیبت که در هر روز خطا سلطان با بد میگذرد و در
 بر این شرفیات در سجد و شکاش بهتر میشود و این سجد در نزدیکی غارت
 و وقت با خطا است و شرفیات در انجا با بعد مسافت برای سلطان اشکال
 زیرا که او همیشه میل داده از نظر مردم پنهان نماید و چون مایل است هر قدر
 بخواهد از شرفیات فتنه بکشد که یک میگوید عالی و در نزدیکی غارت
 سرد و ان میگوید همیشه نام نهاد و در این کار سبب فتنه میزداده و مشکل
 سجدی

مسجدی از بر پیشی که بود ساخته و با ان شماره و باریک طرف که مانده
 بطرف ایستادن بلند شده و سایر میاندازد با حاج باز در جلو این مسجد
 و سبب است که احاطه شده است از طرفی خطا و در جلو هر چه در ان
 عالی ناز بر پاشد که انجا ملحق میشود بفرشتا و در از خطا است شرفیات
 این روز خوب میشود و تمام ساعت قبل از ظهر در سده های سوار
 و پیاده نظام با انان مؤن باین دو کمال از استیسی شروع با مکن میکنند
 از خطا با انهای بر و کلاهی تخت بطرف بلد و وصف میکنند در طرقت
 مسجد جدید و این دیشما های نظام از سواران و پیاده که حاضر میشوند فقط
 برای تخیل است و خدمت جتی و نظم واقعی این روز عهده دیشما
 بفر و خطا بفر شرفیات که فرات خا خا انجا از یک میگذرد و در آن

علوم مشغول نما و پادشاه سلطان مشغولیت بناد و بعضی اجکام در باب
تشریفات و عیال و خطه ایسا می افشاید که در آن روز برای نماش حاضر شده اند
و از آن اشخاص هر کدام مختصم باشند سلطان پیشخدمتی را برای احوال پرسش و اطمینان
الغیثات نزد آنها میفرستد و از این مطلب واضح میشود که برای دیدن سلطان و عیال
معیار این فعل در روز سلام فوق امکان نمیشود و هرگاه کسی نماز آخر پیریدیک
کمالیکه که دو صندلی پیشین دارد و بدو سبب سفید اعلی بینه شده است
برای سواروی سلطان حاضر میشود و اینکالیکه نشیمن برای کالیکه چنانچه
و جواهر ایضا را بدست گرفته میبندد و سلطان بنا بر رسم معناد میافسوسد که کالیکه
شده و معناد ایضا را خود بدست خود گرفته کالیکه را میبندد و حضرت ایضا کالیکه
در کالیکه نشسته و معناد ایضا را بدست گرفت و کالیکه ایضا را چنانچه میبندد
بر گرفته

بهرینه و چهار نفر از اسبها را میبرد و اجاع اهالی در بار و کمر بنیان و ایضا
و ششپا و خواجه ها مثل پادشاه سیک شکساری در عقب سلطان حرکت
در آمده و این مردم بعضی پیاده و کبرخی سواره اند در این جمعی شلوغی میشود
و این اشخاص مختلف در کم و بر کم میشوند برای اینکه این مردم وفایت بعد میبندند
از برای زود تر رسیدن بکالیکه سلطان و در نزدیکی و راه پیچیده و هرگاه این
اشخاص در کالیکه که بیک نوع ثلثی نوبه سلطان را جو جذب نمائند و سلطان
بعد از رسیدن بمقر مخصوص و بعد از اندکی راحت کردن بعضی اسفرا را
مختصرا و حضار و میبندد و بعد از ملاقات اسفرا باز مشغول میشود بکار و چنانچه
تعمود برای خود واجب کرده است و آن کارها را لا انت حفظ و خود و غیره
ملک خود است که این دو را واجب میداند

فصل در عیال و آداب

در درجه اول ملک عثمانی می میشود و این کار نیز برای تفصیل از تفصیل است
که عیال آنها بواسطه هیاچ با آنها است که در پادشاه بلکه فقط برای صرف
جونی میباشد و از کارهای عمارت روز بروز سیسین بر میسر میشود و بعضی
بطایف نماید اشخاص را که دو سه زن داشته باشند و اهالی مشرقی و
با وجودیکه مهمل را در بنهاد دارند و بعد از ازدواج در قانون مذهبی آنها تالیف
مستحقا طبقه یک زن گرفتن را ترجیح میدهد بابت این زنهای مستعد و
برودی قانون آنها خواهد شد و احدی در زن نخواهد گرفت زیرا که اگر
یکی از آنها خواهد قانون شرع را پیش نهاد خود نماید و زن دیگری اختیار کند
برای لذت نفس خال عمارت کسان زن جدید او را از عیال بدو افزایند

و بابت زن آکنفا میبندد و در این باب اکثر زن که دوزن داشتند را که
حق پادشاهان بعد از لذت نفس چیزی میبندند و سلطان بعد از
دوست داشتن زنهای بر تمام اهالی مشرق زمین سبقت دارد و سلطان
مالکیت جمیع زنان خوشگل را که میشود لذت از تمام زنهای مشرق
زمین استیلا دارند و بعضی این خواص خوش شکل در حرم پادشاه است و
مراوده آنها با خادج امکان ندارد و این زنهای بدین دوزن سلطان
حبس پرند و اطاعت آنها بخواهای بوالهوسا نه سلطان مقتدر و مستقل
علیل المراج خوفناک از اندازه تصور خارجیت این زنهای بدین زن
میکنند و در مجلس شری پادشاه و عیال پادشاه را به خود را در این حدیث
بیایان میرسانند و ایام جوابی آنها با حش و رنج اضافی میبری میرسد

و حقیقت تمام عالم برای انضا همان فتای ملک و زکات متوجه عالم دیگر می‌باشد
و این زلفا و در غنفلان و در نهان عمر اخل بر حص کره کند و انهارا حفظ
می‌نمایند مثل باب کله نویسی و در آن حوطه زندگی میکنند و می‌پیرند
بدون اینکه لایق از زندگی خود بدن و عالمی غیر از عالم بلد و در حقیقت با
خواهند آمد اگر چه نقل و ثروت زیاد انهارا احاطه کرده و در حقیقت غریب
نعت هستند ولی حفظ از عیشی که خداوند انهارا برای آن خلق کرده و محروم می‌نمایند
و آن عیش موسوم است بشوق و در آنکه از این عیش بی‌معنی و بی‌فایده
تبت و در عالم بلد و هیچ لایق برای انضا حاصل نمی‌شود مخصوص در آن
زلفای مشرفی زمین و حالت محزون این بدخشان در این محسوس است
غم انچه برای انضا حاصل است مثل آنکه در فدا آهن می‌دهد و گرفتار باشد

درین

البته این گرفتاران بد بخت خود طراز زلفای آزاد پیر و شکنجه میشوند
و غنیمت سیلطان خاص نیست اسم او ان بکار کارا می‌پسازند و از زیر و پیر
هرایند و با اجمعه حالات بسیار بوالهوس و شیطان خیال می‌نمایند
زلفای حرم اکثر از تراد **سپاس** منتخب میشوند و مورد این تراد ان تمام
تراد های شرفی زمین و نهان و خوشگل می‌نمایند و بهر از این تراد که اکثر
با انواع مختلف از تراد شعبات دیگر در حرم سیلطان یافت میشود چنانکه
از تراد های شاهی و غیره در حرم سزا می‌جوید و این بکار کارا از زمین
طوفان خرد را می‌پسند و شخصی که کین برای حرم سلطان خرد را می‌ری
می‌نمایند و ملقب است به سپهرچی باشی و موسوم است بحسین اندی نغز
این تراد خرد که بعضی کین از اندیون می‌نمایند که از خلی خوشگل و جوان برای

سلطان انتخاب کرده خرد را می‌پسند و اغلب کین زلفای حرم اندیون است
چکام و لایق برای حسن خدمت دخترهای خوشگل که بسیار از انها
خرید یا برضایت پدر و مادر و کاهی هم بخیف نغز و از پدر و مادر می‌پسند
و برای نقیذی سلطان می‌فرستند دخترهای و قد های سلطان هم برای
تحویل کین خوشگل که مطوع سلطان باشد جد و حجب می‌کنند و بعد از
پیدا کردن و شریف بودن نقیذ هم سلطان می‌نمایند که کین ان نغز را می‌دهد
و این نقیذی را از ان نغز خود قبول کند و صاحبان نغز را هم را مقصود کرده
و ان نغز حیوان بود که بسیار است و بهیبت و مهمانده و معانی بسیار
بل که کین بسیار قبول کرده و نهان کین از انکه در آن سال بهر ضعیف
و شرفی و داماده و بر تمام کینان و نهان داشته باشد نقیذ هم نماند انهارا که

خود را

خود و سلطان نمی‌پسند و با آنکه انهارا بیک نقیذی فرستاده شده اند و کین
و در حرم سلطان میشوند می‌نمایند تمام افعال و عادات که قبل از دخول در
حرم داشته اند فراموش نمی‌کنند و از خاطر می‌کنند پدر و مادر و اقارب و دوستان
و ولایت که مسقط اقرار این انهارا بسیار است و حرم و رسم خود را ندانند و بیکه در آن
داخل عالم نماند میشوند و زندگانی جدید و اسم خادمان و نغزهای انهارا معین می‌کنند
و موسوم میشوند خوانده می‌کنند و بدنه های جدیدی یافته اند و بهر غیب
مخصوصی که مختص حرم سلطان است تا یکدیگر می‌دانند و معلوم این کینان ملقب است به
کلفا و ناس کلفا و درخت و باست خرد و دار و سزا که رئیس یکی از ادوات
می‌باشد و تمام انهارا درخت و باست و اندی سلطان هستند و این کینان بهر کین
و با بدنه کینان موخر و تربیت شوند برای خدمت نغز و در آن نغز و ادوات

نشد مکن بعد از چهار روز که شرفایب حضور کرد بد سلطان با رکن بیت یا
 سهل سلطان با آن نسبت به طرف شده بود با حقو شکلی انقب نظرش بنا کرد
 بلباس جدید شناخت و درخواجه خاک کرده با ابروهای درهم کشید و برین
 گفت این نسبت زوده و این سبب بد و بنا حش بسیار بر این دخت بدخت با
 دل محسوس و خاطرهای بر نشان درجا نیت که انجالت سپرد بد از آن سلطان
 بیرون آمد و این بدخت چهار روز در اندون جم بعد بری نمی کرد
 و مینمای خوش خیمه های آینه شده بود که نونی از نون بپند و این نون آینه
 و بدختی برای او مثل بلائی با صاعقه از آسمان بر سر او نازل شد و آن بدخت
 فرستادند نزد شاهزاده زکریا خان که بر خلعت اول که با چندین خواهر بخت
 و عقب و جمل خوبی و امید فادی بپادشاه و بر زراعت بد و نیک
 در میان

و درینگاه فقط یک خواهر بر بد رکن با او همراه شد خانه شاهزاده خانم
 روان شد و دخت بدخت از این حکم و بلائی ناگهانی که بر او وارد آمد هیچ
 نوع نتوانست خود را از پیشی بد کند و در باد و غلغل شد با رنگ پرید و طاعت
 ضعیف چند روز بیکال یعنی از نون نون و بد و روز بعد از آنکه کتی سر زده
 افتاد و مرد و با وجود اینها ما میت عالم را بر و مقبولین سلطان از نون نون
 موافق نون مسلمانان هیچ مردی نمی تواند با دنا از خداوند بگریز
 در عصبی و بی عت را از این چهار زن عصبی هر قدر بخواند و بر این مسلمان
 داشته باشد که بر این با جمعه نموده و با آن که بر این بختی می تواند بعد از آن
 با نفعی عصبی خودش و آنچه اولاد از نون داشته باشد ملال زاده محسوب
 و سبب از بر میشود و این نون برای عظمه مسلمانان و غلبه این

رعیت و این علم پیشانست و سیلا طین عثمانی بر حسب نون خانه داده
 خودشان هیچ زن عصبی نمی گیرند از اقوام خود نه زن خانه داده و نه نجباء
 همه زنهای سلطان که بر این با جمعه شده اند بعد از آن هم در این نون
 بر روی سیلات خود را کرده است و از عصب کردن دخت های خانواده
 نجباء اجتناب نموده و چهار زن عصبی سلطان از کتیران انخاب میشوند و این
 وضع که هر کتیر بی اولاد از او متولد شود حکم زن عصبی سلطان را دارد
 اگر چه انها همان کتیرین میباشند و سلطان انها را عصب نمیشد و اجتناب
 زای زن عصبی سلطان میشود برای آن چهار کتیر که اولاد از او در خانه
 میباشند و سلطان هر کدام از کتیران زاده است بداند که این کتیران
 میشود بر کتیر و بر سلطان با هر کدام از انها بخت بعد از آنکه از کتیران بخت

سلطان بیرون آمد ملقب میشود به اکبر و اگر ایل خان مله شود و بر این
 ملقب میشود با هر از خانم و بر خواندن محسوب میشود و در آن خان
 یک عمارت مخصوصی با و داده میشود و یک عدا از کتیران و خواهر کتان
 برای خدمتش مینماید و این کتیران و خواهر کتان مخصوص خطرات
 خانم میباشد و اجتناب از آن زاده و حق انعام بیا افزوده میشود و کتیران
 چهار زن که عصبی باشند محسوب نمی شود مگر در کتیران چهار زن
 فوک شود و سلطان یکی از خواهرین که دارای اولاد میشوند بجای آن
 بر قرار نماید و عید انجهد با این کتیران جوان خوشگل و با و هر که ضرورت
 میباشد که کتیران میبردند باید دارای اولاد زاده باشند و با وجود
 این هر کتیر از اولاد او کم است و تمام اولاد در شخص میزده نفر میباشد

سلطان باها بیکه چندین انعام و نمانه اکثر اوقات انجمن گزینید
 رفعت مردان عثمانی برایشان بود و از دل خود را برای زینها چکایت
 میکنند و اکثر بارها مشورت میکنند و بیکدیگر از تلخی بوی میانه
 بیست برای دلشکی نهانست که از زمانه و در کفرین دلشان میماند
 صحبت مردها با بد رفعت و لشکر آنها نبود و از کثرت انعام و اعیان و اشیای
 میرسانند هرگاه اتفاق میفتد و یکی از کثرت انعامی جدید شراب و دوا و دست
 دارد و ترک حواسی نموده اشیاء و سوره جدید با اشیای زمانه که از داخل
 شدن بحرم سلطان ممنوع میشود و هرگاه از این کثرت که سلطان بختی
 بخواند از دخول حرم ممنوع نشود و حجاب لغات سلطان را بخواند باید بپوشد
 شبنم با سویی صبر بپوشد و از کثرت برای دخول حرم و لغات سلطان
 از کمال

اکثر با کمال حد و حجب مشغولند و تکلیف جمع اوری اخبار و سلطان اطلاع
 و از کثرت بیک اخبار را خوب میرساند با اصطلاح اهل حرم نگردد و دخول حرم با
 بدست آورده است و در وقت گشاده دارانده نهایی حاسوسه خدمت نماید
 سلطان کردند و اخبار هر کدام از اهل پای تخت را که در حقی از اشتهار و لشکر
 کرده بودند و نه بعضی سلطان میرسانند و این سلطان فایده کنند و در
 حرم خود حواسی برقرار نموده از کثرت و خواجگان و بطوری اخبار انجمن
 انداخته و در حرم نموده است که این دو طایفه با کمال حد و حجب مشغول است اخبار
 اندرون میباشد که بعضی سلطان میرسانند و این جوابی اندرون کثرت
 و خواجگان در بر بردها و شیت و پاورها با بزرگی مع مشغول میباشد و کمال
 هر شکل باشند و در کمال اطلاع بر میانند مثل روزی با درون حرم با و طایفه

نشدند بود و کثرتی دید که مشغول شیش و سیتمای خاتم خود را
 و خاتم این چنین است و این بود سلطان از آن کثرت خوش آمد و از طایفه
 نمود و از برای که مشغول و مشغول اند بعد از لذت میباشند طبع ما بل
 بکمال میشود سلطان با آن کثرت صحبت میباشد و با و وعده داد که هرگاه
 انچه بداند ناسی بگوید و اطلاعات خود را بپوشد دهد و از کثرت
 محسوب خواهد نمود از حجب خاتم او و بعد از آمد سلطان بر سببه
 آن خاتم چه میشود و در غیاب من چه افکار میباشد که این موالید سلطان
 میباشد است که با آن کثرت چه اثری میکند و چه اثری میبخشد و چگونه
 حزن میشود از کثرت که خاتم من و حرفهای و اینست که تمام شود
 قابل شفیقانی میباشد و انوس بر عین تلفت شده و جوابی خود داده

بوجود باغ و حزن و اندوه میکند و از آن عبد الجید بعد از شنبه
 این حرف آن کثرت را بر خاش مشغول داشت و از خاتم از نظر سلطان انداخته
 شد و در حق آن خاتم مکرر می گفت هر کس در حق با زبان بگوید
 او را این طور میداد هم حرم سلطان عبد الجید چون موافقی نداشت و بدست
 کامل و از حرم بعید می شد اهل حرم بکارهای شبنم اقدام نموده
 او سلطان عبد العزیز که مانند بر جسد بود و اصلاح حرم سعی نمود و
 عادات رشت که در زمان برادرش و حرم رواج داشت موقوف نمود
 لکن در هیچ عصر حرم شاهی مثل عبد العزیز و زمان سلطان عبد الجید
 موافقت نمیشد و امروزه در حرم بلاد و در هیچ کوی نزدیک و نزدیک
 برای اهل حرم امکان ندارد و حقی هوام و موسی جری هم برای آن زمان

بیت چنانکه این خانها در مجلس بنیاد کنند در غایتی که آن غایتها
شد است از عینا زان دیکر و دیوارهای ضخیم بلند و مستحکم زنهار
سلطان در آن عالمی که زنهار میکنند بغير سلطان هیچ مردی را
نمیکنند و هیچ مردی در آن عالم راه ندارد و این مرافقت نه بولسطرغ
عکس ایجاد است که این همه ملاحظه در حق زنهاران میکنند و اینها از
جوف زدن بایست مردی در این عالم ممنوع شده اند بلکه اینکار هم زنجیر
میشود بخوف و ترس خطر اینها را هر چه میباید ملاحظه میکنند با
دشمنهای او دست بجم بنایند و در اینها را بی پیدا کنند و وقت لازم
از وزن اسباب خطر برای سلطان بعمل خواهند شد سابق عکس ایجاد
مایل بود پیش و عسرت و حال هم بی میل نیست اما ما را می که کار دارد

در

در فکر پیش و عسرت و در فکر کار است هر وقت خاطر او بر این بنا شد
فرست و ارامی دانسته باشد با خود را مشغول پیش میباید مثلا عینا
فصل و غارت ارامه در و فتنه خیال سلطان اسوده شده از اصل
و استیست بر فراز شد و در وقت عزت بیست نهم نزد سلطان زنهار و عسرت
بود چند و فتنه سلطان میل زنهار بیست و عسرت داشت و در کار
خود را بخوبی نگذاشته عکس ایجاد ملاحظه شخصیت زنهاران میکنند که
نلان زن مشخص شد با بد بنا با احترام با او محبت داشت با هر روز
منزل او رفت بلکه فقط ملاحظه خوشبختی و زیبایی و دلربایی زنهاران
میکنند و در این باب سلیقه او با مشرقی زنهاران تفاوت کلی دارد و در کار
اهالی مشرقی ملاحظه احترام زنهاران و همه را بخوبی در نظر میگیرند

بعد از زنهارهای عکس ایجاد و خنجر بیست و عسرت و ترس غایتها
سلطان از عینا زنهاران و در اسب و سلطان یا زنهاران جرم بطور زنهار
زنهار میکنند و بطور سلیقت و با محبوبه های خود عشقنازی میباید با
عموم زنهاران خوشرو و مهرافزین و این در و فتنه که حال سلطان
از خطرات خارجی و داخلی این باشد و همه نوع دشواری از زنهاران خود
میباید و خود را چنان خوب و خوش خلق زنهار میباید با ندهد بصر از آن
میشود و سلطان زود میتواند آنچه بیست خود را طور دیگر بنظر زنهاران
بداند چون آن چارها خنجر نا دان میکنند و بیست طوالت با عینا
شده و صلافت را با آنها آموخته اند چون معاشرت با مردم نکرد و اندوخت
لهذا همان صلافت باقی ماند و اند زنهاران است صدفی بلکه اگر جلالت

میزن

طوالت و زنهار با بیست و سلطان با انفا صحبت میداد و احوال
سیاسی تمام ملل را برای انفا حکایت میکنند و حکایات توحیل مختصر
از سلیقه زنهاران و در بارهای او برافراشته میکنند و خود سلطان بسیار میل
دارد که از اخبارات تمام دینارها مطلع باشد و فقط دس تاریخ بعد از این
زنهار حبس میباید و این زنهارات سلطان دینت و فتنه زنهاران سلطان
و در منزل خودش پذیرایی میکرد از **امپراطور** **سلطان** و از زنهار سلطان
خود را حاضر میداشت که امپراطور بیست او را بیست و بعد از زود
که امپراطور علی اوسم با دوست داد و اینکار بر والد سلطان ناقول
افتاد و بعد از وفات امپراطور زنهاران زنهاران زنهاران زنهاران
و گفت و انفا این زن بدترین است و این دعوی والد سلطان زنهاران

تجرب کرد زیرا که او در پای تخت سلطان و در حرم تربیت شده و بواله
سلطان و بنیادینان از بادهای طوقیت بنایم میدهند که سلطان با دشا
روی زمین و شانه شانه کلچا کشت تمام سلاطین طوق عبودیت او را
بگردن نهاده اند و سار جند او که است در روی زمین شش جاربست
صاحب بن و بچراست سلطان مشرق و مغرب و آن زنهای مشغور و پندارنده
و است و تمام سلاطین مخلوق حکم این سلطان میباشند و برغم و فرمان
او در سار این ممالک سیلانت میکنند و هر که را بخواند غزل یا مقیاسند و کمال
سکونت برای او ممکن است و این زنهای افغان که نقیب و عبودیت برای آنها
حاصل نمی شود زیرا که آنها بیکدیگر باید زنهای حرم مطهر غما بیکدیگر میدهند
و اینها می توانند هر تنهایی را فراتر کنند و بکاشای آن زنهای اذن خواندن

دارند که بنایم این است که از عرق بزرگی نوبه شده است و بعضی از دوز
نامرهای پای تخت که آن نقیب و عبودیت و این زنهای با هیچ وجه شخص را
اگاه نمیکند از جنایاتی و انواع و اقسام رقص در حرم سلطان معقول است
و تمام رقصهای مشرق و مغرب و اینها را میباشند و مشغولیات نفریج
آن بد بختان اکثر اوقات رقص است رقص چوبی غما می کند رقص قدیم اینها
بوده و بنیاد برای رقص چوبی نقاره و دایره ها و غودها است کاهی با صدای
چوبی از زنان هم مشغول این رقص میشوند و رقصهای سبک کاپی و مصر
و عربی و رقصهای خوبی میباشند و بعد از اینها رقصهای این زنهای هر کدام
معقول تر است از اینها و دوست میباشند و در بعضی عجل است که سلطان
از تمام این رقصها و اینها را یکی یکی و اینها را خورا مشغول اینها را

رقص میباشند رقص کهنه سبای را از یاد بر میبل داشتند و این سبای و رقص
قدیمی توانا و اندامی خفتم داشت و اینها را در رقص و دماغ بیکدیگر میباشند
و در بعضی ضرب المثل بود و این سبای و دیو سرشت رقص شکم و خوب بچوب
محبوبه های سلطان اکثر اوقات مشغول میشوند بنمایش رقص کهنه
خودشان و بنواختن سبایها و اینها را و اینها و سوار بی زور و کوشش
روی در پاچه و بعضی از آنها مشغول میباشند و بعضی سوار بی زور و کوشش
و هر دوش کردن و در خبا اینها باغ و کعبه از کمر دوش و فراغت از مشغولیتها
رقص بکار بازیهای بچرب تر مشغول میشوند و حرکات طفلانه میباشند
مثل عروسک بازی و از قبل عروسکهای فردا بازی کردن و عروسکها
شناور روی در پاچه انداختن و فریاد آنها از این قبیل است و کاهی

صدای جانا فورا میباشند مثل بانگ خروس و طبلین ذباب و عوین
و کاهی بصورت کبوتران سبای او دماغ میدهد و اینها را بنمایش میدهند و
میباشند با آنکه در نظر از اینها میباشند با یکدیگر بازی میکنند و اینها
نمیدهند خلاصه برای رفع دلتنگی هر نوع بازی را مشغول میشوند و این
زنهای در کعبه اینها را و بعضی با روی فرشهای جارا بازی دراز شده و زن
میباشند و این نمایی حالت عمومی زنهای غما میباشند و در بعضی کعبه
و در بعضی کعبه ای بر بعضی انداخته و حالت نمایی بیکدیگر داده و اینها
خود را کشیده میباشند و در بعضی با موضع تمام محبتات بدن آنها
نمایان نیست و این زنهای کعبه محزون نظر می کنند و اغلب اوقات بنمایش
نمایی که دارند افغانده مشغول کشیدن و سبک رقصهای بنظر خودشان

با ناله های مخصوص با ناله لذت میبردند زینماشای و دوابی رنگ در
از دها و سنگان بجهت شهادت میبود و بگذشتند اکثرهای لباس
بر لبان در آنوقت دارند دانه های سپید مریه را که بجز در آنوقت
و بعضی از آنها میل زیاد بشرب شراب آلات دارند و بخیای ریزند ^{خل}
و همان فستق ناله میگویند و درین دندان خورد کرده میخورند و
بخوردن سپید بسیار مانا بلند و صطکی در دهان نهاد و میخورند
همان نوع شیرینها میگویند و کلبه آن زینما دوست میدانند شیرینها را
و با سبغال و دانه نبات زباد و اغلب میباشند از قبل سبکها و نهایی اعلا
و فلانهای خوب و عشق دارند بگلها و عطریات توانا و نیشک و
نقشه را بر تمام عطریات ترجیح میدهند و دوست میدانند که نهایی را

و طای

و طولی و کوبن زباد بکاه میدارند و نه خوردن و بقیه زبادی کردند و
چرم سلطان میگویند و این زینما و حبیب زباد و دوست میدانند که
حبیب این و حبیب زبادی که در است آنها را و دوست داشت این دو
با این شد با اکثر نوع بودن از و حصول بدین شیوه میباشند که شراب و عرق
باشند و غنچه بخت آب است که شراب و عرق داخل جرم سرافشود و آب
هر وقت که از آن شغول نبات نافع باشند که شرح آنرا گفته ایم بجز این نسخه
خوردن و محزون بودن کار بدین ندارد و آن چنانکه در آنوقت که از آن
خجالات غم انگیز میباشند چه از وطن یا دینی و در چه از خویشان و
اقرای و دوام داده ناست دارند و بر لبه خود که امید خوبی در دنیا ^{کلا}
خود ندارند در پیغ و آفتون میخورند و بخیای که قبل از دخول در جرم دین

و عاشق شده اند و امید دهم با خود دارند و با این ایامی پرستند
خودشان که ملاحظه می کنند هر صبح برغم و اندوه آنها می فرزند این ^{نکته}
بی مزه و خجالات شوهر داشتن و بیکاری آنها را بخراب میباشند با ناله
بر صند طبعیت و از این جهت هر وقت و غیر از آن زینما زباد با قلم و کت و
با یکدیگر در خلوت صحبت میباشند خواجگان حکم بد و در شدن و جلالی
انها از هم میگویند و هر کدام که آن بود که با بعضی خود این فصل ^{نکته}
مهری میدارند آنها را از آنها شربت و رفاهت با هم منع میکنند و میان
این زینمای بیکار هر نوع دقایق و حیادت و فساد و بخراب بر صند
بگذراند و از اینست در میان این زینمای جوان که شوری و در سر دارند و بجهت
و حیدر خواه طلب بسیارند قریب مخالفه اند و میان خودشان و در میان ^{انها}

و طای

و هر کدام حلقه میری و سری دارند و این قریب مخالفه غالب اوقات با یکدیگر
سؤال و جواب و جملات بسیارند با هم ناله و سینه لرزه و جوی هدیه
حلقه و دافع میباشند و اکثر اوقات نزاع میان آنها بطوری غلبه میگوید
که ملاحظه خواجیه ما لازم بلکه واجب بگوید و بعضی اوقات هم از این سخن ^{نکته}
که جلوتی خواجیه ما سودی و تری نه بچشد و ملاحظه حضرت شریف علی ^{علیه}
انهای خواجیه را می لازم می باشد و او باید نظم بدندان کلام بخت که خود ^{نکته}
انها است و باید با طاعتی و معرانی و شغف آنها را راه بر و اغلب و ^{نکته}
خواجیه ها باعث فساد میباشند با اکثر نزاع میان این و آنی نموده تیران نمود و ^{نکته}
د و شوقی غلبه میباشند و رسم این خواجیه ها بر اینست که تمامی میگویند از آن
زنان که سلطان با آنها میباشند و از این میگویند که بچنان و اکثر سلطان

چندان انعامی بطرف آنها نداد و هر کدام از این بزرگان از اول سلطان
نشاندن بدینست چنانکه تمام عمر را در کمال ذلت و تنویری خوردن انعام
با یکدک تلف کنند از چه امریست حال لکن فرض می کنیم بر سبیل مجزیه اگر بایست
فریادی داخل جم سلطان شود بدو آنکه با حکم و طاع باشد از وضع حرم
سلطان کان می کند و آرد شده است در یک مجری از خانه های رویانی که از آن
خوشگل ترین زنهای رویانی تشکیل شده باشد برای حسن فردی چون فرج
لباس پوشیدن از زنهای و برش لباس آنها و زینت و آرایش آنها تمام آرد باقیه
مبنا شد و لباس های خانهای فراتر ملبس می شود تا به طریح و وضع لباس
قدیم عثمانی نباشد بلکه با پایست و در حرم سلطان و سایر زنان بایست
هم آنها هم حرم سلطان نموده لباس فری می پوشند و عطر و بوی لباس بوی عفتانی را

تم

تمام زنهای عثمانی منور و کد داشتند و بعد از آنکه در روزها احدی از آن
ملبوس رؤیت نخواهد کرد و در بلد و زنش و وفات فصل کثیران زنستان
لباس ماهوت می پوشند و اینها را لباسهای پندنا از قبیل حبیب
و عتبه و شاهزاده خانها و مجبورهای سلطان با لباس آنها از این حبیب
با تنزیب یک چندی زنهای حرم می پوشند که در لباس نعلبند از سلطان
نماید و هر یکی که سلطان لباس می پوشد آنها هم همان رنگ را بپوشند
سلطان کتبی پشت بلی پوشید بود ملاحظه کرد تمام حرم آن روز لباس
نشت بلی پوشید و آنکه از این نعلبند که زنان از روی عنوه و طنازی و دورانی
و غنائی نموده بودند سلطان را خوش نیامد و غدا غن نمود که بعد ها شکیب
باس سلطان را متناهند و معلوم شد که بجز خیال این خود نیازی ندارند

حرم نمی بیند و این فقره و اخصیست که بعد از حید و زنهای که در حرم سلطان
هیستند برای دلربایی سلطان زیاد است و بی هیبت از آن در اینجا بخرج
شاه فرقه است عبدالمجید بکراد و نیست نباید از حق بگفتای بیاد و فری را هم
خوش نداد اما این فقره نه بر حسب سلیقه و طبیعت او باشد بلکه رایج میشود
بجوف و احتیاط او چون عبدالمجید خیال می کند که ممکن است آن زنی که بخانه
او بپل نماید در سبیل حجاب صورت ستم داخل کند و از پوشیدن صورت
سم اثر سلطان کرد اسباب هلاکت او کرد و هم چنین غدا غن آید کرده
خطرات با دام و پامین و ملا دهای و بچن و اکثر اسباب ترک و ریخته برای
موبر و داخل حرم نکنند و عبدالمجید چون خود را مشغول می بیند و زنهایش
بغیر از آنچه کرده می بیند و راه داشته باشند خیلی آنها را بخرید و نباید از

ان

اعضا با آنها نمی کند مثل کلبانی که از زنهای زیاده و آرد و می شود عبدالمجید
هم در اکثر کتبی از زه و لذت جدید میباید و هر چیز تازه و صبر و صیبت
میدارد چنانکه از این مطلب معلوم میشود یک روز بعضی سلطان زن
سه نفر کتبی بر کتبی جوان حاضر شد و امر و اگر فرمان می بخشید و او کردند
سلطان میخواست که در کتبی اینها را از زمره قبل از شرفایی را با آنها یاد داده
و فراموش کنند با هنوز از این تکلیف بجا آورده نشده است و مقصود از این نعلبند
که ما قبل از این بیان کرده ایم و باز میگوئیم این میباید و غن انجام و از این
طریق از آنها که هیچ نوع ناخوشی نداشته باشند و بدین فایده کان برای
نبوت بکرت آنها و بفرمان لباس و یاد که غن از اداب حضور و اجتناب از آن
و دست بوی سلطان و سایر اداب و در بختا نه سلطنتی خواهد بود

و سائیدند که تعلیمات بانها آموخته شده است و از و نیز که و از و جرم
شده اند لباس آنها را تغییر داده ایم سلطان گفت لباس آنها را تغییر ندهید
و همان لباس خودشان را بپوشانید چونکه من پس از آن لباس را با لباس
اصیلی و حالت فعلی چنانکه دانسته اند بر بستم و بعد از این هم تغییراتی داخل
جرم میشود باید با لباس اصیل محصور بر سید بعد تغییر لباس بدهند و از آنوقت
این عادت و جرم منقول شده است و هرگز نیز از هر ولایت که بر سید با از
بای تخت باشد نفوذی با از خرید با سید با لباس اصیل محصور بر سید
قبیل از این گفتیم غایب و محبوسهای سلطان هرگز از جرم بیرون نمیروند
چنانچه جرم بیرون بدهد و برای اخفا خبری شده است که آن بدعتیان زن
در آن میل کرده اند با مکتون شده اند اما آنها را نیز بضم اوقات بخرایند

بای آن

برای خریدن بعضی چیزها از خانهای بزرگ بانها بیضا و سیاه و سبز
میپایند اما این خارج شدن کتبان هم خیلی تشنه است نزدیکت بچک
موقوف شود و کتبان هم چون خوابان و محبوسها عدم از جرم بیرون نکند
و منع کتبان از خارج شدن برای بدنامی بود که در شهر شایع شد **تفصیل**
آن این است که در چند سال قبل مدبر ملت مغازه خیلی بزرگ که بمبوت
موسوم بود و اکثر خانهای شیر با او طرف مقابله بودند و از جرم سلطان
هم مشغول بود و داشت این شخص در مغازه بعضی بتانیهای سید بکر در اختیار
در مشرب و درم مغازه او طاقهای متعدد و کویات بنا کرده هر کدام از خان
لباس فرنگی خرید و بخرایند اندازه آنرا بر میدهند و او طاقها و قهر و آن لباس را
پوشیده و خطا نماند هم اینجا حاضر است اگر کسی در لباس را اصلاح نماید

هرم سلطان می پاید خا آمدن این خانها و جرم و شومنا ت نامرد و خیلی تازه
وان زنهای که بخرایند داخل جرم شوند باید این لباس خوب دارند پوشند
و خود را بپارند و حسنوها با لباس سفید و خانها با لباس سیاه و شلوار
لبند که تاروی بای خانم را گرفته و زینت بپوشند شود و کلاههای بزرگ
قرآجه بپوشند و بلب حقیر لباس بر لبان بکلاه زده و در موهای خود جدا
زبان زده با صورتهای کشاده بدون حجاب داخل جرم بشوند چونکه از تمام
سیدمانان فقط خلیفه حق از ارادت زنهای مردمان بدون حجاب و روی
کشاده و روی پریشان بر بپند و بعد از حضور سلطان که او را خلیفه میدانند
زنهای حق ندارند بدون حجاب نزد هیچ مردی ظاهر شوند و این با شما حق
که خالادری پای تخت مشغول شده است خیلی نازکی و از ایشان رنگ

و خانهای فتنه برای مقابله و خبر بدشاه با دشمنان زن با دیرینه و اکثر
از خانهای خوشگل که برای اخفا لباس بان او طاقهای کوچک میپوشند و
انجا زبان و توقیف می نمودند بالاخره پلیس از این او طاقهای ریزی بدستند
شد بعد از آن که انجا را دارایی نمودند و او طاقهای مزبور را دست سلطان
و با قند درهای حقیق و او طاقها حکم بپوشن مغازه نمودند و زجر معلوم
انجند که این او طاقهای و روی را مدبر از کمر برود بسیار مقول شده و
بپوشانم خوشگل که از در ظاهر داخل ان او طاقهای بپوشانند و بعد از آن
داخل حلق بکری میخ بود شود و این دو بدون خان در آن حلقه و بپوشند
و بعد از آنکه سیدان که کتبان جرم نمیپوشند بیرون بر گرد و بپوشند
و زرا و دماغان میپوشند داخل جرم شوند و اکثر اوقات برای بدعتیان

بای آن

چهره خانها را خوب میباید و چشمهای سبزه برای آنها از کشت با شما جلوه
 غریبی دارد و صورت آنها را بهشت و خوب دیدن و لیکن در بکوره و شوح و با شما
 با شما ندانند و مناعت آنها چشمهای سبزه خانها مانند لباس سبزه از دانه
 این خجالت نازک بوی میزند و این ملاقات زنهای مرا و زرد و غمخیز
 جرم سلطان کاخی تر فیهای قوت و کفاده بشوهرهای آنها داده است و این زن
 بواسطه این است که آنها صحرایست و بنویسند و والد سلطان بن جلال
 برای چه است و در این باب گفتگوی زیاد و دانه میگویند که بفرستاد و کل
 پناه آورده در میان هیئت و آن خانم زن حسن با شما و زن بچهره است و
 حسن با شما ملقب شده است **و اینها همه در صورتی است** و فی بن خانم از پناه
 نداشتند که داخل جرم بشود و جرم سلطان و آن زنهای اخلاص حاصل نماید

و آن خانم اروپائی برای مناصبت کرد که سیون داخل جرم شده و آنچه
 دانه جکالت نمود و مناهم انحراف شده ام در اینجا اصل میگویند که تمام لغت در این
 آن ادا کرده است و طاهرها از بزرگ تعداد داشت که آن طاهرها هم را
 داشتند و این عمارت از شما هر از و من دقت داشتند که بدقت
 میل آن اوطاها و انما شما هم و این ملاقات من و جرم فیصل نایبشان
 بود و آنست این اوطاها که از خوب فرستاده بود یک بار به سقید روی
 آن چوبهای لغت اوطا و کشید بودند و اطراف هم نگذاشته و از آنجا
 پوشیده شده بود و از اطلس فرزند و زرد و بادیههای صحرای سیون و قند
 دسینه دار و سیدینه و اطراف یک مین و زرد که آتش و آن مین از چوبها
 هند و سیلان بود و با حاج منبت شده و یک میل مشرفی و کسینب

یک مین که آتش بود که آن مین را در فرنگستان مینوای پانزدهم میگویند
 و روی آن مین میل چیده شده از قبل کلاها و جیمها و زینهای دیگر
 و دیوارهای این طاهرترین شده بود از کپره های نقاشی و صحنای بعضی
 و در نماهای خوب و در آن نقاشیها دیده شد و نقاشیهای آن دور نماها شده
 بود و مطرف بالای آنها آئینهها نوشته شدن از مقبول و دوزی طلا و نقره
 و قیصرانی بهشتی عمارت نوشته شده بود که آن عمارت بزرگ و بزرگ
 و در روی ضلعهای سبزه مرسوم شده بود و بعضی این طلا و نقاشی بود
 از تصویر بزرگ و شهر شطرنج و مواضع مختلفه بغاز در اینجا مرسوم بود
 و در این طاهرها پاره شده باشکوه فشیخی بود بر یک کجی و زرد و کجی
 بسیار مینا و مقبول و در آن شده بود و اسم عمارت بچندین خط طاهر با مقبول

طاهر موضع برجینه نوشته بودند و تمام میل منصر همین بود و دیگر اینها
 صنعتی با چلی در اینجا یافت می شد و بعضی دیگر از اسبابهای کار و ملکت
 عثمانی بود که اهل مشرف آنها را از کارهای خوب و صنعتی میدانند که
 و بعضی دیگر کجی نداشتند و این دایره که خانم اروپائی دیده یک دایره
 از جمله دوازده جرم سلطان بود زیرا که این دایرهها از یکدیگر جدا میباشند
 و بی هم را بر دیف میآوردند هر کدام اوطا فی سفره خانه علقه دارد و
 اکثر شما هر از و خانها و غا و غا و زرد و طلا و خواب ترجیح
 میدهند که کس و فی و سفره خانه غذا صرف میشود و این خانها اکثر
 هم دیگر را دعوت می نمایند و در منزل خود برای صرف شام و نهار و هر از
 ادارات دیگر را میگویند و مسکنای میگویند و بعد از ملاقات هم دیگر هر از و نهار

با هم بیایا و کند و در وقت غذا خوردن سه یا چهار خاتم با هم صرف
 غذا میکنند و تمام غذای حرم از خوابان و شاهزاده خانم ها و کتیران
 کتیران بیاید بر سر دم عثمایی غذا میخورند و شکل غذا خوردن آنها این
 است چنانرا نوبت پیشتر در جلوی یک نیم میز گوانه اندازن بین طوایف و کم و بیش
 و در وسط آن بین غذای مختلفه گذارده شده و این خانها غذا را با انگشتها
 ظرف نانک برداشته بدان کوچیک مقبول خود و بلب بلب میکنند و در
 از کار و و چنگال و شتاب خالی تنفر دار کتیران آن نوع غذا خوردن
 نظیرشان نازا حنیث است اما در وقت صرف نهار با شام فشرقیاتی که
 چینی مقبول است و برای آنها در حد بوده که والد سلطان است میدانند و تمام
 خانها و خوانان بلب مقبول داشته باشند و وقت شام بانها در وقت غایت

اینها

او را پاشا چید و صرف میشود و در سر پزینند مثل غذا خوردن و پاشا
 و روی آن میز طرف طلا و نقره چید شده با کار و و چنگال غذا صرف
 میکنند و وقت های دیگر مقبولیت که غذا خوردن آنان ساده و غذاها
 و قاریای مسکینه در درجوه ها میکنند که آن جموعه ها چینی
 بزرگست و آنها را ناوله میکنند و غذا های مختلفه برای زنهای حرم
 داده میشود بعضی و نبات را با نرود قلاب غذای مختلفه جلوا نماییده
 میشود و حتام است چنانکه آن جموعه ها را نازا حرم می ووند از اینجا
 خارج گران از دست آنها گرفته داخل حرم میرند و رسم این خانها اینست
 که بعد از صرف غذا آن دهضای نیک و دینهای فستق را با آب
 مزج بکباب می شوند و قبل از غسل شدن بنهار میست هر چند که

باشند و چه اشکها و بختی شده که احدی ندید و با دایان محوطه بلد و زان
 بارک و حرم چه قدر اخص که در باقی سوه طن هکدا میچید شده اند و صدای آنها
 احدی نشنیده معلوم است که سلطان بعض سوه طن خیلی خردی در حق زنها
 و کتیران حق حکم مثل مید هکدا و با دجتم مثل دادن می دهد نازا و بعد از
 کشن هم نازا ندانست از او می نشاده بلکه خوشوقت و مسرور میشود
 از فکل مقلایان بیکاه و فقهیل کنی که اولوی کشنده است از مقلایان
 میباشد و فقهیلان از انفرار است بهتر خوش شکل جوانی را سلطان را با هم می
 احتضار کرد و در اوقات خواب و اوقات خواب و در این مدت که در اوقات بود
 حرکت میدی از او نماند که سلطان کان کمر دین حرکت کتیر برای نشن
 اوست چون میدانست کتیر هیچ نوع حرم نماند با این خیال بود که آن طفل

باشند با جماع در حق سلطان دعا کنند و آن دعا اینطور گفته میشود که میگوید
 خداوند بهت با و شاه محترم ما را زبا بدیده اگر چه ما در بیم و امان زنها
 که بغیر از صورتی نمی توانیم بداییم و حرم این سلاطین مقولر هستند
 چه میکنند و انوقت انداز سلاطین بواسطه شفاعتشان بود و در اوقات
 فیما بین و بغیر پهلرد و چه نالهها در حق خودی و بیکان دروا میداشند
 و ما خوش صفا نازان از من و مزور و در سنا هم و این وضع حرم سلطان در
 بر نزل اوست اگر چه ما امید و توهم که در این فرقه این عادات مذموم بیکلی
 طرف شود ولی بدینجا نرسد و در سرای بلد و غذا عالم است که پهلرها
 واقع میشود و چه خوشا و بختی شده است و در عواید بلد و چه قدر بی کاهها
 هلاک شده اند و با دایان و بوارهای غیر منفوذ چه نالهها میشد که یکی

فرقه

نوجوان طریف در صد دخترا کردن اوست و خوری او را بار لولو هلاک
نمود جوانی و خوشبختی و ملائمت که بهشت دنیا بی دفع بهی و دنیاوت
ناب عبد المجدد را بی کند و اغلب او را شایسته طبعی میجوایرگان حکم میشود
که بآن زان مخلوق خوشگل شست طریف را بقتل رساند زان بدین بی کلاه
در حال معدوم میشود و اوقات غریب میشود با اهل جرم و در نهانی نمیدانند
که اصلا اسم او را بر زبان نیاورند و از حالت او بیخواب نماند و در این باب
حکایتی در سنن نقل میکنند از دو کس که با هم رفیق بودند و این دو با هم
نوی القادیه پیدا کردند و چون که همکاران بدوین حضور دیگری را ندانستند
و بر حسب سوره نطق سلطان بیک ازان و نفر تا اکیان مفعول الاثر و نطق او
چون او را در جرم بدید و حراتی کرد حال او را از کس سفاک را بکتابت بدین
بکلی

با کمال جزان و اندوه و مهربانی و هر روز و ملائمتی اندام و پدید می آید و در جرم
افسوس و نوحه این بدین همان مریض بود که با و در لوش داشت و بعد از خدا
دین عزیز بهیچ چیز بی نوا نیست خود را بشی دهد هر روز و نهی و لاغر
و بیخفت میشد مانند کجی که از بی بی خست شود از پنهان و دوری و نطق
بد و در جهان گفت **عزیز کردن و بیخاستن و خست کردن و در جرم و**
سکینه های که از مشورتان سوختن ان خیان را است میشود در این صفت را دان
و اغلب بر ظریفها در حق زنهای جرم ایستمال می شود یک مثالی در این باب
داویم که آن مثال به قول یک انان خان با و زوایا بهشتا که بکروز سلطان
در اوطان خود مشغول کار بود و بجهت رفیق او اوطان خارج شد و یکبار
از لولوهای بی خود را که هرگز از خود دور و نیکو فراموش کرده و وی بر

مهر نگذاشته بود و بعد از محله که مرا حجت کرد یکی از کسب بران کرد و از ده ساله
شبه و داخل این اوطان شد و این تیره لولو را در روی پیر و پدر از انجا
که هرگز بهیچ چیزی ندیده بود و نماند با بیکره و بر جبریت دست برزد با انچه
و بیکمال از صفر مس و نا دانی از جزای هر بی تصور میشود عبد المجدد که در نا
دید از آن سوره نطق که طبعی اوست کان کرد که این چله دوازده ساله سوره قصه ای
در باره او را در خانی و حشمال پیدا کرد آن دخترا که سلطان از انجا
دید که سید و بی خنیا و بکره و دادم و شب و نوا از انجا در اضطراب و کز بران
طفل صغیر بی کلاه نظر سلطان اغراض بقبول دادم و حکم کرد خواهرها از طفل
بیکجا مرا گرفتند و استظاف کردند و بعد سکه ها که در پهلوی و دستم است با انچه
بیکجا معمول دانستند و بقیه ز فراد و است که بهیچ چیز بی نا طفل شاه نموده

بیلای با یک اهنی را داشت فرزند کرده و بر ناخن آن دخترا و اندوه
فرموده و بعد از انکه بر سکه ها بصره معلوم شد که هر آدمی نوی ناب یکی
از انهارا را بی آورد و انچه پیدا شد از انهم می نمود و بشکله و دیم می رسید و ان
طفل چیزی پیدا نیست که بگوید بهیچ چیز و فراموش نداشت و بیکجا بی بی
پناه و از اول هم ظاهر بود و بعد از شکله ها که در دولی رحم خواهر کان او بیان
سوزن جان آن بیکجا در حاصل شد از بی نقیضه و برض سلطان و بیانند
و واسطه را بیکجند و ان طفل که از شکله خلاص دادند ولی تا بهیچ جزان بیکر
او در نزد خواص و عوام باقی ماند بیکجند در جرم بلور و فراموش شده باشد

فصل هفتم در شرح شاهزاده گانی

شاهزاده شاهزاده های خانوادگی سلطنت حق و بعد بی سلطان از فرار یافت

و در سیم قدم با کشد اولاد خانه و آده سلطنت میرسد اگر عید العزیز
برادر بی سبب باشد که از مادر دین بر کس بود سلطنت با او میرسد نه
برادر و زاده اش سلطنت ندارد **بعد از حضرت رسول خلفای سیدنا نان انتخاب**
جمهور معین میشدند ولی بنی امیه و اعقاب آنها این رسم را داشتند
فرمان دادند هر چهل نفر و یکصد خانه و آده خود معین نمایند ولی بعد از آن هر
کس زور داشت خلافت را داد او بود تا سلطنت از طرف او چندین پست بعد
چهار خان سلطنت و سبید فرار بر این شد که سلطنت خانه و آده خان ارث
جای گرفت اولاد نداشتند و اینها چون چندین فرسخت در خانه و آده سبید
عماد بن برادر سبید و موافق این تا نون بودند بعد از سلطان عبدالحمید خواجه
عبدالعزیز بجای نشست و بعد از بنی خاندان که اینها نوزاد کرده و به کف سلطنت

حق اولاد زنده میباشد که در سلطنت و خاندان داشت بر خود را و اینها
عید العزیز برای تمام این مملکت خواست اولاد سبب که آنها را با در باب
اطاعت دارند با عصبان میگردانند زیرا که تا نون با و ایجاد که چندین فرسخت
در باب ملک و باب خانه و آده جاری بود به کف نه حکم فتح از دادن خانی
از اشکال نبود و اطفال اشکال را با نداشت ابتدا فرمایند بعد بنی ناس
خدیو مصر نوشت و معنون فرمان این بود که حق سلطنت مصر با پدر بپس
منقول شود ولی سلطان عید العزیز نتوانست ابتدا چون را منوع نمادند
بعد از فوت او و بر سر یوسف بنرا آمدن اندکی نه و بعد بود که سلطنت رسید
بر حسب تا نون تمام ملک سلطنت سلطان ندارد اطاعت کردند اگر چه در وقت
روسیه و سبید داشتند که و بعد از بنی ناس سلطنت بنی ناس و بنی تمام

بیت و شش فرار فرار از بنی سلطنت فرستاد ولی بنی ناس در مقابل قبول خانه
بنیانی فرسید و سلطان را بعد از وراثت شری سلطنت را با یک شایع
دادند بعد از آنکه بواسطه حوادث سابق از کمر سلطان فرار از سلطنت خلع
شد باز بنی رفان تا نون عبدالحمید بنرا تخت سلطنت نشاندند **در سیم قدم**
مستند و در بعضی رستم بن عید العزیز را خواست که تا نون عبدالعزیز
اجرا نکرده و حق سلطنت را مختص اولاد خود کند سلطان عبدالحمید از این کار
ابا و امتناع نمود و گفت اجتناب فرار داد با و ایجاد من با یک برادر بنام
عبدالحمید بواسطه تا نون که سلطنت و سبید است بنی ناس تا نون مملکت
و منبوع شود و بعد از سلطان رشاد آمدن برادر دین سبب و شایع
رشاد آمدن بنی ناس و شش سال دار حاکمیت هوش و عبدالحمید بنرا

لکن شا هزاره صبر و کف و بیست و اعقاب صفات حسنه و برادرش
ترجیح دارد این شا هزاره با کالیست زبان فارسی را در کمال فصاحت و
بهاست بلاغت حرف میزد و بدان زبان اشعار گفته است و طایفه
از اکثر صفات عید العزیز است و این شا هزاره از برای رضای
خیلی ظفار میرزا فرستاد و یکدفعه بنی ناس را است و از حوادث کثرت
مطلع است اگر چه سلطان سبب همدان هوش و جلال کبری همه و اولاد
دین در عت جلال داشته باشند لهذا او را بیست و عشرت رجب سبب
و این شا هزاره بطبعه شرب مشروبات و لغت با زبان سهل و آفری دارد
و سلطان هم این حالات او را تحسنت و این و بعد از آنکه و طایفه
جای القوه و در سبید و در حقیقت شا هزاره و شا و بعد از بنی ناس

بناخت که جزو دوله باغ اکت و از قبل از وی خود چنانچه پیشین می بود و هر
وقت جواب پس سلطان دودا و از احاطه تهره و نزد او حاضرند و کافیه کسواد
میشود و بعلک مخصوص خود هر که **دستور** **کوتاه** **کوتاه** جواب پس پیشین
مرافق جریکات او هستند و در آنجا این شاهزاده بواسطه جواب پس
تعلیمت چون توکمرهای و با یکد از سلطان موجب بکشد سلطان کاری
کرده است که تمام توکمرهای و جاسوس و میباشند و نفرین ملاقات این
شاهزاده برای عنوم مردم امکان ندارد و بنا بر این و بعد و اهالی
ملک از خواص و عام موافقی برقرار کرده اند ملاقات شاهزاده را با
اهالی مؤه است و عده ای از آنجا میزن و او نزدیک دارند و از آنجا از قبل
طبیب و خنیا و بعضی دیگر طرف معامله شاهزاده میباشند و بواسطه این

مردم بسیار مردم حالات بنیان این شاهزاده را خوب میدانند و پیشین
میشوند و آنکه که نیمی پاک دارد و چه قدر از آنجا میزد و میگذشت و مراد
او باد و میباید بواسطه مکان است و این مکان بواسطه زلفای اندک
اوست که با ندر و دوسینان او راه دارند و ریبان زلفای میباید
بعضی از دوسینان کافه نوشته و جواب در یافت نماید و این ارتباط
زنان و دوسینان قبل اسباب نفی بلد چهارخانه واده شده که افتاده و از
اسباب شک عید ایجاد شدند که زلفای آنها برای ریشا و اندکی
نوشجیات تهره و میریاند و مراد و و بعد با بعضی بواسطه زلفا
بود و شاهزاده و بعد با بعضی مردم میخوان و جواب بسیار دارد
میشود حکمت زد که بواسطه دوسینان خوب دارد و ایشان را با کمال

او را دوسینان میشد و آنکه که باقی و قابل میباشد و شاهزاده را طرف
دار هستند و بعد از آنکه از کافه ای که این کاران دارند و منتظر وقت میباشد
و این اشخاص را این و بعد تمام ایشان معصوف با بنیت که هر وقت
دسترس بنایند ملکه را از کافه ها که قبل از آنکه است خلاصی بدهند و بعد
ملکه را بر طرف نمایند چنانچه اسباب بنیان را فراهم سازند و بنا بر این
بگوئیم که شاهزاده اندکی برادر بزرگ را هر قدر دوست ندارد و نفرست
عبدالمجید از او چندین برابر زیاد تر است مخصوص از و بنیکه بافت برادر
دانشمند و از این جهت اندازه شناسیده است و بعد از آنکه خواست که این را
بشمار شنبه جاسوسی برادر شاهزاده و شاه قبول بر مطلب نمود و با این فعل
منبع ندرند و بعد ایجاد متوقع بود و بنا بر آنکه خود را برای برادرش و سلطان

عبدالمجید بن یک چندین جاسوس بود این برادر و نیز جاسوسی بکشد و شاهزاده
طبع عالی که دارد هرگز با این شغل رذل اقدام نخواهد کرد و بعد ایجاد
برای تقرب سلطان عبدالمجید از هر موقع که این جناب نداشت خواهد و منبع
و خواه شنبه و پیشین باعث نفرت عبدالمجید از برادران کاران از آن حدیث
و نیز عبدالمجید به این برادر و عبدالمجید از روی مراد و از روی دیگری
ندارد و بنوعیه پادشاهان مقتدر نیست که خانشین خود را دوست
نمایند و از خصوصیات خانشین برادر باشد و پس **مکر** **تفصیل** **عبدالمجید**
بعثت باطله مقتدر است و عده ای را می دارد از جمله این برادر را
بدینچنین خود میداند و از وجود او نفیال بد برای خود میزنند و خفا کرده
چنانچه قبل چند نفر از شاهزاده کان با شاهزاده اندکی مخصوص سلطان

حاضر بودند بعد از چندی که مشغول صحبت شد سلطان احسان جوئی
در دی در میان گفت خود کرد قوری از آن اوطاق بیرون آمد به حجره
دیگر رفت و بکفر از دمای حرم که حاضر بود سلطان زرد و شکایت
کرد که رشاد افندی برادر من شوم است و ملاقات و بازی
من نیست ندارد هر وقت او را ملاقات بینمایم بر این تخریبی پیدا
و صدمه و او دمی با زانوی این شاهزاده ازاده خیلی کم بجای میماند
میگوید و یک شب در بنیاد پادشاه رشاد افندی نزد برادر خود عیال
بود سلطان از او استوال نمود چه سبب رفتار برای سلطان خالین
مملکت سزاوار است رشاد عرض کرد به سبب این طرف برای سلطان است
که پادشاه ازادی بر عفت دهد بعد از این حرف که نزد سلطان زبانه زد

مراده او با سلطان شکایت قطع شد عیال بجهت برادر رشاد افندی که
خال و بعد عیال است سه بار در یکی از درگاه کمال الدین که تاجیه بیاض
از عیال و بیکدزد و عیال المراج و برضی سلطان است و شاهزاده رشاد
مثل برادرش عیال بجهت و سلطان در باب و پیشتر گفته شده است
این کمال الدین بیکدزد عیال رشاد را خواهد گرفت و بیکدزد و از او
عصب خواهد نمود و برادر و دیگر شاهزاده و عیال الدین و شاهزاده سلطان
میباشند و قابل الذکر نیستند و این برادرها از هم جدا میکنند و هر کدام
وزنهای علامته دارند و با سوسنهای سلطان هر کدام از این شاهزاده
مثل نظر بر کار و در میان دارند و بغیر از رشاد افندی از شاهزادگان دیگر
در میان رعایا اکثر گفتگو میشود و در میان و هم چندان عقل اعتنا نمیکنند

و عیال بجهت و زبانت خارج و قول دادن با این برادرها خیلی
سخت گهبری میکند و چنانکه میباشند هرگاه این برادرها صاحب قول
شوند شاه بسیار محاطه کردند و هرگاه ظهور عیالهای نخواست که در
خواص و علوم اغنا حیرت نموده شوند و سلطان از طرف اغنا اسوده خاطر
باشد نور الدین افندی که برادر دیگر سلطان بود چند سال قبل فوت شد
و آن شاهزاده از مرض سیل و فاقه یافت و سلطان مبالغه این
برادران سابق الذکر به تفرقه هر هم داد شاهزاده عیال خاتم که از دروغ
در مال بزرگ است و حال شصت و چهار سال از عمر و بیکدزد و با برادر
خاتم بوده است و شوهر و داماد محمود و جلال الدین با شاه دوست و طرب دارد
عیال بجهت بود و در گفتگوی خلع سلطان از مراد و هفت عیال بجهت خاتم

نمود و سلطان بسیار داشت نمایان او در وقت گفتگوی تفرقه سخت
باشا او را نفی میداد و تفرقه و در طاعت سخن داد و در این عیال بجهت
شکل رسد و خواهرش بود که در عیال سلطان شاهزاده عیال خاتم است
و تقریباً چاه سال دارد و زن داماد محمود با شاهزادگی است و در است
و در پیش با او همراه میباشد و این زن عالم و با همی و هنوز نا و حسینی که
سابق مشهور و معروف بود و در ابائی است هنوز در کسب پرچی در است
هنوز در کسب پرچی با این نا و است و این زن داد و بیداد میدهد و از زنا
از او با محسوب نمود و بهل تفرقه با نوع نگار دارد از وحش و طبع و نا و محرم
بهره نامری و سوار بر نا و است و قطبش را در جوی ایستاده ای قوی کرده اند
کار بی توانند سوار شد این شاهزاده در کمال توانائی اغنا داد و بیداد در کمال

بهشتی که این خانم باذن و احاطه شهر خود از مردمان خارج به پراپی میکرد
 و این مردم هر گونه محبت پیدا کنند مثل بچه ای که از پدر خود جدا شود و با عید از سر خود
 و دیگرها پیش با او با عید از سر خود جدا شود و با عید از سر خود جدا شود
 دارد و به خواهر خود با شوهر و دیگرها پیش با او با عید از سر خود جدا شود
 بلد و زیاده و فعلا در بند و در محسوس است **فی کلینین خواجه فیاض سلطان شاه**
مدینه سلطان که حالا زندانی زاجی دارد و خود را از مردم دگر کرده و بخانه
 گزیده است با شوهر و قهرش فرید با شاخ و جوی رود که خود را بکشد و از سلطان
 خواهر بر دلی داشت مویوم بنا خراده ظاهر سلطان خانم و این شاه خراده خانم
 مشهور بود محسوس صورت و فیض سیرت بشیرت و بیعت و وحشی ضرب
 المثل بود و این شاه خراده خانم زن نوری و اما با شاخ بود که سلطان این داماد را

م

هم فنی که کرد و بقتل رسانید و این زن که مشهور و بیعت و بیعت
 بود در سن پیری از سر خود جدا شود و با عید از سر خود جدا شود
 که دوست پیدا کرد و خواهرانش را هم بخواند و خواهرها هم سلطان را در میان
 و از او نفرت دارند **حالا و کتب سلطان** را با او که خود را سر کشیده
 بزرگ او را شاه خراده بیستم از دلی نام دارد و از زن دقم سلطان فیاض
 شاه خراده چون بعضی پیش ندارد و این نفر از فیاضیت که بکشد شاه خراده
 از خانوادگی سلطان که با بیعت زن افشا کنند و این شاه خراده زنش را
 بسیار دوست پیدا کرد و از این زن دختر و زاده دارد که با کمال
 ملاطفت مشغول تربیت این دختر است و این دختر و زاده ساله فرزند را
 خوب حرف میزند شاه خراده بیستم که طبعش یک طریقت و جوان با هو

طبیعت قوه و قدرت فوق العاده بدیده که از آن زندانی و این رنج گران
 و از پدر با رغبتهای نافع بخواند بیرون بیاید و بکلی معدوم شود و
 این شاه خراده از ثبات دلی که دارد با وجود عدم اسباب لازم به بار نواند
 مقدار بی زعلوم را فرما بکشد و پیشود گفت این شاه خراده مقابل بیستم
 دهم مدارس اروپا علم آموخته است و شاه خراده بیستم از برادرها و عموها
 و عمو زاد کاش بدین فرسایش این شاه خراده جوان در بند و در محسوس است
 که بعضی قسم می تواند فدی بیرون نماند و این شاه خراده شاه زده دنیا را از
 غم و شکر شده بود که بدین بنای بیستی و حقی و کد داشت و رفیع و شریف
 زاده شد اما از آن که صراحتا با او کینه بود و زید با کتونی هم او را دشمن پیدا کرد
 لطفی افشا کرد و زن سلطان مغرب و امیر کارها را با او مشورت میکنند

و با هنر بیست افسوس که بد و ظلم این سیر را پیدا کند و زندانی این خواهر را
 نموده و این شاه خراده فعلا در عمارات خود محسوس است و چندین نفر را
 کشته اند که روز و شب نگران چرا که بکلی و بیستی او باشند و این شاه خراده
 از مرده و با اجرای بلد و خارج و ممنوع است چلی از دیدن برادران و
 این شاه خراده مجبور مشغول بخواندن و بیستی است که آن دنیا بجا ای نگار و اگر
 و بعضی بگردانند سدی میشود جلوه خویش این شاه خراده و بعضی بلاد
 اخراج بدین بیست و این باع او دستور العمل بدیده که شاه خراده و محسوس
 و از بعضی بلاد که بکلی نافع است و بیستی است با شاه خراده بیستم بخاطر بوده
 میباید که از سبب که من بحسب مشغول که در این شاه خراده مجرم باشم و
 از حالات کتبی و بیستی او و مطلع کیستم اینقدر را دانستم که لازم است این

میت

از خاوی خود برای آمدن اویت در قیطیطیه و با هم مکیدنی در میان
بکار بردن این خیالات برد و شهنشاه بیدار شد و فرموده باعث از یاد
گرفته او شد است چنانکه احدی در حضور سلطان نمی تواند حرف خیر از بیم
انگیزی بگوید و هر که از او صحبت نماید با اظهار دوستی او را بکشد سلطان
بدش می آید و معتبر میشود چنانکه چند نفر مردمان باجران میان افتادند
که بدو و پسر را صلاح دهند بکفر از فرایان مخصوص که اعرافا موسوم بود
تو سلطان اعتنا نداشت و او را از توکران صادق با وفا میداد
روزی از سلطان اسب دعا کرد که سخت تیری در حق شاهزاده سلیم و اعظم
تحقیق بدکند و با او عجز ازین که هست رخا مرثا بد عرض او بی بر خیزند
خودش تر مضروب شد و یکی از وزرای سلطان موسوم بوسف رضا پاشا در وقت

بپای سلطان سیر نهاده و گذشت از خطای شاهزاده سلیم زاد توک
کرده میسول و با جانب مغرور نهاده و جزوهای سخت شنید باز
وزیر دست از کشتن بجای نداشت و بنا حبث نمود و عرض کرد که شاهزاده
زبا و تکلیم است که اعلحضرت خطای او را عفو نمی فرماید و شاید در وقت
عقبه بخورد این پدر عجب جوانی داد گفت اشاء الله او بفرمانده خسته بخورد
که میبرد و من بدست خود او را غنیمت و بکشتن تمام میا بر سرش می
سلطان احمد فندی بیست و شش سال دارد و **عبد القادر افندی دو**
سال انا احمد فندی می چکر است بر همان الدین افندی که چنانکه
و عبد الرحیم افندی هفت سال از عمرش میگذرد و سلطان این دیار را
بمبارد مکر احمد فندی و پیرا که موش و فایق که چندی در او نیست که با

که انقادی بدش شود اما بر همان الدین و اعلحضرت بناز بگذشت
داده و عبادت های او را بابت باور شک می برند و سلطان تو
مخصوصی با این پسر دارد که پسر ها ندانسته و برای تربیت او بعد و
حکمی دارد بر همان الدین میل زبا و بصناع دارد و بسیار در میان
سلطان هر یک صنعتی را دوست دارند مثلا احمد نقاشی را خوب
میداند بر همان الدین میل زبا دی بعلم موسیقی دارد و از نام پسر ها
او همین یک پسر را بخارجی معرفی میکنند و بسیار برین هیچ وقت بخارجی
معرفی نشده اند و این جوان که در علم موسیقی اکنون مهارت کاملی
دارد برای سیلاطین و مصلانهای بزرگ که از قیطیطیه می آیند
سازها داده است مثلا برای امیرالسلطان و شاهزاده منان که

بناز زده است و سلطان این پسر محبوس را بمیق نظام بحرفی مشغول
و این شاهزاده با اینها است که پاشا ناچار به پسر محبوس نظامی
استغال دارد و همین توکرا که عبد القادر هم در نظام مشغول
هستند و آنها را رفت بیک سرفک مشغول میدهند این شاهزادگان
اگر چه بجد و بجد مشغول بهلیمات نظامی میباشند لکن هیئت
داخل مشغول بری و بحرفی نخواهند شد و صنع زندگانی شاهزادگان
خیلی بیاد آید و زندگانی آنان هر وقت تکلیف و کار کردن
انفاذی است و وقت معین است و هر کدام برای خود عادت و
تو کرمی مشخص دارند و هر یک در دایره خود مشغول کار و مشغول
میباشند آنها بیکدیگر زودتر میروند و زودتر میروند با مردن کافی خوب

باغبان و اطفا و دانه و ون و پرون با نوکهای گرد و ارشدن
دارند و آنها که کوچک و موزون نگردد اند با همان نوکها و
معمولاً بین بکار خود مشغولند و از همه کوچکتر هنوز دانه در دست
و صاحب دانه در پرون نشسته است و عمارت آنها هزاره کوچک
هم عمارت برادرهاش زرد رنگ است و عمارت شاهزادگان آنها
اند و بی سلطان و ایستاده و بزرگترند و مستقیم و
سپهرهای دیگر سلطان کاهی از عمارت خود خارج شده و از
بلند و پرون میروند و بعضی اوقات دیده شده است در پیل یا
ایستاده و عمارت را از خنجر یا کمان یا برهان الدین سواره یا
چند نفر از فرزان مخصوص و دیگران بوده اند و گاهی هم دیده شده
که بریزی

که اجداد فدی با عتق ناپلی از اشباع خودش بطرف بنار از طرفی
پروند و چنانچه میل میراند و این شاهزادگان در دنیا باغهای بزرگ
بلند و در حوضه سوار میشوند و دوروی و دریا چرخ بزرگ باز و در
کردن و شریکند و اسب سوار میباشند و گاهی کاهی در این شاهزادگان
باید بخوانند با طلاع سلطان است و او باید انتخاب نماید و دستور
اعمال و در خواندن آنها هم مختص سلطان باید بدهد و بعضی از آنها
سلطان برای خواندن آنان مجتهد میکنند و حق خواندن کتاب دیگر
ندارند و از خواندن روزنامه جات فرستادن بکلی ممنوع میباشد
چونکه سلطان جنای کرده است از خواندن روزنامه های اروپائی
و توشه آنها باز میشود و رحمت زبا را اجازه خواندن مختص از روزنامه

مستور را تحصیل کرده اند و آن روزنامه های است که از استانبول
ذکر می میکنند و این شاهزادگان از علوم که برای ابائی ملوک است
ابداً نمیدانند مخصوصاً از تاریخ هیچ اطلاعی ندارند و هر گاه عیال
مثل خودش مقرب میباشد و وضع چنانچه دارند و وقت بفرمان
معلمین آنها را ملایطانی درس میدهد و قریب آنها اجتناب از معلم
برخواسته و آنچه لازم است شاگرد از استاد و معلم خود اجتناب نماید
انها بیای میروند و ابدی ملا خطه شان شاهزادگی را نمیکند و در عمارت
خارج که باید بخوانند از آن محوطه کوچک که محل درس خواندن آنها میباشد
خارج شوند و در مکان از خود بدو رفته در نیای خارج از محوطه
اما دخترهای سلطان دخترهای شاهزادگان و دخترهای بزرگوارند

سختی سادگی در حالتی که میان دختران خود با کبریت بازی میکرد
و آنش میزد و دست خواب و آنش گرفت و آن دختر که میخواست بود
خانم حضرت بیوخت و بعد از آنکه تمام زنک دخترهاست و همیشه
شش سال از عمر و میگذرد و این شاهزادگان خانم خیلی مبالغه است و موافق
چون ضایع زنک او را خط کرده است و این صورت سفید فشان و صبیحی را
و این صورت که دارای رنگ سفید و رخشان و چشمهای آبی رنگ
و لبهای نازک و فری و دهان تنگ است بسیار مقبول و صلیح و نشانه
میتوان گفت که یکی از زنان خوشگل عالم است و این شاهزادگان خانم قبول
و مقدس دارای طبع است بچوب و آرام و هوش منطقی و عبد الحیدر
هم در زمان مجسمه را از خود دور و اقوام محلی را میبرد و این

جنب بلیع خود را که از کشتن او که دوست بداماد نورالدین پاشای
سیرت پادشاه این پسر نا قابل ارضای عثمان پاشای غازی پهلوان کو
بوجود آمده است و این داماد که اکنون بی سال دارد هر موقع
بزرگ میگردد و مثل خانهای موخ و سکنک بزرگ خود می بردارد و چون
زاده چون زنان است جمال مینماید این جوان نا قابل بدیدن و گوار خود
شاید بی ندارد و بهر چه نصیب او شده است نا دان که احلاف
او بنام می ورد احلاف می رادی و سدم را و میگویند این شاهزاده خانم
دو و ابل مرویی خود اسباب مثل نقی شد و بهوای نورالدین پاشا
این شاهزاده خانم را بر او بخت و چنان سخت شد که خون بدین کاه می را
در بخت و آن بیکاه معشوقه شوهرش بود و اندخیزی بود کاسیت و سوم

پایدار

بکامیلا و هر کس از راه محبت با او سخن میگفت او از روی و داد
و معصرا بی جواب میداد و از دوستی با جوانان و غنا اندخیزی
ابا و امتناع نداشت و غنی ملک نوکر مخصوص سلطان ایندخیز پادشاه
با سکنک و ماد نوکرش را قبل رسانید و این همان غنی ملک است که نا قابل
از این شرح کشتن او را نوشتیم ولی بعضی از مردم می که اظهار اطلاع
میکنند و میگویند صاحب صحیح داریم و ثابت میکنیم با دله و اخر که شاهزاده
خانم از مملکت دخیز بدین خبر نداشت و راضی نبود و بجای بیکاه است
و این حکم مثل را شخص سلطان بدون اطلاع دخیزش داد چون سلطان
مخواست انتقام دخیز را بکشد و بداماد نورالدین بی توانست کارها
مواخذ و بهر نا بد که او را بکشد بدنا می بر روی خانواده ملک و دوست

انتقام را بجلال کردن معشوقه او فراهم داد و این کار **شاهزاده**
دارد و بعضی دیگر می که انهم معشوقه نورالدین بود میخواستند او را
و ایندخیز خوشگل اصلا اهلانی بود و اندخیز را نیز بهر شکلی
رسانید و بدیندخت تر از مو پیکان سلطان بود و تفکرات که
برای پیدا کردن نا بل نموده شروع نشد ختم شد هم چنانکه در پیش
مثل دخت تراولی که با ماد نوکر و سکنک کشته شد و از این باب بر
هر ثابت شد که مثل ایند و بر حسب امر شخص سلطان بوده است و
این داماد غم اینچنیند اینچنین باعث بی مثل نصیب شد و چنانکه کار
مخفی **مثلا** و در شاه مد کشته می از خدام او که از اهل بلخا رشتان و
موسوم بکر بود بطور مرتضی خان شد و همگی نتوانستند بداند این شخص

دور

و چرا این وضع نامید شد که او در عالم محاسن و شاهزاده و بکته
خانم موسیقی می میداند و خیلی میل دارد که در نهای خارجه فرستاده
خود جمع نماید و با انها مشغول محبت و خنک و چنانچه باشد و این شاهزاده
خانم دو پسر را بین اقلی مرده است و دو می جنوه دارد و یک پسر سلطان
خانم محبت مخصوصی برادر خود سلیم افندی دارد و بدینچنین شاهزاده
جوان اسباب غم و غصه این شاهزاده خانم مقبول جنب شده است
و این خواهر محبت و از خود را نسبت برادر ثابت نموده و بیکدیگر می شنید
بدوش تا بون قدم را منسوخ نموده و بر حسب فرمان داد سلطان عبدالعزیز
بر خود را بهر لطف نشان داد و این پسر را برای و بجهدی شاهزاده سلیم
افندی میبرد و لایحه حد و کجده را نزد پدر خود نمود و سود میبرد

و سیم عثمان پاشای غازی که بنا بر ضابطه عروسش میبود و حضرت
 اشرف عبیدالغنی افای اغا باشی که محراب از کتبه خانم بود بی نمر ماند
 و جنس و قلم سلطان بیت و سه سال عمر دارد و میثاق به چهار کس پاشا
 خانم بلند رود عتایت مبلغ و لطیف و زیاسیت و ماده مسل در وجود
 او موجود است این شاهزاده خانم نیز چش شبیه بنم رخساری است که
 روی مدالهای روی نقش میگردند و صورتش هدهدی کشیده است و
 دماغ او منقار شبیه و بسیار با و راه راست چشمها و موهاش بر بدنش
 بلوط میباشد و طبعش منکر دارد و طبعش هیچ کس را قابل بدانی خود نمی داند
 و بعد از آن زمانه زیاد میخاند است و زن میلان نسبت چهره میباشد
 گوشت خولج میخورد شراب می نوشد و به سبب احترام از مذمت سنان

مرد

ندارد بلکه بر اکثر احکام شرعی خنبد و میخورد میکند و این شاهزاده خانم
 زنده بی خوبی دارد و زیاد دوست میدارد شوهر و پسر میخوردش را
 و آنها هم او را خیلی دوست میدارند و شوهرش جمال الدین پاشای شیب
 پسر دهم عثمان پاشای غازیست اگر چه این شخص چندان اهمیت ندارد
 بهر صفت از برای در بر رکن برزی دارد و این زن و شوهر و فرزندان هر دو
 بی نقابت یکدیگر را دوست میدارند منزل دارند و در غایتی باشند
 و محل این عنایت نزدیک تجارت برادرش نورالدین پاشای سر پست
 که شاهزاده سلطان خانم زن او است اگر چه این دو شاهزاده از طرف بهم
 جنبه اند ولی تمایزاتی می افتد که یکدیگر را ملاقات کنند بلکه این دو برادر
 دد و خواهر با هم حسادت میورزند و رقابت میکنند و یکدیگر را

محبت میکنند و سلطان چندان التفاتی ندارد و حسن قوم سلطان
 شما پاشا هزاره ناله خانم میباشد و حال بعد سال از عمرش میگذرد و
 ایندختر لاغر و ضعیف است و شباهت نمایی بخوهرش نمیدارد و اگر
 خوشگلی او نیست و همچنین آن بختور را هم ندارد و این شاهزاده خانم
 نامزد پسر سوم عثمان پاشای غازی جمال الدین بیگ نایب بود و
 در ضمن نامزدی آنها بکس خود و سبب بهم خوردن این وصلت معلوم
 نشد خوشگلی این دخترهای سلطان بدون شک شاهزاده خاتمه
 خانم نیست سال سیزده ساله و از زلفهای خوشگلش برین و سلیج روزگار
 محسوب و این خوشگلی را وارث از مادر خود دارد و میادوش بختور
 سبک کاپی بود که بختور صورت مشهور بود و این شاهزاده خانم

مرد

چون هنوز حالات و اخلاقی او معلوم نشده و مشغول درس میباشد
 و تربیتهای دنیا هیچ درستی او معلوم نمیشود و حاله زندگی میکند در جم
 پدرش بطور مجلس مانند سایر زلفهای حرم پدرش و عینا از این دخترها
 منظر بی بکر سلطان عبداجمید را چهار دختر دیگر در حرم میست
 و آنها کوچک میباشد و اسم آنها هنوز اشکار نشده است و زنده
 عبداجمید میباشد که این مرد خود خواه هیچکس را در عالم غیر وجود شخص خود
 دوست نمیدارد هرگز نواشته است جذب قلوب نماید بادل احدی را
 بدست بیاورد چون خودش با لقا احدی را دوست نمیدارد کسی هم
 او را دوست نمیدارد و این شخص بعبه را از سرنا بدین و عابا محبتی در
 باره آنها نکرده و عقیده اش بر اینست که باید عموم مردم از او بشیرند

و از و عبت گذشتن این فعل را د و حق افوام خود نیز معلول بدان کرد و این

بنظر افوام و خدام و رعایا این همیشه ظالم و بی رحم

خواهد آمد و ظلمهای و امانت‌های

هرگز فراموش نخواهد کرد و

در توابع فتح و سلطان

خویش را بدین

کتاب شرح حالات سلطان عسکریه پادشاه محبت عثمانی که بر زبان فرستاده در

پاریس بطبع رسیده بود در جوشن جمال اوسط شهر ذی قعدة الحرام شروع

ترجمه آن نموده و بجزایر و بلاد مختلفه از شهرهای ایران

سید مرتضیٰ طباطبائی

